

بسم الله الرحمن الرحيم



مظہر آیات و احوال
دارالحدیث

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد الحق حبیب بطہارتہ انسب تعظیماً لثانہ وحفظاً آباءہ من الذل و تنیماً البراءۃ جل
 کل اصل من اصولہ حیرا لہ زمانہ و احیی اباہ و امہ بحیرتہ و دعائہ و من علیہما محمد صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم اکرم انبیاءہ و عظم رسلہ و صلوة علی حبیبہ خیر خلقہ محمد وآلہ و صحابہ ہم نواد
 من انوار و شیان من شیونہ و اعظم آیتہ من آیاتہ اما لعلہ یگوید حقیر عبید عبد ضعیف
 عصیان شجاع مغلوب نفس غدا رمتنی فضل غفار لغتضم بذلی سید الحق رابن حقیق
 محمد بن غفرانند کہ و لوالدی حقنی مذنباً و قادری سلسلہ ہر خد کہ جمعبیت ظاہر سلطان
 خاطر و استعداد بلند و فطرت ارجمند جانشینہ درین زمان بر آسوب و پر فتن یکایک ظلم
 معدوم و مغفود و انواع تفرق انتشار و اہلکاف علی اسقام از ضعف قلب و دماغ
 و تراکم شداید و تضادم الآم ہمہ بوفور موجود قا چون قبل ازین مدہ سنین از
 تشرف و بہتساد و ستفادہ بخدمت سراپا افادت بجز رالین و نہر فائق حضرت
 خاتمہ المحدثین مجمع علیہ متاخرین خیر کثیرا برسطیر مفتاح کنوز کلام ربانی کشاد قایق

آیات سبحانی امام مجتهدین بهام الحجتین مخترع قوانین علوم سموات و ارضین حضرت مولای
و ملجائی و او سنادی و الهامی حضرت مولانا بالفطن اولانا بهادر علیی الصاحب
مغفور و دعوی مولدا و حق ندیب و قادری سلسله منجمه تلامیذ رشیده و مسترشدین سعید
و مستفیدین جلینک حضرت مولانا فخر الهند مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که ذات ملکوتی و
گنجینه فیض الهی و شانی از شیوات سرمدی و آیتی از آیات کرم نیری جامع لطیفین و
بهرجات سه عالم بشیر اخبار کار از علما و فضلا همچو وجود قمری مقتضی و مقتبس از انوار
انوار شمس فیات تقدس اساسش گشته و بعد حل معاد دقایقه و تکمیل فنون شریفه و تحلیف
بدیعه و تحصیل اسانید صحاح و تفاسیر حلبیه بار که ارشاد عالم ذریعه نور و نجاح امور عظم
و واسطه حسن شهود معاد و حضرم اعم جلوه گر اندازت حال او علم را پایمال کرده و طرفه نورش
یورش و آشوب کذب و طبل و کشور را افتاده و صدر حجت با دیار بجای او و در
خلد برین ما و ای او و مختصر زمانی قلیل و مدتی قصیر محرز و مکتب علوم و شرفیه و فنون بدیه
سجده حضرت جدی مغفور و اندم من بعد بحسن توفیق سعادت ابدی و سابقه حسن عتای
برمدی الوف سعادت و مکرمت ملوین غنی شد حال حرمین شریفین را و همایون تنظیم و
تکریا و تشریف از قوت لطف اگر اید بعد مر اجبت و وصول ببلد گویا از زمانه مانای
در سایل سابقه و مدتی بزر بر قدیمه و جدیده خیلی مستقر و مختص و متبع بلیغ مبصرون
ما حزننا و شتم الاتحیری اتم و کمل و تقریری باقل و دل بعبارت فرس سلیمین پیرایه
و جبر و قصیر خاصه اندرین باب نیافتم انچه شنیدم که درین دارنا پادشاه عالمی
اگر امری از باقیات صحاح و عمده حسنا بر این حسن نظام و جمله اتمام گیرد بالیقین
باید الا فحار و نتیجه حیات مستعار متقوا نذر شد چنانچه از مواهب الهی و عظم فیوض محمدی

ان سرآمدی یعنی عنوان شکر و حمد و ستایش پس از آنجا که بخواهی بکار طیبه در گفت
 لک ذکر کنست الحمد ترین از کار و ستوده ترین قال بعد ذکر حق متعالی این تفصیل و
 شریف حضرت حبیب اجمال است بنابر اعلیٰ بعض سائل شریفه بییه و نرسیده است
 که بریزد اما درین طیبه صحیح بر دایات و وثیقه از غایت ضبط و تصحیح و ختم است طیب
 و ست دل این نهان را بین سباز و کبار فراهم نمودم تا حاضر داعم درین وقت هم غم
 از جن شرف و ستیما و سماعت بعض شریف رسول اگر م سید ولد آدم منعت
 عابد و آفات نامه و خیر کثیر و فضل خیر بر دارند و بعد معانیه این قول تویم طیب
 ستقیم و مسلک سلیم و بیان ستین از زمره طائیف و شاکیان نشوند و این بدیم
 مرغوب القوب که در رفاخره تحقیق و جواهر مشرقه تدقیق است از غایت عرق ریزی
 و لفظ قلبی و مهت بلنج و سعی بالیق با حسن وجه من التفسیر و کل وجه من التجر بر او وسط
 بین بطویل المل و القصر المل ترتیب داده بعین القلب فکر صائب و ذهن ثاقب
 خط واتی بر داشته بحق این نامه سیاه و عصیان نپاه از ادعیات و اقیات حسن
 و محمود الآخرة در بایع نفرماید و عشا و تعصب عناد بر بهای بصیرت ننهند و ندانم
 به بصیرت و خشنما و قدر جوت بها الفوز بحیات النعم و تو سلست الی رحمة هذا الهی الکرم
 بالوف التبحیل و التکریم علیه فضل الصلوة و التسلیم و تحت بهاکل ذی ذهن تویم و طیب
 سلیم و فوق کل ذی علم علیم فالمرجوب من الاخبار و الاحبار الی الدین بالا اجتناب عن
 و الاستفاف و ان یخطر وافی بذه الراسه بعین المعانیة و الانصاف فانظر الی ان
 و لا تنظر الی من قال و لیس هذا النجید منی طمعا لدنیا و طلبا للاثمان و نقبا محرا علی الاخوان
 بل حبه الله و تقفا للمسلمین الخلال ربنا قبل منا بجرسته نبی الالسن و اسجان و حق

[illegible]

و میگردان بود شاید بی زیا بالوف الجندق و صفاء سلام احجار و سجده و شجارت و شهادت
حیوانات و بشر و غیره و بر وجه و انس از اجلی بدیهیات و از غظم مشهور است و فساد و بی
نهایت بر سر عامه و نهالت نامه قال السیوطی فی المقامات السندیة و ارسله الی حمید
کافه من الایسن و الحن و الملائکة له صافه و قال البارزی و ادخل فی دعوتہ و تحوالت
و الحجر و الشجر انتهی در حدیث معتبر و در دیافنة الی عبد الله مکتوب خاتمه الحسن و الایسن
لمنجد فی طینة و نیز وارد شده کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد و کلمة بین الما و الما
که اندر مقام متداول و متعارف بالینة عوام است گفته اند که این نقطه عند الحیدرین
بصحت نرسیده اما آتش و معنوش را حد چه انکشاف انیمینی بر او کیا حاصل که اختلاف
تغایر عنوانات تسلیم اختلاف و تغایر معنونات نیست بر تقدیر و علی اسمی التفسیر اخبار
صدق آثار همه و جوه محتوی منطوی بقدم نبوة حضرت بنی الانبیا و تفضیل و توفیق
حضرت سید الوری است بلکه اگر از چشم معنی و قلب سلیم ملاحظه نماید بدیهة مشکوف
میرین خواهد شد که روح پر فتوح آن سرور عالم صلعم مربی و تفضیل ارواح جمیع انبیا
و مفضل علوم الهیه و معارف قدسیه و لطائف جلیله با اراعیان ممکنه بود و شایسته
و تفسیل لبان طاهر و قال بقدری مقال حسن حال از متونی و مشکوری و مشکوری
بقیوس محمدیه نغمه خیر بود و عالمی خلقتی به ترانه تهنیت لا تقسطوا من حجة الله و نعمته
پر لذت و طنطنه بر کیفیت یبذل الله سیئاتهم حسنات زمره خیر بود و نعم ما قیل
و ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چینی گفتگوی او دارد و اینهمه نغمه
خزمره ساز می گرم جوشی انفس و آفاق منظر الغامات منعم حقیقه با ستر ضامی خاطر طر
الغالم نباهی است که این مشت خاک مار مهین از فضل عظیم و عظمتی رسافیده و نه پیر

و مرتبتی در صل گردانیده که از اربابی این عقد لای را بسطاط عظم چه حوثب معلوم در
 این چنین لطافت و محراب دو و بروی ترست که گر ملک سرزند پیش تو ملعون باشد
 شنیده حکایت یوم میثاق که خالق علی الاطلاق با حینیکه اقرار و اعتراف انبیای
 مرسل ایشان مشخ کون مکان بر ایجاب قبول ایمان و فرمان و شهادت عظمت
 اگر میت آن مبداد و جهان و ملازمست حسن خدمت و عظم اقدام بصرف محبت و
 این آقاسی ولی نعمت این جهان سر یا رحمت دو عالمیان با صنایع و انواع و
 گرفته و معجزه اما حینیکه بالامی شهادت آنها با حضرت صمدیت جلالت عظمه و
 بنعمته طره شهادت و گلدسته راز و نیاز و خصوصیت و تاج عینیت و محبوبیت و
 فرق مبارک احمدی نشتا و اعلان بکافه این جهان با اتحاد حقیقی و یکجان و وقایع
 در داده و مکتوب فخر و خجسته با نبیا و تشریف شریف و ولایت با ولای است نداده و الحق
 کدامی از ملوین و نشأتین است که از وجود و با وجود و مقصودش نه با نشی و که
 از اغیان این جهان است که بدر دولت احمدی و استانه مکرست محمدی نیاز مندی
 فروتنی نگیده و سر پای سعادت و مغاخرت دارینی و او و شرافت و عظمت و در جهان
 سرست نداده و کدامی از اولی الالباب و اولی الابصار است که از خوان نعمت محمدی
 حرمین فیضان غلام مصطفوی نعمت الهی گوناگون و لذت های بوقلمون بخشیده
 و گلهای مقصود و انبیا محمدی بخیده و کدامی از اهل تکلیف و مکتوبین است که از شفا بخش
 محمدی در در دمانی و صحت دایمی در دینی و بر دینی نبوده و شربت کفارت است
 و قد مکررتی در جات نبشجان نموده و که احمی از مار فین و مقربین است که از کمال
 یک بابی مبارکش صنایع بخش دیده باطن نگشته و از انبیا و انجیل شریفش شفا بخش

قلبیت سودا می معصیت زده را بکند و دستهای علمت سرانی را نور آئین و منبع فیض
کیمین و همین بساخته و کلامی معاتب و مخاطب از انبیا و صفیا و صلحا و عرفا بر بود که از حسن
توسل و عابدی اللهم بحق نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلمت ما و عظمت ما و کرم ما و بزرده و سر خط غدا
سودا می آرزوی بدست نیامده و کرده و کلامی از خواصین و عبید و ملک عزیز و جلیل بوده است
که سرهای خود را بجاده شرفش در نیاخته و غاشیه اطاعت و فرمانبرداری بر داری
بر دوش نیازمندی و سواخواهی نه انداخته و خلقة بگوشت نگزیده و سر رضا تسلیم
بر جاده سقیم و مسلک قویم ارشاد او نگون بخشا و تبارزانه شریعت غاش را بر سر
و البین تن در نداده و کلامی از ارباب صدق و صفا و صحاب مجید و علما که از حسن
تذکار آن شفیع الوری خیر البریه انجمن باناخته ناگاه سر و شش عیبی بگوشت شش سید
و از تعلیم و ملوین بر زبان حال قال این فرموده شد و در فیض است منشین از کثرت
نا امید اینجا به بزرگان از هر فضل میر و یکلید اینجا به مقام انبیا و اشعار با و بی انصاف
است که لیاقت چنین آقایی مولائی و سر واری چنین خداوندی و صاحبی بجز ذرات
برایات که دارد و القاب بزرگوارت انصاف عالی آب کنتم خیر امتی خیر است مرحوم
محمدیه بر که راسته و صادق می آید و لغم باقیل به بر زمین که نشان گفت با بی تو
سایه سیده صاحب نظران خواهد بود و قال العلامة السیوطی رحمه فی المقامات استند
بنی سری قدره علی بر ما علی خیر الخیریه اما دا و اذ کا هم حبا و نبیا خلق الله جل
اگرگوین و اقرب به من کل مؤمن لعینین و حلیه بنی الانبیار و آدم منجد فی طینه و کتاب
عزیزش اهدا ما بر سیه عینده و فضیله و توسل به آدم قباب علیه و اخیره و اولاد
ما خلقه و نابیک بر سیه لدیه انتی اگر بخوی تعلق خاطر با سماعت میجوید

طبیات سرا بالصد لقیات داری و میخواهی که زانی لطف و کجیت و جدوت و لذت
انقیام به و پس نظر کن بکلام قدس لیتام صاحب تصدیق بدیده اشعار
و کل آبی الی الرسل الکرام بها + فانما نزلت من بوزه یلم + فانه یمنش فضل جم
کواکبها + و یظهر ان النوار بالناس فی الظلم + و کلهم من رسول الله یمنش غرقا
من البحر و یمنش من الدیم + و وافتون لدیه عند خدیم + من لقطه العلم او
سکینه الحکم + و کنز قررة العلامة الامام العلامة السکینه و هو رسل الی کل
من تقدم و غیره و جمیع الانبیاء و امهم کلهم من امته و مشمولون برسالت و ظهوره و کلام
یا قی عیسی فی آخر الزمان علی شریعت و جمیع الشرائع اللتی جابت بها الانبیاء
منسوبة الیه فهو نبی الانبیاء و ما جاؤا به الی امهم حکامه فی الایمنه المتقدمة علیه
مقلدیه فی المقام السندیه مع هذا موضع یمنش و کاشف این را ز درونی منشو
لازم الوثوق انما سید ولد ام و لا فخر کانی و وافی هست چه آدم در عرف معنی نوح
ابن آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل مع ذلک کلمه و لا فخر اندر عقیدام رنگ
و جلوه آخر نماید از باب بصیرت و صحاب معرفت همچو کلمات جلیه و نکات خریبه
حلت پای گوناگون و کیفیات بوقلمون برداشته اند و فی بردارند و خواهند بردار
حق بنی بضمون عظمت و مفاخرت بشحون که به قدر برسطوت و کمت احدی جای
و جلالت محمدی خبر میدهند لو کان موسی حیالما یسبحه الا اتباعی نفسه سقر یا یسبحه
مقبول صلعم و هو اصدق القائلین که اگر موسی بعید ما موجود و زنده می بود
و تقدرت پیدا داشت و نمیتوانست تا و قتی که در حسن اقبال و انقیاد قرآن مجید
و بحکم نمی نهاد احدی چنین ظهور حقیقت محمدیه و جلال مصطفویه و شهود محجوب

مطلوبه و تقابل از دنیا را با خدا می عرّف علی که اوصی از انبیا را ولی العزم و از بلائیکه
مقرب عظم و اکرم زهره و یار امید است که مصباحیت و مجاست و مکالمه و طلاق پیشگاه
احمدی مبارک و پیشانی خستالی مع الد و وقت الاستغنی ملک مقرب و لایبی مل
فاما اندر من مقام اگر از احمدی اولی الا بصار بعین بصیرت و حضرت ملا خطبه نماید بمنینی را
مشرط و بشرط وقتی و مقید عقید حالی نه بنید بل بهر الفاس بمنینی را الضیاعین بیارند
ساعات و آیات از خالق ارض و سموات غایت اهتمام و تجمل در بار مالکانه محمدی و حسن
و شوکت بارگاه شامانه احمدی از جمله طیبه لا ترفقوا اصروا انکم پیدا است و بر اتمعنی
و لا تجهر و الله یلقول نادى با علی ندا رست سبحان الله شوکت و عظمت و سطوت
و حرمت انجمنی و آب و تاب جاه و جلال محفل احتشام و اکرام و منزلت و احترام در بار
و قدسیت جلالت و رفعت پیشگاهی دیده باید که در حینیکه خود حضرت رب اعزتها
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَکُمْ فَوْقَ الْاَحَدِ بَدَاهُتَهُ و عیاناً حسن اقام همچو نظام و تمام
محفل قادی منزل مجری اشته باشد چه یار و زهره که از فرشتیان و عرشیان احد
دم از قیل قال کشد و از حرفی و قالی لب کشاید الحق تصدیق بمنینی از اخبار و اثار
پیدا است که از در باب اجله حاضرین انجمن مبارک محمدی و صحاب اعزّه مستنیرین
بیم شریف احمدی در پیشگاه مصطفوی بخیر حمله و مقوله الله و رسوله علم صدای نمیگیر
بر نیجاست هر یک از نفوس قادیسه و ذوات طاهره بفرود سماعت کلمات طبیات
سرا پا تصدیقات اویت جوامع حکم از ان اوجان با منّا و صدقنامی پر دخت
و مبرات و کرات و در دو وظیفه میساخت و چرا نظم و لیسق بمنینی درست نشود و چگونه
تعلین بحسن ادشین نه پردازد که الحکم الی اکبیر تازیانه تھذیر و قرح صبا چشید

ان بخط اعلیٰ الکمر بر زمره بی باکان میزند بحال اسد چه کلامی قدس الشماهی
دریانی رفعت بانشانی که آفرید کار خود آفرین و تحسین میاید و میایست
عبر القوی وجه حسن تقرب و جهت خاص و اتحادی و وصالی که صاحب الامکان
تفسیرش از قاب قوسین بلکه از کلمه او ادنی یاد میسر و بمعنی خارج از مطلق
نااطقه انسان و مستغنی از شرح و بیان از عقل و درین می تواند دید و از قوت در آن
و نااطقه تا آنجا شود که رسید بمصراع فاش گر گویم جهان بر هم زخم + و نعم قیل
من محمد بطوت عرب آمده + یعنی نگرین رب آمده + جمهور اهل تفسیر متفق اند
بر اینی که حق تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید قسم بده حیات و بقا را آن سبب را که است
علیه الف الف تحیات لصلوات و تسلیات خورده و فرموده لعنهم الله
مذکر کلام یهودی و اندر بقیام حصا البصیرت ما الف و عبرت و خیرت ملاحظه نماید
که بمعنی چه نوع متضمن و مستلزم غایت تشریف و تعلیم و اقصی احترام و تکریم است
چه قدر بر درستی و حسن خوبی سواله از باب راز و سیار مطابق و منطبق میشود
چنانکه ماسبق قسم عشوق خود خورده و بگوید که قسم جان تو محرمان هر دو گمان
حجت جبار که از قدر و منزلت و حرمت و عظمت و ذوق کیفیت این راز و سیار
و بمحو تعامل و بفرزدق واقف اند می دانند که از هیچ قسم چه تراوش میشود و چه نوع مرتبه
محبوبیت مطلق و خلقت و خصوصیت بر حق رو نمینماید فاغترید و ایا اول الا بصیرت
و بقیام آخر خود که تفسیر بمعنی باین ازان جوین و غرورش سر زده میفرماید لا اقسیم بهذا
البلدان از باب محققین میفرماید که قسم خوردم که ببلد که عبارت از زمین است و در شیا
بر آن قسمی از نزد و حقیقت و واقع قسم خوردم و این خاک پای آن محبوب بر دوسر است

و این قسم سرملتون و راز مکتوم همچو سبب دستم و عیظ چشم نسبت و لید این مغیره و این
تبت یداً انی طلبت و تبت پی توان برد اما نظر کوتاه میان و کم نهان بی ادب
اعمی فطران باز در اکا همچو اسرار شریفه و مطالب متعارف منیفه و جلیله قاصد و فائز
از می حقیقت بینان بحالی فطران که واقف و نا هر انداز و تعامل باز و نیاز عاشق و معشوق
نهیستند از همچو سخنان کعبیتی و لذتی و حلاوتی و مذاقی میبایند که تعبیرش با الفاظ امکیان
بدر عرض این مقامی است که از باب حال انبجالی از باب قال ابجال آرد و در حجاب
تکلیف زابه تلوین و اصحاب تلوین و تبکین بر و میباید سجان اندر قول قائلی محبت
القلوب یا داند و بنیت از زبان قلم بر آمد و شرح گوید منع لب کن عشق گوید لغره زن
کامی تی هم در راه عشق خود عنان انداخته با بحبله حق همچو محبوب مطلق برگزیده خدا
بر حق از هر چه بگوید شریست و بجاست و زیباست بلکه از همه گفتگوئی و سخن سرائها
بالاست و بنبرست اندر نیاب احوال حصا و قصیده برده بر تفضیل شریها و خوبها دار
میفرماید و مع ما و عتبه النصا فی بنهم و حکم باشد مدعا غیر محکم و ظهور اتم
و کمال مشهور و عظم و اکبر حقیقت محمدیه در شاره آخره ملاحظه کردنی است و این تماشای
عجیب و اچرای عریب قابل دیدنی است و شنیدنی است که جمیع انبیاء و مرسلین تحت
الاهی محمدی صلعم و ظل عاطفت احمدی شدند و از زلازل و فیاک عرصات محشر
رستگاری یابند مالا جثم بصیرت و اکثر روح گر شده این دل میکشد که جابجاست
و کینیکه تمامی عالمیان از شدت میل بهوقف سجان آیند و طلب شفیع بر آید
تا در ویش از زمانی کند انگاه تمامی مرسلین شرمند ز لایث خود و شهند و یک
بدگیری خواهد کند و بچاکس از ترس و خطر و خوف و خدا را مقام ذوالجلال و الاکرام

قدم هرگز نه بردارد تا در حضرت محبوب مطلق خطاب و تسویف لطیفیات ببلد
و حضور از او بود با وجود سر با مقبولان محبوبیت و عبودیت مستقیم است با اهل ان راز و نیاز
و خصوصیت و خلقت خلقتی بالطبع تبار پرده عزت و اجبال در آیند در مقام محمود که خبر
ایام در آن مقام ممکن نباشد ترقی فرماید و به پیشگاه حضرت خداوند متعالی بجا آید و در
حکم شود که سر از سجده بردارد و هر چه خواهی بخواد و هر چه گویی بگویی حتی که از شفاعت
آن شفیع در عالم سجا پس چنان نماز الا انکله قرآن مجید بخلود بار بروی حکم کرده باشد یعنی
یکایک از آن مسکوران اینهمه من مدین است که در صحیح بخاری و مسلم و کورست با جملة نقیضه
باید فهمید که آن روز محمد است صلعم و مقام مقام او در سخن او و جاده جاده او و او همان
دیگر است فیلی و به خواسته او نیرد در قرآن مجید خطاب میورد و تسویف لطیفیات ببلد
و ای محب من ای محبوب من و ای مبدء خاص من چندان نیست و هم فضل در خدمت کتم
چون تو که راضی شوی از من تا هیچ آرزوی دل تو نشکند ای محمد صلعم همه کس شناسی من
و من شناسی تو خواهم گفت من راضی نشوم تا یک یک از است من نیامرزی و این ستر
جلیل را ز نیست عظیم فهم من فهم و ذاق من ذاق حضرت شیخ عبدالحق عجلت دلوئی
نه از اندر موفقه و نیز و مضجعه نیز بوجه حسن از غایت آب تاب است کمال معنی فرموده و در
این صدای شارت و تهنیت و مژد و مباء که مغفرت و طمانیت عاصیان را است
این اختیار بحال منظر و نقل حال قولی *لا یطو علیک الرحمة* نیز زبان آمدن نصیب
بهشت ایند اشناس برود که مستحق که به گناهیگار اند و بعضی فطر تالی
کور با طبیان طائفه و با بیه معرفت حقیقت محمدریه همین قدر بی برده اند که محبت
صلیة و سلم بن عبد الله صورت بشری و مثال انسانی میدرشت و با هر کس می برداخت

و میبایست و بخود می نویسد و بچو سفیر و مصیبت و رشک و شوارع باده این املای حکما
 آتی میکرد و صبح و مسافر اسواق مکه میگشت لغو ذباله از اقوال کائنات الاغوال
 این بهایم و الغام فروع حقیقت مخدیه و آب و تاب ثبات پاک مصطفویه نوعی لطیفه و
 انفسائی بنیزد و یزید و ان لیطفوا نور الله انما انما لطفه خبیثه از شاست
 منکرات اقوال قسوت و شقاوت بدگفتار عاقبت الامزده النور عتبت سکنی
 بنه ساخته و در درکات نیران مقامی ترتیب داده و دولت ایمان و نور اسلام را
 یکسر بنا داده و عبادات بسیر و پایی شهر و سنین از نوافل و اربعین بدیده عارف
 بنین شیطان لعین و نذر خناس بس القرن موده خسر الدنیا و الاخره ذلالت
 موالخسر ان مبین هادی مطلق باینها هدایت فرماید و قلب هر کس مسلم و
 مومنین محبت و عشق حبیب و معبود و سرا پا نور بل نور علی نور سبز و موفور
 دارد آمین اندر مقام خدایات مناسب مقام سناطه فقیر رسیدند و بدین
 از زبان قلم برآندند سبحان الله کلامی است که اجیای قلوب قاسی القلوب
 مینماید و باطل درد و ذوق حالت محویت و ربودگی و بخودی و سرشاری
 رو میدهد و یونگمان جمال مثال پاک مصطفوی و عاشقان سبایا می شنایند
 مقدس محمدی بعد سماعت همچو کلام معجز نظام تا یوم بعثت و نور سرنه سرشته
 و از نه خاک مشاهد و قبور در است بر این ترانه و زمره اشنا ساخته اند غزل

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| عالم همه سودا می زده بوی محمد | زنجیر دل از حلقه کیسوی محمد |
| تا نکبت از خاک درش باد صبا برد | جان و جهان مست شد از بوی محمد |
| زاید توره گلشن فردوس برین گیر | مایم مبتانی سر کوبی محمد |

| | |
|------------------------------------|------------------------------|
| و اما بعد بتو فردوس برین باد مبارک | ما نیم تماشا بی کل روحی محمد |
| واجب که بپوش تا که ز ندوم ز محبت | چون هست خداستینه روحی محمد |

حالی مقام این است که چشم حقیقت بین و اکبر و هشا پناه کس بفضل عظیم الهی
 بر حبیب نبی امی حساب علم لدنی از قول حضرت علامه امام محمد غزالی هر که بداند
 عیاناً و صریحاً و لا یحیی و فرمانروای محمدی و قباء و اجبال احمدی خبر میدهد
 و باطناً و معنایه نوع دیگر رنگ مینماید و چه بخورد و چه بطنافط مطلق و برگزیدگی و شتو و گنج
 نبوتی انشرا با عطیست آیت رحمت اشعار وافی نمی بخشد قال سیوطی فی المقالات المستندة
 و من حضارعه فی ما ذکر الغزالی ان الله ملکه الحجة و اذن له ان یقطع منها ما یشاء
 و عظمه بذاک منه انتهی اندر بنیام جدل و نزاع ارباب معاصرو معابد حضرت تفسیر
 متنبیین این سرگون و راز مکتوم مینماید چه نافع مسلمی اهل قبله متبع و منقیه حلیت
 میورد الواف مهماعن و تو من لغو بالعدل مصداق کفر بسین از حصول مؤلفه
 و قوانین مختصرات فرقه ضالین خواهد شد چه انکشاف عینی بر او کیا حاصل که تفسیر
 معانی از دایره تخمین و تجویز بیرون و از دایره تحریر و تقریر بیرون عقول و عقلا شحیر
 در ربط و ضبط آن از عالمیه مضطرب بلا معرفت و شنائی از مذاق معنویه مسافیه
 نظام و انصرام معنی خلی صعب و دشوار ناجار و عیان تحریر منقط ساختن و بر شسته
 سخن باز رسیدم از همین جا است که حرام است دخول جنت بر تمامی انبیاء تا انیکه
 سید المرسلین خاتم النبیین قدم رحمت تو ام نیارد و همچنان حرام است بر تمامی
 تا انیکه امت مرحومه محمدیه متکذوب و مکلف از کفیات جنات نفیم نشود و گماورد و فی
 معام التشریع تحت تفسیر قوله تعالی فاوحی الی عبدا ما اوحی الی الحجة محترمة

بعلی الانبیاء حتی تدخلوا انت و علی کلا تم حتی تدخلا امتنا و غیر
ست که از سخن **الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ** نیم سفاذ میشود و چنین وارد شده که حقیقت
در شب عراج با حبیب گفت **لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ** و معنی قاب قوسین که
عبارت از حصول اجتماع مرتبتش قرب فرایض و نوافل است نصیب شده و در این
مرغیر محمد صلعم از ان نصیبی این عظمت و عطیه کبری و منزلت اعلی بجای
رسیده است و مقامی یافته است که تعبیر و عنوانش با الفاظ و فکر یافت از سخن و عبار
شکایه ربی و بخوی اعلی ندارد و مناسب بچو مقام قول تا بلی عجب مرعوب بعلو و بدایه
و از گفته است بقیں دارم که کلام محمود و مربوط محمود و نور خوبی و لطافت و کیفیست و مذمت
ارباب کم گفته باشد کم شنیده باشد سبحان الله و نعم ما قیل به موسی پوشش فتن بکایت
و معقبات تو عین ذات می نگری در شبی به تخصیص مرام اینکه جامیکه حقائق نورانیه و نور
قادر طاهره انبیا و مرسلین در شمار آخره بخر حصن حصین عا طفت و یافت احمدی
قصه شیدا حیات و نصرت محمدی قلن و ستم از زنده شده شهید و اسلاک بر سره امتیان
محمدی و شتمال توانجان و موافقان احمدی از قبیل اصناف نشر یعنی نسبت
دیگری می دانند و عیون با شوقیان و ملکوتیان راجه بار و زهره که شهب قوت و رانند
گفته آن دو اند و از زبان قاضی البیان چه حرف است قبول صوت فی اصول شریعت
بخرانیکه بود و کلمات طیب **صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا** استانباء از ان فیض بردار
و از صله این تحقیق برابر با قصد این شوق حسن اجرات و عظم شایع و ثمرات دنیوی
و اخروی از پیشگاه محمدی و بارگاه احمدی گردد و نعم ما قیل به لا یملکن الشار
کما کان حقنه به بعد از خدا بر دل دانی قصه مختصر به و اما انما اشرع فی المصنوع منه کلام

على بعض النجرات والجمود والى التوفيق والهداية وعليه التوكل فى البراءة والبراءة
بمقتضى انوار سنت الكاشفان من حقیقت محتجب نكده الیمینی لا یفق گردیده است که
هر کمالانی وصفاتی فزایدی که در ذوات سایر انبیاء و رسل موصوف بودند و از آن
افضل گردانیدند مجموعه آنها مع شئی را بدیوچه اتم و اکمل از ان بهره عالم فخر بنی آدم
المختار طهر و جلوه شهود گرفت بلکه چون اشغال و مشغول انبیاء از خواندن حصول
ماه الامتیا از کلی و غائیق نفرد و الفرد و جمعی بود و صفات ذات پاک آن مبارک گشت
با اینها ذوا صف و کمالات مخصوصه آخر فارق و فصل الیمینی گردانید تا قریب اتم
و خیر صورت عظم آن رسول اکرم با خدا می عالم از اعلیٰ بیدیهات و عظم مشهورات جلوه طهر
و طهرمان شهود و بد و بالفسل آفاق بدایشه و عیان امری و محسوس گردد و شاید تفوق
و بدتر می حقیقت محمدی با اود جلوه گرمی بازیکه فضیلت و سریر اشریت نایدی اعلیٰ
ندارد و فاعشیر انا اولی الا نصار و استمعوا و انصتوا یا اولی الا نصار
که جمله از معجزات و خوارق مبشر الف نبوی صلعم است زنده فرمودن ابون شریفین
بدعا و مشرف شدن به شرف ایمان دولت اسلام و عرفان آن هر دو مقتدره محققین
متاخرین و محدثین بنزدین سلفا و خلفا جملته و کلیته طائفه اجبار کبار و عوام عظم
قدیمه و جدیده ابرار اطهار این مسئله جللیله را از عظم مسائل اسلام و از اکرم و افخم خوارق
و حواصل این ان نبی کافه انام علیه الصلوة و السلام شمرده و اجمعی را من کل الودیه بجز
سیدیده و عنوانات مشیده و روایات وثیقه از اخبار متوالیه و احادیث متنالیه
قیمه قویه صحیحیه جلوه عقیق و پیرایه تصحیح داده پس تیرا این وضحه و حج ساطعه داد که لا
باز قیامه پیرایه صدق و ثبات رسانیده حتی که علمای متاخرین این مسأله مسلم الشو

لطیف خاطر ايجاب و قبول نموده و نوعی اندر میناب از قبل و قال چون در جبال نشوید
 تعظیفات ساز و محصلهم و التمجیها و تکریمها بطهاره بنی الاکرم قرطبی میفرماید خلاصه اش
 عبارت فارسی چنین است که چند ایضاً تمهید بنی فضائل و شرف سید المرسلین
 و انما یتوالی الیه الب و یقولون پیرایه گوناگون از قدرت افضل میگزارند الی حین انما
 و متابع و متوالی میشود و میباشند الی وقت الارحام پس مضمون حدیث ششون هم
 شریف است از العبادات و فضائل الیه عطیات و اكرابات باین معنی که آوردنی خود
 وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا قال السیوطی فی المقامات پسندیده و احسن
 یدیه من الخیرات الوفی جمله و اما من انحصار ما تم بورت نبیا قبله و قال ابن سید
 الناس و بعض اهل العلم ان النبی صلعم لم یزل رقیاً فی المقامات بسببه ضاعاها فی
 العلینة الی ان قبض الله روحه و طهره الیه و ازلفه بما خصه به لدیه من البرکات حین
 اتحد و مع علیه فمن الجائز ان تكون هذه درجه حصلت له بعد ان تم ثلث ان الاحادیث
 و الامان مسخر عن تلك الحادیث فلا تعارض و كان مما ثبت من الخیرات و احضار
 الیه احیاءه حتی آمنابه البویه و قال القرطبی ان فضائل النبی صلعم و خصاله لم یزل
 متوالی الی حین و متتابع الی وقت وفاته فیکون هذا فضله البیه و اکرم به
 اولین احیاءها بمنع بشرعاً و لا عقلاً استیضیح کلام و تمهید مرام بدستگرفته است که
 مسئله احیای والدین رسول الثقلین و شرف شان بشرف ایمان و دولت سرمد اسلام
 و در همان از مسائل قطعی و یقینی است و نیست با حدی و وجه از ممنوعات عقلی و شرعی
 به حجه عبارت است از خرق عادت که بر دست مدعی نبوت به وفق دعوانی وی
 ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید حکیم مطلق که تمامی امور را در دست

ساخته است و سنت الهی بر آن رفته که آن امر را بی سبب بردست رسول بخندد
بید آرد تا بر مان بود بر سالت دی و سحره فعل الهی است بنقل رسول چه خرق مآد
حالق از عید ممکن باشد و جمله اقسام خوارق چهار است اگر بفرودن بایمان و کل صاحب
نیست آنرا کرده است راجع گویند و اگر بفرودن بایمان و عمل صحیح و کمالی مغفرت و
آنرا که امستند مانند و اگر بدعوی نبوه باشد آن سحره است و بگای از عوام می بیند
مشایخ نیز ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گویند پس بر بنی احسب اقتضای حکمت
بنیات و معجزات و خصال و کمالات عطا شده و مجموعه آنها مع شئی زائد خاتم النبیین
عطا شده و ظاهر است که حضرت عیسی را از جناب رب العزت عطا شده این سحره جللی
که از جمله قم باذن الله احیای موتی میفرمودند تا بحسب قانون منفرجه و قاعده معتده
سابقه صد نسبت بآن موکام عالم سبب ولد آدم چه گفته آید پس ضروری شد که فاطمه
همچو معنی نیز از آن سرور عالم صلعم پیرای حسن و طریقه تسخیر و مسلک محمود و قالیع بوط
المعان ظهور و جلوه شهو و یابد اگر چه بنیات و آیات از انبیا و کائنات بدین مظهر است و اگر
از قوه الفعل گراید مثل الشقاق و قهر و سلام و کلام کردن حج و آمدن شهر بفرموده او و
چوبستون ابرق با و تسبیح کردن بسنگ گزیده با و دست مبارک او در دست یاران و در
شدن چشمه نئی و آب از باگستان او و شکایت موده شتر و باد او و دیگر امور
بی زبان پیش او و گواهی خادون سوسمار و گنجینه صدق و دعوی او و سیر شدن
از طعام اندک به برکت او و در شدن امراض صعبة العلاج بدست ایشان و
پیر آتیه ازین کلام عظام به قلب مقدس او با وجود اعمی بودن و غیره از آیات
و معجزات پیر بنان از انداز و بشیر مدیح و مناسبت و کمالات و معجزات و اخلاقی حمید

و از صفای پسندیده و شامل محمود و فضائل شریفه حضرت رسول مقبول صلعم قرون
 از حصار واحد و پسندیده در شریعت که بگی و جنگی را اخاطه نماید چنانچه معجزات
 حضرت رسول مقبول صلعم که در کتب احادیث و تفسیر باشند چهار هزار و شصت هزار اند
 پس بقصه ای که بهمه و جوهر اقرب و مماثل و غایت اوفق و شامل است چگونه محل
 است بهجاد و بهشتیاب و ابا و انکار و اعراض و انماض بصورت دیده شود قال السیوطی
 فی المقامات السعدیه و بعض الاساطین ایده و بشیده و قوایوش شده و مبدطریق
 و سده که بانه و افاق القاعده اللتی انفتحت علیها الامه کلهما انه لم یورث نبی معجزه
 از خصیصه الا و رقع لبنیا مثلها و قد اکر فی عیسی اجبار الموی من القبور فلا بد ان یورث
 نظیر و نسبت بده لقصه نیا شهنشیر من الما نور و النکان رقع له من بد لسطط لظور البراع
 و چنین الخشنه من الاجزاء فان قصه الایون اقرب الی المماثلته و نسبت بالکلمه
 بانه محقق مانند که وقوع و مشهور و همچو کرامات از بعض صحابه و او یاسی است بطریق
 شهرت و توانر ثبوت یافته است که در و انکار را آنجا مجال نباشد در ان مقام نظر
 باطناب بنسبید و سه حکایت بطور مثل مشهور و نظیر معروف مسستی نمونه از خروار
 اکتفا میکنم صاحب شفا فی اخلاق المصطفی حضرت مولانا قاضی عیاض به از کمال
 داب و آواب و غایت آب و ناب مکتمال استثنی فرموده ترجمه اش بی کم و زیاده اینک
 یعنی ابن عدی از حضرت ابن مسعود روایت کرده که جوانی از انصار وفات یافت مادرش
 پسری دگروری میداشت بر ذوق عشق جامه انداخت و اما حاضرین از مادرش
 چنان مصیارت و ستر جاع در میان نهادیم همین حالت مادرش پرسید که آیا پسری
 رد جواب دادیم که اری گفت کجا اند اگر نودانا و علیم است با شمعنی که من بطرف تو

و بطریق غیر تو باین امید هجرت کرد امام که نو در هر روز حالت و کرامت با مصفا شد و مالی پس
 این شد و کرامت بر ما نیند از خضرش انس میفرمایند تا کجا و میپاییم که او بموتی جا مانده از سر
 برداشت حیات کا بد و زندگانی تازه یافت مقام بصیرت و حریت باولی الالباب است
 که از همت سید الالبابا خیر الوری پیر زالی باین از برکت نام نامی و هم کرامتی محمد صلیع
 خلیفان ایند و نیز بعضی از عبد الله بن عبید الله بن صهاری روایت نموده که هرگاه بنایست
 بن نفیس در جنگ بنامه شهید شدند در دفن شان حاضر بودیم هرگاه در قبر گذشتیم
 شنیدیم که میگفت محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشهد عثمان الهذلی
 و بعد فراغ این کلمات طیبات همچو حالت سابقه کرده یاسیم این هم معجزه حضرت صلعم
 است که بموتی زنده گشته شهادت رسالت و خلفا را شدند داد و نیز طبری و ابونعم
 و ابن تنیه از نعمان بن بشیر روایت نموده که زید ابن خاریه چون وفات یافت
 نقشش از جایستور بود و زنان حوالی او گریه مینمودند و وقت ما بن خرب عشا بود
 گفتند که خاموش شهید و ساکت مانین بود چون از سر متونی برداشت این کلمات
 طیبات شنیدند محمد صلعم رسول الله الامین و خاتم النبیین و کتاب الاول باز فرمود
 صدق صدیق و مع حضرت خلیفه اول و دوم و سیوم که قاز نهاد و آخر گفت سلام
 علیک یا رسول الله و رحمة الله و بركاته بعد از آنکه حالت سابقه گشتند اینهم معجزه
 جلبله حضرت صلعم از بزرگه امنیعی و کرامت و قییه محقق گردیده است که کرامت
 بحق نبی حجه می شود چه این ولی از است او است معجزه و وقوع همچو امورات
 خالبات و بینات و اصحاب خاصه اعیان اموات از بعض اعظم اولیای است
 محمدیه بشیر و اکثر دست داده حضرت امام با فعه هم که از اصل الا بر و از احاطم

میبایست از دستم التبت همگی شیوخ نظام و علما را کرام حضرت سرین الشریفین هستند در کتاب
 مرآة العیونان بعد از این که کثرت و تواتر کرامات حضرت جناب قطب العالمین حضرت غوث الاعظم
 قس ابوسعید الغریزین میفرمایند و کرامات بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق مالمحت مشاهیر
 ابن احمد بن شلیخ الآفاق و یمنی را حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحه در تکیس الایمان
 و غیره تصحیح فرمود و بهمان گفته که گاهی بعضی از باب تمکین که قدم صدق ایشان مقام
 ولایت رسوخ و ثبات است بدعوی صادق نیز میفرمودند و فرموده بودند که آن شیخ محیی الدین
 عبدالقادر جیلانی رحه کثیر الدعوی بحق الحق فی حق اندر نیاب بنو لوی محمد احمق حساب
 بمغفور هم در باب مسائل رسوخ عقیده که و لوق ارادت از آن جناب عظمی آب آیین
 عبارت اظهار فرموده اند که بر ثبوت و تحقق ولایت و کرامت غوث الاعظم رحه بسیار
 از علماء و اولیا که اخبار آن ممکن نیست رفقا اند پس منکر آن باید که خاطمی باشد زیرا که
 انکار کرامت ایشان موجب تخطئه و تضلیل بسیاری از علماء است انتهى این در مقام نظر
 مناسب تمام بر ذکر یک کرامت عظمی آن محبوب و عالم الکفایم که حضرت امام باقری
 تصریح این قصه طویل و کثایت عرضیه با سلوب بدیع و عنوان بلیغ فرموده فقیر تلخیص
 عبارت قل دل می نگار که بیزالی پسری میشت و او از حضرت جناب غوث یاک محبوب
 خلیه عقیدت دلی و ارادت قلبی می داشت و از قصه ثنائی و لوله عشق و غلبه حال پسرها
 پروانه و لر بر شمع وجود با وجود آن سیرا مقصود خود را نشان داد و زیارت حال قال
 فردر دست دهن را راجع و در پای مبارکت نشانم و روزی از حسن اتفاقات یادش
 بشرف حضور بی آنجنوبیت آب مشرف گشته التماس نمود که من بطیب خاطر این سینه را بفرماید
 جناب منورم و حسنه مدحوق خود منانم و حضور باین تعلیم باطن فرماید الحق کلامی

این کتاب از دست
 حضرت غوث الاعظم
 رحه است
 و در کتاب
 مرآة العیونان
 آمده است
 که این کتاب
 از دست
 حضرت غوث
 الاعظم
 رحه است

گاهی او بر زلال منبسطهای عسوف و رافیت درون ذی بر اهل لیدن می اندوزی و ندیدید
 که لاغر و مالتوانا گردیده است و نخودهای خشک میخورد و دنیا بانه و ضعیف بانه بنسب حضور
 آن لایت پناهی مشرف گردید دید که حضور سزاوارتر حکم و جاج و جود و لایزال و نفاست و بل سبقت
 سون کرد که با حضرت از منزلت و اضعفت حضور و معنی خیلی سستید مبرائی میشود که ولی باین
 لذائذ و خاوم باین سدا لنگاه حضور که است محمور بر عظام و جاج مطبوعه و دست اندازده و فرج
 قومی و این اسد الدینی بجای عظام المرمم بغیر و در افرج از برای نویل امر جلیل آن مسجنان
 و نظیر کلمات قدسیه همانا آن جاج مطبوعه حیات کامله فیت و در مرتبه تسبیح و تهلل آغاز حیات
 ارشاد و فرمودند که سرگاسک و زند تو با منیم چه خواهد بود که انگاه همچو خوردنی لذایذ و نفایس
 حوائی و ناکامی نخواهد بود حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در جذب القلوب سبقت نمایند
 که لکن از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس از مسایح که تصرف میکنند در قبور خود و باین
 تصرفهای البشای در حیات بلکه بنسبت از حیات حضرت محبوب سبحانی روح و حضرت شیخ سید
 و ازین مقصود حضرت انچه خود دیده و یافته گفته است نه نه نیست انچه از علوم و
 معارف الهی عجایب و غرائب نامتناهی از افراد این است بطور آمد و سبب از هیچ آن
 بر قوع نیامده بی اختیار بر عقل حال استجا و فور ذوق و کیفیت ختم سلسله قادر بر زبان فسر
 یا شیخ عبد القادر جیلانی مشایخ الله حضرت امام باغی روح در تاریخ خود سبقت نمایند که از دید
 این ختم قادر بر اکثر افراد و ارباب منزلت و الیب و در تجربه معرفت فایز شده اند و انواع
 فتوحات و صفات کثرت و باطن در یافته اند و من نیکو و جاد و فی هذا البقال فلیطالع
 یرشح الی تالیفات الامام سبحان الله و نعم ما قیل سبده دست یقین ابدل بدست
 شایه و جیلانی که دست او بود اندر حقیقت دست یزدانی و انحق بعض گدایان در در

نات

اجمعی و تقریر این است تا محمدی در انجام وظایف مقتضی سخن فیه یقوان و عبارات دیگر و بیرون
 آخر فرموده اند پس ای محامد که حدیثی همچو سوره مسلمات حرق نام مقبول صوتی صول سیرید
 و از احوال کائنات الاغفال اب بکاشاید که گوش زد اول لطیف ایمان و آخرش سوره عاقبت خس
 است لغو و بالید اما احقاق و ایضاح بمعنی خیلی هست و فرصت میخواهد تا که تمام انواع چشم
 وقت نذارم فاما این قصیده مرصیة از آیات بر این مسئله در اوله نمک در تالیفات دیگر است
 ثانی و غیره مصرع نموده ام فلیطال ان شئت در اینجا هم از آیات قول جامع و مانع
 ختم میکنم که حضرت مولوی معنوی علیه الرحمة میفرماید ایاست کائنات عامی شیخ صمد
 هر فاست . فانی است و گفت او گشت خد است . چون خدا از خود سوالی که که بپوش
 دعای خویش چون رکن و گشگوی عاشقان در کار رب + جو شمش عشق است و منی
 ترک ادب + علم فیضیه و انکشاف بدی این سر مکتون و از مکتوم از بابیه مسئله قریب
 و اولی باید جست اگر صحیح بحال و سلیم القلب است ضرورت و قاطبة فی مقصود توان بر دهر نقد
 و علی ای تعجیر اندر مقام شاید اینی راضی قطع و مدار صیت اذ و صیت و جدیت
 نبوی صلیم تقریب الی بالکمال موهاره نصیب العین سار و ازین امرت معنی جریه
 مقصود بلکه طایفه معاینه سر که مطلوب بوجه زیبا نماید سجان البدر همچو مضمون طویل و
 بعضی از شعر و عبار و قصید طری و مودون کا زمون او تربت جامع الکلم بود صاحب مر قاف
 از فضیلتان کلام بحر نظامش تصحیح اندر میناب نموده است و احقاقی فرموده که قطع
 از سگات معنی فتح البواب آخر نماید بنده العبارة للعبی ساد می و لواحق مبادیه الاطیلع
 ملک مقرب و لانی مرسل اما المواحق فهو انظر الله لقا علی بعض اصانه نوجه علمه و خرج
 و لکن عن الغیب المطلق و صدار خیر اصافیا و ذلک اذا تنوز الروح القدسیه و از دوا و غیر

واعتراق بالاعراض عن ظلمة عالم محسوس وحقائق ذات قلب عن صدر طبیقة واما الطبیقة
على اهل انضیاء انوار الالهیة حتى یقوی النور وینیط فی فضاء قلبه فتعكس فی
الغوش المرشمة فی الملوح المحفوظ ویطلع علی المعنیات ویتصل فی اجسام العالم السطی
بل یجلی حقیقة القیاض الاقدس بمجرة التلی فی اشرف البعاطیا فکیف لغيره ان یتجلی
باجلده سجال لمجد حیرته بیت وچه عظمی شت اولیای ممت محمدیه وگرایان آستانه
مضطویه را که محجزة احیای موتی ذکر از عظم واکبر مایه الافتخار قوم عیاسیان است
بلکه العیاذ بالسر بر ان الوهیت عیسئ همین معنی را قرار داده اند باولیای ممت محمدیه
گنتم خیر امته نصیب عطا گردیده و بکرات فرات از اهل ارباب عظم افزا و جلوه ظهور
ولعائن شهود در داده است علما را امتی کا بنیار بنی اسرائیل تا بحق سید المرسلین خاتم
النبیین بمولائی عالم فخر بنی آدم چه گفته آید اندر مقام صاحب بقیة برده روح
چه غریب فرموده است نه لو ناسبت قدره آیاته عظماء احیی سمه حین یدعی دار النعم
الحاصل کافه اهل علم و طائفة اهل حدیث از قدیم و جدید روایات میگردند خبر صدق
احیاء ایمان را باین بین و عمده ترین به بیان طبع و شلوغ بدیع بار وایات و شوق و
و مبتنی طبع بیگانه از حسن تذکار آن و بشت و نشر میفرمودند بحین الناس و بقصر و مخفی
میگردند و معدود و محسوب میفرمودند تحت حفا بعض معجزات و در اصل نمیوند باز آید
مناقب مکرمات قال السیوطی رح فی المقامات السعدیة و قال اهل العلم و الحدیث یردون
بذا النحر و به بسر و دن و میفرمودند بین الناس لا یسرون و یحلبونه فی اعدا و احفنا النعم
و المعجزات و یدخلونه فی خیر المناقب و المکرمات انتهى حاله این جزو ضعیف الضم
تحقیق را با تصدیق این امر خطر بر طرق سنیة با حفظ اصول شرعیة استقامت

وہستہ اذ فیض محمدیہ بر خود بکلیہ دو توغیغ کلام و تبیین مرام بہ بیانی بنیادید کہ اگر خدا خواہد
 قطعاً و جزاً و در لہا کارگر شود و در قلوب اسلامیان اشراق و نشر حجت و نور فیض بنفیر اید
 میگویم کہ ہستہ لالہ احتجاج منکر در ہم مقام باین نحوست کہ ترویل یافتہ است بعض صریح
 بہضمن عن عقبہ ابوبن رسولی الثقلین صلعم وَلَا تَسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْحَجِّ یعنی
 بہذا تعلی میفرماید کہ ای حبیب صلعم از تو پرسش نخواہد شد کہ منکران تو چرا بر سہر راہ
 پناہ مند و چرا عناد و زریدن اگرچہ آن منکران و موافقان داخل شدند و صحابہ کجیم
 یعنی مصاحبان آتش سوزان مہر قرارت نافع و عقیوب لفظ و لالتال لبصیغہ نہی حاضر
 آمدہ است و اکثر معتبرین معنی این چنین گفتہ اند کہ مہر از حال دوزخیان کہ نہ زبان
 تحمل ربان آن دارد و نہ گوش طاقت سماع آن مراد ازین نہی بیان شد تحت عقبہ است
 دوزخیان بہت صاحب تفسیر معالم التزیل آورده و قرآن الاخرون و لالتال الرفع
 علی الہفی بمعنی و است مہول غنہم کما قال اللہ فَاِذَا مَا عَلَیْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَیْنَا
الْحِسَابُ انتہی عبد الرزاق و ابن جریر از محمد بن کعب قرطبی از داؤد بن ابی صہم
 روایت کردہ کہ آنحضرت صلعم روزی میفرمودند کہ کاش بدانم انجام مادر و پدر من
 حقیقاً آیہ مذکورہ و متباد من بعد آنحضرت صلعم گاہی مذکور والدین خود نفرمودند
 تا آنکہ وفات یافتند شاہ صاحب مولانا فخر المہند مخفوار در فتح العزیز اندر ہم مقام بعبارت
 مائل و دل پیرایہ تم و اکمل تحقیق سہر با تصدیق و روایت صحیح و مذہب توہم و ہنسکہ
 سلیم علامہ سیوطی رحمہ اللہ فرمودہ و بہتر و بالا تر ازین تحقیق مذیدہ و راہی نہ یافتہ
 صاحب بصیرت و خیرت بفکر صداب و ادراک ثاقب ملاحظہ نماید میفرماید کہ علی جلال اللہ
 سیوطی نیز بعد از ذکر این دو روایت گفتہ اند کہ با وجود ارسال سند ہستہ و اینہا بہتر

ضعیف است و بعد از این سیاق کلام چندان مناسب نیست اینهمه ضعیف است
 باینکه احقر العبد واجب افتاد که بنده می تصریح این احوال را توضیح دین اینها را از تحقیق سر
 لقمه بی علامه سیوطی هم که از اسباب عجایب و غم الغرائب است باید نمود و البواب تحقیق
 و تصدیق و ایمان بکافه این جهان عالم و عالیاں باید که شود بخص و بحسبش لیس است
 نبیارت فارسی چنین است که تحقیق یعنی در علوم حدیث متقرر و متحقق گردیده است که
 سبب اول این آیه حکم حدیث مرفوع است و مقبول نیست و از آن مگر صحیح متصل الاستند
 به ضعیف و قطع و این سبب از آن قبیل است که تا حالا در کنگر دیده است برای او
 و دنیا اسناد صحیح متصل که ذکر کرده شود و منکر هم قاطعاً چنین عرض نموده بلا خلاف که لازمه
 تلقی سید قبل بلاقال اقول خواهد نمود و رضا و تقدیر اگر منکر در احقاق تزیب و حقویت
 مشک است احتیاج بحديث ضعیف و خبر یک کس است و مقابل آن احوال و ثبوتات و اخبار
 در روایات احوال ایمان با وجود اینکه مثل موافق و موافق و اصداد از آنها در تمامی امور
 اولی القبول احسن بالمسح فایده الامر و منتهی القال اینکه انگاه منکر را بخر نقص بر آید
 بهنقیض و سناد و ترکیب و تناقض و تعارض لازم دیگر مسامحی و مدخلی نباشد چنان
 باصواب با اقامت ادله و بر این لاجواب حسن اتهام و انکشاف تمام حقیر است
 سیوطی فی المقالات پسندیده و احتیاج المنکر فی هذا المقام باید نزل منها و لا
 عن اصحاب یحیی فقول قد تقر فی علوم الحدیث ان سبب النزول حکم حکم الهی است که
 لا قبل منه الاصح لم یصل الا سناد لا ضعیف و قطع و غیر سبب لا یعرف له فی الدنيا
 اسناد صحیح متصل بیکره و المنکر یعرف ذلك یعرف باذ احسن علیه الا بیکره فان
 اجمع فی التذنب بضعیف فاعادیت النجاة مع کونها مثل منه اولی بالقبول ان ثبت

اینکه احقر العبد واجب افتاد که بنده می تصریح این احوال را توضیح دین اینها را از تحقیق سر
 لقمه بی علامه سیوطی هم که از اسباب عجایب و غم الغرائب است باید نمود و البواب تحقیق
 و تصدیق و ایمان بکافه این جهان عالم و عالیاں باید که شود بخص و بحسبش لیس است
 نبیارت فارسی چنین است که تحقیق یعنی در علوم حدیث متقرر و متحقق گردیده است که
 سبب اول این آیه حکم حدیث مرفوع است و مقبول نیست و از آن مگر صحیح متصل الاستند
 به ضعیف و قطع و این سبب از آن قبیل است که تا حالا در کنگر دیده است برای او
 و دنیا اسناد صحیح متصل که ذکر کرده شود و منکر هم قاطعاً چنین عرض نموده بلا خلاف که لازمه
 تلقی سید قبل بلاقال اقول خواهد نمود و رضا و تقدیر اگر منکر در احقاق تزیب و حقویت
 مشک است احتیاج بحديث ضعیف و خبر یک کس است و مقابل آن احوال و ثبوتات و اخبار
 در روایات احوال ایمان با وجود اینکه مثل موافق و موافق و اصداد از آنها در تمامی امور
 اولی القبول احسن بالمسح فایده الامر و منتهی القال اینکه انگاه منکر را بخر نقص بر آید
 بهنقیض و سناد و ترکیب و تناقض و تعارض لازم دیگر مسامحی و مدخلی نباشد چنان
 باصواب با اقامت ادله و بر این لاجواب حسن اتهام و انکشاف تمام حقیر است
 سیوطی فی المقالات پسندیده و احتیاج المنکر فی هذا المقام باید نزل منها و لا
 عن اصحاب یحیی فقول قد تقر فی علوم الحدیث ان سبب النزول حکم حکم الهی است که
 لا قبل منه الاصح لم یصل الا سناد لا ضعیف و قطع و غیر سبب لا یعرف له فی الدنيا
 اسناد صحیح متصل بیکره و المنکر یعرف ذلك یعرف باذ احسن علیه الا بیکره فان
 اجمع فی التذنب بضعیف فاعادیت النجاة مع کونها مثل منه اولی بالقبول ان ثبت

فی البیان هذا المقام فی الاشیء فی الجان بذاک الموصول مع ما یضم الی ذلک
 ملائحة خطاب ان الاشیء من قبل ما بعد کلها فی اهل الکتاب من قوله تعالی یا بنی
 اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم المتشوة بقوله وَاِذْ اَنْتُمْ اَنْتُمْ
 ولما اتممت القصة بمنزل صیدرت وکرندار یا بنی اسرائیل ایذا انما تختم طولها جملین
 قول ان المراد باصحاب حجیم کفار اهل الکتاب باحدون عن الامامة والمناصب یورکدان
 مدینه خویب فیها من بنی اسرائیل الذریه والکثر باخو طب فیها الیهود والناقصون با فی التور
 من المعجوز انتی فاعتبروا یا اولی الالبصار انهم مقام صانع طبع وقاد و فکر نقاد
 فی مقصود بان بر و جل متین لضعف و معدلت از دست ندها ولا انیکه من حیث ملائحة
 الخطاب ملاحظه نماید که تحقیق آیات با قبل ما بعد من قوله تعالی یا بنی اسرائیل الی اذا اب
 ابراهیم کلیه بمنزل بحق اهل کتاب گشته اند بار اعلیه تمام و ختام قصه معجوز آغاز کل
 و صدارت مقام غرمود و ثانیاً انیکه در تکریندار یا بنی اسرائیل بدایه و سر حتمه ایدان
 و اعلان است بر تمام و ختام این قصه طویل و حکایت عریضه پس لحاظ حیثیت بلاغت
 خطاب اعتبار مناسب قبل ما بعد حسن نحوه نادی با علی ندر است باحقاق و اثبات آثار
 اعنی مراد باصحاب حجیم کفار اهل کتاب هستند که مدته احرر مسلک شیطنت و بغایت بعد
 حصول اوداک بلاغ بسین حکام احکام الحاکمین ممکن ناند و همین معنی از مود و مود که است
 انیکه سوره مدنی است و اشعار خلا خطا بالتصریح بنی اسرائیل و ذریات آنهاست غالباً
 و اکثر مخاطب اند طائفه یهود که ناقض و منکر میناق و عهود و مندرجه تورات بودند چنانچه
 همین معنی مترشح میشود از حیثیت تناسب کفیه و معنویه چه طبقه حجیم از اعظم طبقات و کبر
 و رکات و احوال تعالیات نیز آن است چنانچه برای همین مقروض مسکن معجوز کافر ابو جهل لعین که

رسول مبعوث صلعم حين نزل ان در عز و بدو و سرود و بات و عول و بده الامم لما سمعوا بقا
 من خارج الكلام ليهو في سر و دير شرح ذلك من حيث المناسبة الغنية والخصوة ان يحجم
 من النار كما هو مقتضى اللغة والآثار المروية اخرج ابن ابي حاتم عن ابى مالك اخرا لى العبد
 الابار في قوله تعالى اصحاب الجحيم ما عظم من النار و اخرج ابن جرير و ابن المنذر في قوله
 الجحيم سبعه البواب قال اولها جهنم ثم نظى ثم خطمة ثم السعير ثم السعير ثم النهاب و قال و الجحيم
 ابو جيل فالذي به و المترتبة من عظم كبره و شدة و رز و عائد عن علم و يقين و يدل
 ما عده من آيات الكتاب المبين و مجر ما يعد و انكر و حرف ما في التوراة و غيره و
 صلعم في رسالته و هو ما مور في كتابه با تباعه و ائمة نقيه و طاعته و لا يلقى ذكبا بل في سورة
 لا علم عندهم و لا كتاب الا عند و لا تبدل شئ من الخطاب فان هذه الدر كته ليست
 القل خصه خاص من المصطفى صلعم بسبل الى سبيل انته اذ في صور مقام متبنا
 و الكتابه نت با معني كد طبقة حجم مكن و مقرر ان شئ من نت كد كثر ان خبر تبه يقضى رسيد و احدا
 و الثقال شيطنت و ضلالت ان با على شورش و خردش و مجو شراف و عمو و شتكا و كافر
 فرعون سر رده و مجواره معاندا ر علم و يقين و غير و محرف آيات كتاب مبين مانده و كافر
 لواح از عتراف رسالت و نبوة مرسل خدا مؤذ با و صيف معانته خوارق با سره و آيات
 و بنيات و نجه نسل بر اهل نوره چگونه جودق و معني راست و درست نوله ابد بكم
 ق منى بيني و حينيكه ابوطالب محض از لواظ نسبت سلسله قرابت و حقوق كالت
 و بر خا و حسن شرف طازمت ان سرا پا رحمت و خير و بر كبت از طابا كنه اهل نار اهل
 و اخف و در عذاب خواهد شد حالا نكه بده العيز از شرف التميل او امر و نواهي كز ان مير
 مانده قال العلامة فيه و شرح في الی بنی ادهون اهل النار خلا بما جاز به من بره

و دایم به اعتدال ایستاد و عمره و امتناعه من طاعته امره فاما تلك يا بويه الذين
 ما اشد قربا و اكد حيا و قصر عمرا بسط عذرا فمعا و لهذا ان يكونا في طبقة الحجيم و ان يشهد
 عليها الخراب فاعلم ان الاغنيمة من له ادنى ذوق عليم انبتهى اندر رضو رتبه از خشم بصیرت
 و عین خبرت قیاس کردنی شست و بدل اندیشیدنی است با صلاب طیبیه و ارحام طاهره و بوی
 شریفین رسول تشکلین فاعلم که لفضل عظیم خدای کریم رحیم یو تیه من یار شرف دولت
 جلال آن تمثال مرآت خدا نما مشرف گشتند آن نور خاتم ذات احدیت مبداء ایجاد و تکوین
 بویابی با ارحام طیبیه و صلاب طاهره مستقر و متکون باشند من جوی خفیه و نقله هر دو یک است میزان
 خواهند گردید که جانب احد عظم کفر انور شد که با و حقی عناد و اجاب نانی باشد قربا و اكد حیا
 و قصر عمرا و بسط عذرا و عظم منزلته و حقیقه معنی الاحادیث منکثره بروایات صحیحه متضمن الواسع
 چهارش و مشعر بالوف شرافت و کرامت آن هر دو حضرت بطرق متعدده و سهیل منکثره
 بداهت و جبراحت و ارد شده که بر هیچ یکی از اهل علم قدیم و جدید از انها مستور و مخفی نمانده
 پس شخصی که برای او ادنی ذوق سلیم و طبع مستقیم و شائبه لطف ایمان و ثمره المصاحف و انوار
 القیام است کی جواز این معنی را خواهد داد که البون شریفین شافع تعلیل نمود با لید از ارباب
 حجیم تصور نماید و معا و لهذا اینکه شریفین البون خیر تشکلین صلعم در حلقه حجیم همچو آن کا و ایدیم
 و حاجتا اینکه تسلط شود بر هر دو و هذا البیم در حالیکه منشور کرامت گنجور و مغفرت محمود و لیس
 عظیم است این صدق مقال باشد خالق کون مکان پس مراعات و حفظ احترام اکرام
 آن سید فنانام اینقدر محفوظ داشته باشد و ما کان الله ليعذبهم و انت فهم
 انگاه قبل قال و چون وجه را سواد و خلی بگونه ندارد و چه در حینیکه از جامع نفوس خیر
 این معنی متصور نیست که متعزیه و عقوبت البون را صنی باشند نسبت از ان حضرت شافع

المجرین و یا از سلسله ائمه اطهار علیهم السلام که با سادات و اعیان مبنی بر کرمی
 تعاضل خشونت و عبوست نداشت و نظر عطف و رافت نه در داشت کی حوازی و خفا
 از معنی تسویه نموده که سر اسیر از محاللات عقلی و محاللات عادی است و باید به دعایا متعال
 و متعالی در طلب اعلی و عداوت قطری انانی است و نیز از همه بخواه معافی و مبالغه اخبار و
 یقینی است از همین است که روایت کرده ابن جریر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که
 یطهرک الخ که از رضای سول قبول صلعم است یعنی که نه داخل شود احدی از اهل بیت او
 در نار و اندر بنیقام اکابر ملما و اجله فضل حکم المعوم فرموده اند و نیز روایت نموده ابو سعید
 در شرف نبوة و غیره من حدیث عمران بن حصین مرفوعا لاساک که فرمود سوال کردیم از رسول
 عالم اینکه نه داخل شود کسی از اهل بیت مادران ائمه عطا فرمود مرا یعنی ارا بجا که تصریح
 متبجح یعنی در صدر رساله بوجه حسن و زیبا گذشت فاما حایا بنطر علوی مقام اطناب
 کلام باز از احقاق و اتات ناخن فیه شعار و انتباه تفصیله میدهد مخفی نماند که علامه شیخ
 اندر زیبا بکاری کرده است که در عبارت مختصر همچو مسئله عظم و اطول امر اکبر و اعلی
 بر پایه بلوغ و بیان پر بیح محاصره فرموده و از وجه اتم و اکمل انفس را بر حسن اتمام یعنی نموده
 میفرماید بل یستعد علی من انجی السریة لتفیلین ان انجی به الا لایین فقیر بمانند حضرت
 بلایین سایل من انما رطب العین میداد و از راه حسن معاد از ان بقعه مبارکه مهیا گشت
 روزی بجا صلوة عصر ما بین حرم شریف از حضرت شیخ العلامه مولانا الفاضل اولاد الله
 شیخ محمد جمال حسابد حله العالی مفتی حضرت مکرمه عظمه از اید فضل و شرفه و ابرشاده
 سبقت و مستدرک خاصه اندر معینی گشتم حضرت مکرر بعد فراغ از دستر شد برین باضم کل
 طیب و لغو طغات قدسیا و الووف تحیات ذاکیات صلوة و التسلیمات مادله لامنه بقره

دبر این و آنچه سابقه از احقاق و اثبات جمیع نشان داد و نصارت حدائق ایمان را
بآبشاری عرفان و آبشار اقیانوس با آستانه فاما اندر مقام از معقولات سیر با تقدیر
حضرت ممدوح بنظر الطاب بقیل طایع و مانع اکتفا میکنم که فرمودند مگر که شاید قول علامه سیوطی
ندیده بشیبت بعد از سبجان البدر فی الحقیقت کلام الملوک الملوک لکلام کم مع طبع نظر از سبجان
بجارت و غایت نباعیت که هر کله انشاق و عمل و هر جمله بشانم و کمال است نحوای تبلیغ
و ساقی تبلیغ چه نوع مستلزم و متضمن با ثبات و احقاق ما نحن فیه است که هزاران طرق و پیرایه
مغفوف و نجات و الوفا اصناف برارت و انواع مغفرت آن هر دو اعلی حضرت نادری با علی
بدر است حالا قول منکر اینکه تحقیق و از آن شده اند و احادیث کثیره در تعزیر و عقوبت ابواب
خیر الانام صلعم میگویم که اندر ین باب اجوبه قویه بارقه و اوله لامعه ساطعه علامه سیوطی
و غیره اکار سلف در تصنیفات خود فرموده که نقل بالا استیجاب آن طوالتی میخواهد ملا
طالبی روینماید فاما درین عجاله نافع و تبصره حقا از مخلص و محصلش بعبارت فارسی بدیه
ارباب بصیرت و آریزه گوش اصحاب خبرت نموده میشود که علامه سیوطی رح میفرماید که تحقیق
مطلع شدم بر آن احادیث بانسرایا و تهاها و جهل تبلیغ نمودم و سعی مایلق کردم در استیفاء
و متبع آنها پس یافتیم اکثر آن اعمیث را ما بین ضعیف و معلول و صحیح اینکه بعضی از آنها منسوخ
یا تقدم من القول یا فیما بین آنها از م تعارض تصوریده شود انگاه احتیاج و یقیناً
اقتد بر چیز بامر مرجع علی ما تقر فی الاصول حفزات امه مالکینه حزنیر اندر ین باب تحقیق
که ال برده و جزا با تا قاطعه و بنیات ساطعه از آیات و احادیث قطعیه داده و گفته که این
انبار احادیث و بنیات ساطعه و یا اینکه احادیث نجات و سلام و حیات که همه و جوه
مثل و وفق و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند مستحق و نهیست پس لا ینکار

تخطی قوانین مذکوره و اصول مصرع قاطبه رجایان و غلبه باین احادیث واروده است
و ادب شده باقدام و سبق بالعلم و اولی و لاحق بالقول و اسحق بدین اخواهند شد و لیست
شعرى که سکر مقدمه اطفال شکرین چگونه حمده بر آخواهد شد وجه نوح میر انجام این
خواهد کرد که در ورود و خبر دخول نام آنهاست حق است و معنی از و چنین مستلزم خوف و حذر
و ترس و خطر از اصول شرعى میشود چه سکر ازین دو صورت قرار کردن نمیتواند یعنی اگر خواهد
مسبب اقتضای حدیث و ابود و بانهم فی الناس پس باین قول لا محاله اشدر قول و محل اعظم هر
سبب دیگر خواهد گفت بقول الناس باز تفصاع باس پس تحقیق این قاطبه و بعد از آنکه
و متضمن علی الاخبار و از ده است با هم فی الناس پس اندر منضمات لا محاله از تفصاع این
و ادفع این تعارض نخواهد شد مگر بنجرت تسلیم و اقبال مشوجیت اخبار واروده متضمن دخول

بما تقدم من المنقول او معارض من في طلب التبرجج على ما تقر في الاصول وقد اتي
بعض ائمة المالكية من سجاد الساطع وقال هذه اخبار احاد لا تعارض للمقاطع وليست
شعري ما اقول المنكر في اطفال المشركين والتجبر بانهم في النار متين مبين
فان قال بقبضه نقد الكبر القول اعظم الهول وان قال بقول الناس ورفع عنهم
الاساس فما سلم العدل عن الاخبار الواردة بانهم في النار وليس الا كما يحتمل من نسخ
عند أهل التحقيق والرسوخ وذلك الا بالاشباعية الواقعة من المصطفی صلعم فيهم
قال يا ليت ربى لى من ذرية البشر فاعطانيهم وقد وقع الناسخ للاطفال
ومن لم يبلغهم الدعوة معتبرين كنز ولا في قوله تعالى ولا تزدوا زينة وزدوا
وما كنا معذبين حتى ننبعث رسولا فاجملة الاولى لم تحت تعذيب الاطفال
والثانية لم تحت اخبار التعذيب قبل الارسل فانظر الى هذه الاسباب المودعة
في نظم القرآن والمناسبات المتبدعة في ترتيب الفرقان انتهى مقامات كبرى
حالا يتحقق سيد آخر وبحث شريفه ويكر بآيتين هين وعنوان متين بآيتين
وقلبا برتبة ولكن ليطعن قلبي بايد رسايد وان اينك بعض ارباب ثقات
استدلوا لاحتياج رفع اسن بانحاء آخر به براين حكم واظهر فموده اندن
از ان معجز من تحريري آرم كه مذهب بعض ارباب حديث واحبار كبار جليل الدين
رسول مقبول صلعم از ارباب فشره هستند يعني نيامتد بلاغ مبين از بنى اسرائيل
والمعنى از اصول شرعية صراحة وندامة مستلزم است برفع عقوبت و اس
چه بعض قطعي مذکور بدان نادى باعلى نذارا ما لى نيقام خدشه است كه از
بادى لى نظر ناشى ميشود ولفظى است كه متبادرا حادث ميگردد و آن اينكه قول

قابل مقابل جانب مقابل خدا دارد و میتواند که بگوید که تحقیق معلوم گردیده است
و عزت نیست بر هر دو حضرت و در صورت تسلیم و تحسین دعوت رسول مرس
چگونه هستند لال احتجاج در باره رفع نهی از آیه کریمه و مَا كُنَّا مُقِلِّينَ رَا
و درست خواهد آمد پس میگویم که ادلی الالباب این نقص ضعیف و خدشه
رکیک است بوجهی که دفع فرموده و که بسیار مشهور موده محصلش آنکه اهل علم
فرموده اند که انمغنی الی مومنا به هر چه نبوت و تحقق نه پیوسته که بلاغ و خصوصاً
دعوت حضرت عیسی علیه السلام در حضرت گشته و نه امیننی با ثبات و احقاق رسیدن
که آن نیز در حضرت شخصی را دریافتی پسند که او بلاغ مبین دعوت اسلام بر هر دو
جناب موده باشد و فرضاً و تقدیراً اگر در سبب ما نحن فیہ اعتبار لغزش تقدیم نیست
بلا شطر بلاغ حقیقه و الیه مال تحقیقه تسلیم نمایم پس امیننی صراحه و بداهه مستند
ابطال احادیث وارده بحق اهل فتره است و بدواً باطل کوناً اینکه در صورت
تسلیم قید مغر و ضمه و اعتبار شرط مقداره سلمه اعمی لغبت ما یافته نخواهد شد
قومی و طائفه احدی در دنیا بوصفی و حالتی که حکیم کرده شود بران بابل قدرت
چرا که امیننی از اجلی بدیهیات و از اوضح شایعات انبیاء قبل از حضرت عیسی
مبعوث و مرسل نبودند با قطار عالم و نیست احدی از اهل قدرت سابقه متقدم
مگر که قبل شان لامحاله تحقق نبی مسلم الثبوت است تا اینکه سلسله امیننی منقضی و
شود حضرت آدم ابو البشر و قبل تخلیق و تکوین آدم غیر موجود است از کبر و اسلام
و حلال حرام عند علماء الثقات الانام و الهیات الخواص و العوام چیست صرح
اسیوطی رحوفان الانبیاء قبل عیسی مبعوثون فی اقطار العالم و ما من فتره

بمشقة الا و قبلها ياتي آدم والمسلم قبل آدم بشر يتعلق به احكام من كفر واسلام و حلال
 او حرام فان اعترضنا تقدم لعنثة ما وان لم نقل اليهم سحالت اعاديت اهل العترة
 اذ لم يوجد بهذا النص قولهم يحكم بها عليهم انتهى مقامات سندية پس در صورت
 اعتبار ضرر و منه و قيد و تقدير امر كيه لازم مني آيد و خطر كيه رومي نمايد بهمه و چوه
 از غير سلمات و غير و مقتنيات است كما سبق انصر حجة الفاجه بمنعني بداهته مستلزم
 و متضمن ابا و انكار است آيات كرميه و احاديث طليعه حيث صرح فيه بقدور و روي
 اهل الفرة احاديث صحاح و حسن ان باهم موقوفون الى الامتحان بين يدي المليك
 الديان فمن سبقته له السجادة اطاع و دخل الجنان ومن سبقته له الشقاوة عصى
 و اودخل النيران انتهى تلخيص مرام ان كيه اهل فرة الطائفة هستند كه مخلوق كرميه و ديده اند
 ما بين زمانه و بنی مرسل كه نه بلوغ و وصول دعوة بنی اول ر و داد و نه ایشان ما در
 شرف صحبت بنی ثانی مشرف گشتند مثل طائفة اعراب كه حضرت عيسى عليه السلام
 تابشان و نه ایشان فائز و مستفيد بشرف دولت ملازمت جناب رسول مقبول صلعم
 مشرف گشتند فاما اهل فرة موقوفانند الى الامتحان بين يدي المليك الديان
 پس آريان كيه سبقاوت سابقه ابدی منحرف و معترض گشتند و اصل شدند بدرگاه
 خيرين و آنا ملكه سجاوت سابقه مزبدي حسن انتمثال احكام نمودند و داخل شدند
 بنور لقاء رحمن و در باب آرياب فرة و راك اين قول متعدد و متكرره وارد
 گشته اند بعضي منفرمانند كه ان المراد اهل الفرة نه من كان بعد و ثور شرعية
 عيسى و قيل لعنثة بني اسراج النير و عوطا هر من قوله لك يا اهل الجنان
 قد جاءكم من ربنا بين لكم على فرة من ال سئل انما قال المفسر

لدى بعين الفترة ما بين النبيين وقال ابن جرير في نهج الآية القبول حسن الفترة فظن
 الرسل بعد مجيئهم من فترة الامر اذا بدا وعكس وقال الجوهري في الصحاح قولاً ابانة الفترة
 ما بين الرسولين من سبل المد سجانه فاما تكون فترة حتى يقيد بها دعوة رسول ثم تباد
 المذاق فيدثر امره او يطول لفظ حديث الجاهل وهو على شرط الشيخين صحيح الاسناد
 اذا كان يوم القيمة بارا اهل الجاهلية يحملون اوزانهم على طهه بهم ثم ذكر لقيته
 في الاستحسان وهو صحيح في المراء وقابض اما ما شافني من فترة وهو لقيته
 باثنين من اثنين على ان في زمانه من لم تبلغ الدعوة وهم قوم وار القين
 فاذا وجد من لم تبلغ الدعوة بعد النبوة بينا بيني سنة والاسلام طاهرا
 واخر فاما تلك من الجاهلية التي عم فيها الكفر والجهل وطبق الارض وغلبت
 كل كافرتهم مقامات سنديه والى هم در شرح مسلم تحقيق ابن بسك كما ينبغي
 فرسوده حيث قال العلامة فيه وقد ذكر الآتي في شرح صحيح مسلم هذه المسألة
 فاطلب فيها والحق را حكم وقال اهل الفترة هم الامم الكائنة بين ازمنة
 الرسل الذين لم يرسل اليهم الا اول ولا ادركوا الثاني كالا عاب الذين لم
 يرسل اليهم غيب ١٢٠ ولا الحقوا النبي صلعم انتهى ورد في تفسيرهما لم ينزل
 واختلفوا في مدة الفترة بين عيسى ومحمد صلعم قال ابو عثمان الهندي ست مائة
 وقال قتادة خمس مائة وستون سنة وقال معمر والكلبي خمس مائة واربعون
 سنة وسببت فترة لان الرسل كانت تنزل بعد موسى من غير القطع الى زمان
 عيسى ولم يكن بعد عيسى سوى سولنا صلعم انتهى باجملة اندر بمقام حسن اتمام
 انيغني جنانك ان القصرح وتفتح حضرت عقيل ابن ابى طالب استفادى شواذ تحقيق

حضرت در یافته نشد و دیده نشده چنانچه ایشان این معنی را به تفرع کامله متفرع
 با قسم ثلثه نموده آوایانیکه مثلاً شخصی به بصیرت قلبی خبرت معنوی ادراک تجدید نمود و علم
 از آنکه داخل شد در شریعت کفر بن عمرو بن نفیل یا مثلاً داخل شد در شریعت عیسی
 و آئینا آنیکه به شریعت موقوفه ادراک تجدید کرد و به داخل شد در شریعت نبی و نه متخرج نمود
 بر اهل شریعت خود شریعتی و منهاجی بلکه باقیاندا مده الهمرجال غفلت اینان با تحقیق ازاله
 پسند و قاطبه اینچنین طائفه از غیر معاندین است که سابقاً تصدیق و ثالثاً آنیکه مثلاً
 شخصی شرک نمود و ادراک مضمون تو حید نکرد و بلکه تغییر و تحریف نمود و متخرج گردید از اهل شریعت
 ثانی بر شریعتی و هم الاکثرون این قسم عند تحقیق از ان قبیل است که مسلم الثبوت
 تعذیب عقوبت ایشان پس تاخرین از اهل فضل و شرفا فرموده اند که تحقیق تعذیب
 اخراج و انفراد حضرت ابوین شریفین رسول انقلین صلعم ازین قسم ثالث است صریح سیوطی
 فی القایات السندیه ثم اهل الفترة فیما ذکر عقیل ابن ابیطالب ثلثه؟ قسم الاول
 من ادراک التوحید بصحیرة سوارکم بدخل فی شریعتی کنیدن عمرو بن نفیل او دخل فی شریعت
 عیسی و الاثنان من لم یشکرک و لم یوحده و لا دخل فی شریعتی بنی و لا ابشرک لنفسه
 و لا اختبره و یا بل یقوی عمره علی جال غفلة عن ذلک تارکاً جمیعہ و قال فی السجایة
 من کلان ذلک هم ان الفترة قال و هم غیر معاندین للقطع بها قرناً طریقه و الثالث
 من اشکرک و لم یوحده و بدل غیر و شرع لنفسه ضلال و حرم و هم الاکثرون علی هذا القسم
 صح تعذیب و ذلک بعض من تاخر من اهل العلم انه یحب اخراج ابوین اشرفین من القسم
 البته باجملة یعنی محصور و مقصور و مبنی بر بلوغ و عدم بلوغ دعوت است و این
 صریح ترین احوال است معنی شخصیکه رسید بر بلوغ دعوت پس آن الامکانی را که

شرعی است عام از آنکه قبل از آنکه بگفته باشد یا بعد از آنکه بگفته باشد از اهل فتنه مثلاً
 رسید بر بلخ و وصول دعوت و بعد از آن اصرار نمود بر رد و عناد و ابا و انکار پس آن اهل
 بلا حلافت ناری است و ما قسم اخیر است محل اجماع و نیست اجدی را از خلق اندرین
 نزاع صریح است و طی فی المقامات پسندیده و باحکامته فالمدار علی بلوغ الدعوة و عذر من
 من لم تبعه فهو ناج سوار کان قبل البعثة المحمدیه و بعد از آن کان فی زمانه فتنه
 و بلغاه فهو فی النار و الا شر علی الفناء و در و ما و ذلک قسم الاخیر محل اجماع پس فی این
 پس الخلق نزاع و هو الذی استرالیه النودی فی شرح مسلم من عذر المدور سوله
 فهو المعذور من بین الدنما له من مکرم انتهى حالا احقاق مدعی و اثبات ما نحن فی
 بنحو آخر جنون مربوط و ادله محتمل باید رسید که اندر میان علمای محققین و اخبار کبار
 مشاخرین از اسلام و اعتنا سبقت فرموده اندالی ما هو اقوی در گاه واضح مسلک و آنست که
 حکم هر دو جناب مغفرت آید همچو کسی که با بنیان با تحقیق بلوغ دعوت رسول نگردد و در
 احکام شرعی وصول حقیقه همچو طائفه اهل فتنه است بتصریح مصرحه سابقه چه بمعنی
 مکتوف و بر من بر اهل علم است که الی یومنا بعض تحقیق و برای تصدیق از انصاف
 و اخبارات قطعیه نرسیده است که قطعاً و جزماً بر هر دو جناب شرف من آید بلوغ دعوت
 اسلامی احکام ملت حقی گردیده و لغو و باطل بعد بلوغ و وصول دعوت و استیلا حکام
 بر حق صدق ابا و انکار و رد و عناد بر حق پس اندر بیفوت صدق کلیه شرعی و ضابطه
 بل صفت عیان و مستفنی از بیان کل مولود یولد علی فطره مع هذا امر و جناب مغفرت
 مقبوض گشتند بزبان پیشاب و رسیدند پس من بلوغ الاحقاب که تحقیق من تحقیق بود
 التفات یعنی سعت ند و عمر شریف هر دو حضرت تا زمانیکه و قیوف و اطلاع بر اخبار و احکام

اخبار دست دهد و بعضی است که اخبار بزرگوار از جمله الاسفار لغیبیت قریح
 را بدینست صرح البیوطی که فی المقامات السندیة و ذهب محققین فی سابقها الی ما یروون
 اقوی مدرک و اصح مسلک و هو ان حکمها حکم من یکم تبلیغه المدعوة من اهل الفطرة اذ هم
 انما و عیاد و عابد و کل مولود یولد علی الفطرة مع ضمیته انها قهصیا فی ابان اشباب
 و کم یبلغ سن من فیه الاختیار فلم یمسح عمره و الوقوف علی الاخبار بالانخبار من الاخبار
 و فی بعض منبأ الی الاسفار بالاسفار الی جملة الاسفار ابتغی از محمد بن اسماعیل مروی است
 که رسول مقبول صلعم در بطن مشرف حضرت آمنه رضا بودند که حضرت عبدالعزیز و فاطمه
 یافتند و بعضی میگویند که عمر شریف بدو سال رسیده بود که وفات یافتند و حساب
 مدارج النبوة فرموده که این قول اصح اقوال است و دیگر ثقات محدثین و اکابر
 متاخرین هم ترجیح و تصحیح نموده فرموده فاعتقدوا یا اولی الابصار که هر گاه
 که تحقیق مقام و توضیح فراهم حسن بیان جلوه اتنام پذیرفته و معنی بوجه حسن
 بر شیخ و ثانی پیدا و هویدا گشته که آنا که قبل بعثت بنی مرسل متبوعان گشتند
 از خصوص قطیعه و اخبار صحیح و معقوبت و باس شان محقق و مثبت پس حال اعتبار
 تتمه و بقیه این هم گوش خاطر را فرا باید داشت و او را در مقصود و مباحث فیه همواره
 انساب العین باید ساخت که هر طایفه مستقیم و مذموم و سلک سلیم گاه بی خطا نخواهد کرد
 این صرح البیوطی که فیها قال الله تعالی فی بیان انه لا یعاقب احد قبل
 البعثة ولا یحیی و لو انا اهل کناهم بعد انهم من قبل لقاتوا ربنا لو کنا
 الی سلبت النار سوکلا فتنع الاله من قبل ان یتبدل و یخسر فی و قال الله
 فی سورة طه ثم تلت آیات الکتاب المباین و لو ان البصیرة مصیبة

بما قدمت ايديهم فيقولوا ربنا لولا ارسلت اليك رسولا لنكونن
 في هذه السورة قد استدل بالعالمون وما كان ربك متهلكا القس
 الى قوله الا واهلها طالمون وقال الله تعالى في عدم تكليف الناقل
 قاله الناقلون ذلك ان لم يكن ربك مهلكا القس بظلمه واجلها فاقبلوا
 وقال الله تعالى في سورة الشعراء تنبيه العالمين ما اهلكنا من قسمة الا
 منذر من ذكره وما كنا ظالمين وقال الله تعالى لعذر الكفار حيث لا يجدون
 في النار من يصير وهم يصيطرون في نارنا اخرجنا الغل صالحا غير الله
 كذا فعل اولم نغفر له ما يتذكر فيه من تذكر جاءكم المائدة
 واین تحقیق است عظم و بصریح است اہم مسلم الثبوت غرضنا فی الفقه والاصول
 و به قال العلماء الفحول حیث صرح السیوطی فیما فیہ القاعدۃ مقطوع بکھا عندنا فی
 والاصول مستقیمہ نشرتها عن ان یورد فیہا شیء من لقول النجاشی بصریح وازنا
 خبرت بحجبتان ذکرہ احادیث صحیحہ و بخاری و غیرہ و ارد گشتہ بخلاصہ اینکه کافر بکرم و بید
 از صواب از عہد ابراہیم تا عہد عامر ابن الخثعمی و این شخص ذل از انہاست کہ عباد
 انصام و پرستش او ایمان منورہ و تغییر و تبدیل نمودہ دین ابراہیم کہ بہین سبب ہر فرد
 نبی صلعم اورا کہ بحیر قضیہ فی النار حیث صرح السیوطی فیہا و اما العرب فصحت الاحادیث
 البخاری لکل را و دواعی بانیہم یکفر منہم احد من عہد ابراہیم الی عہد عامر بن الخثعمی
 بہ و اول من عبد الانصام و غیر دین ابراہیم و راہ النبی صلعم سبب کاف بخیر قضیہ النبا
 قد نص علیہا علی ہذہ اجملتہ و روایا اجملتہ فی حدیث من الاحبار و تحقیق روایت نمودن
 حسب ما یخرج خود از ابن عباس کہ بود نزد محمدان و معد و رقیہ و مضر و خزیمہ و اسد بن

نبندی از این علی شریع میکنم که در صورت ادراک و اشیاء آنها زیاده تر شمال الی
 و غیره صداقت و وثوق علی باطن فیه تصور غالب است البشایق کما علی طالب صادق
 با و مفقود محتاج با قاست بنیات واد که و اصحات با حدی و جو و نگردد ویرایه بیان
 مستغنی از شرح و تفصیل گردد و آن اینکه استدلال نمودن استلزام و معنیان این
 عینیه بر بقا استمرار توحید و وفایت ابراهیم بدلیل قوله تعالی و اذ قال ابراهیم
 رب اجعل هذا البلد آمنا و همین معنی وارد شده است از این عبارت
 و بجا بود قضا و بسند معتبر تحت تفسیر قوله تعالی و جعلها كلمة باقية فی عقبه
 گفته که دائما و با بد و وفایت ابراهیم همچون افراد پیدا شد که مقرر و مشرف
 بود حدانیت حق سبحانه تعالی بودند و پرستش ذات پاک و حده لا شریکین نمینمودند
 و بر فطرت بهمه وجه متمکن و مستقر بودند و همین معنی را تصحیح داده این مفسر از این
 جریح در تفسیر خود و هو العالم الاول فی قول رب اجعلنی مقيم لعنوة و من یرتبی الی
 و این عینیه نیز استدلال بمعنی بآیه مذکوره نموده که احدی از اولاد حضرت اسمعیل
 پرستش منام و عبادات او ثمان نکرده و چگونه بمعنی راست و درست نه شود که
 ابراهیم خلیل الرحمن را خواسته بود از جناب خداوند کریم و اجنبی و بتی آن تعبد
 الا صنام الهم ان بنی که ادعیات انبیاء و جمله عبادت و قبولیت و از حد لغزای اجابت از حد
 حق بهر استیصال می آید و دعای حضرت خلیل معبر من اجابت و قبولیت رسیده چیست
 صریح اسیوطی رح فیها و قد استدل مجاهد و سفیان ابن عیینة علی استمرار التوحید فی ذریة
 ابراهیم بنحوه بیان و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا و اجنبی منی
 الی تعبد الا صنام و صریح فی تفسیر ابن المنذر عن ابن جریر و هو العالم الاول فی قوله

زبانی میفرموده و من درستی قال فلن نزال بن ذریه ابراهیم ناس علی طرقة
 لیکن اندر ورود عن ابن عباس مجاهد و قاده بسند معتدله فی قوله کتب و جعلها
 کلمة بقیة فی عقبه قال الا خلاص التوحید لا یزال فی ذریه من یوحده و یعبده و فی
 البینا و من فی تفسیر توحید الایة و رحم ابن عیینة ان ابوالاسمعیل عالم عبید و الصنف محتاج
 و ورد فی تفسیر معالم التشریع اما دعاء النبیه فاما و نبیه من صلبه کلمه عبید بنهم احد الصنف
 و یکذا فی المدارک و صاحب تفسیر حسینی هم در تفسیر آیه کریمه و اعقبنی آه گفته که ابن عیینة فرمود
 که فرزند ان سحیل بجبهت دعای خلیل الرحمن بت نه برستید ندانستی امام فخر الدین بانی
 شکوہ الدنیا و غیره معنی فرمود و بنایت تجیل و تعظیم و تکریم و تمجید اینصداق قال
 خلاصه اش اینیکه تحقیق بودند ابوبن شریفین رسول الشکیں صلعم از زمره مشرکین
 بلکه ممکن بودند بر توحید ملت ابراهیمی مسالک باقوی مسالک توحید نبودند که علما
 سیوطی رح تحقیق امام را نقل میفرماید قال الامام الهام فخر الدین رازی رح قوله آخر
 فی عایة التبیح و التظیم فبها لا اله الا هم کیونما مشرکین بل کانا علی التوحید و طرقة ابراهیم رح
 و تصحیح توحید بمعنی باده قطیعه اصول حقیقه مصرحه سابقه تقصیر و تتبع باید نمود و حالا راحت
 طریق بطریق مینمایم و نشان تحقیق میدهم که اکثری از ارباب صاحب و معابد سحر مطا
 عایه مخمر را مظهر نموده و خلقی اثری و نشانی و شامی هم ازین تحقیق سراپا تصدق
 نیافته پس بعد الصیال الی مطلوب عای خیر حسن عاقبت بحق این احقر عبید باید نمود
 از گوش هوشن باید شنید که حضرت است صاحب تحقیقین هم باید مقصود
 شد وین و رکن سعید شنید مستین همچو حضرت امام الهام فخر الدین رازی

وحسرت مرزا جان بر کی محدث حضرت مولانا قاضی عیاض و صاحب سیرت شامی و میرزا
 انکا بر محدثین و ثقات متقیین بعد حسن تنکالی انبیا و احقاق اندامی باطن فیضیت
 اسلام جمیع حضرات کبار و ارباب اطهار ارباب و امهات ائمه ارباب کائنات الی آدم
 بوجود اتم و اکمل و طریق عظم و اجل هر چند که اندر معنی تصریح صدر هم کافی و درانی بود
 بقا مزید البصاح و نه ثلج لجا عقیل و قال شکر داعی نقضین و نقض شش که حضرت
 مرزا جان بر کی محدث برج در نظم الدرر و المرجان میسر نمایند و المتاحرون ائمه اسلام
 و الدین علی جمیع آباء و امهات الی آدم الخ و قال الامام الرازی رحمه الله اجدوه علمهم
 کلهم الی آدم کذا کذا لکون من التوحید فی اقوی الساکتات السیوطی رحمه الله قد استقر
 احوال اجداد سید بنی قسوی فوجدتهم مومنین بنین من آدم الی مرة بن کعب بن لوی
 الا انه یستثنی منهم اوزن کان الدار امام مقامات سندسید و قال الشیخ المنجد
 فی القدر الثمین فی فضائل اهل الامین و نقده من السیوطی رحمه الله من غیر تفاوت و در
 فی سبک الخفانی و الدبی المصطفی الی استقرات امهات الامیار فوجدتهم
 بالدر توفیت رحمة الله علیها و یقینا قال المرزا جان البر که رحمه الله الدرر و المرجان
 و لم یکن فی النسب من آدم الی ابی عبد الله سفاح و لا مظهر قط و انتقل من ظهور
 حتی خرج نبیا و الانکحة التي فی نسبه کلها مستحقة لشروط الصحة کالمحتمل الا
 فی نسبه من الی ادم الانکاح صحیح نتیجه اشر الطی مستحقة کینکاح الاسلام الموجود
 او استدل الامام الرازی رحمه الله بان التزوی الذي هو قرعة عین العابدین الذم
 عین تقوم و تعلبات اساجدین و بقوله لعل انما لشکر کون بحسب خد
 و قد قال صلعم لم انزل العقل من الاصلاب الطاهر من انتی منجی نماذک انما

عظیم و حقیت است جلیل بجایت اینصاح و التشریح باریب و از کتاب امامت و خلافت
 مراد فی هذا المقام اینکه صحت نسب شریف بغایت طهارت و عصمت و شریعت
 سلسله سنیف نیز از خصوص قطعی و اخبار صحیح و تحقیق و ثبت پس معلوم را با اهل بیت
 خلیان ایمان و اذعان و عقیدت و اقیان باید و شست برینکه در نسب شریف
 حضرت رسول مقبول صلعم من آدم الی حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ و سفاخ در حقیقت
 و شواہب جاہلیت بچگونہ مساجی و مدخلی ندارد و چه مجموع علیہ اینست که انتحال
 باطنه طاهره و نور ذات پاک مصطفویہ در اضلاع طینہ کریمہ و ارحام طاهرہ و سفاخ
 و ظهور بطون شریفه مصنع گشته حتی کہ عند المحدثین النقاد انکسب سلسله نسب شریف
 به تحقیق گردیده است مستخرج بشرط صحت و صحیح آنکه صحیحہ اسلام موجوده و معمولی اینها
 کما لا یخفی علی صاحب العقل السلیم والا دراک التوہیم و رسنن بهیمنی از این حساب
 مروی است کہ حضرت ختم الانبیاء صلعم فرمود کہ در نسب سفاخ جاہلیت و عیالین
 و مدخلی ندارد و از حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ عنہ سب است کہ حضرت
 رسول مقبول صلعم فرمود کہ از آدم ابوالبشر تا والدین ما در سلسله نسب
 زید و لوط سفاخ جاہلیت گنجاہی و مدخلی ندارد کہ امر تقصیر خجہ انفا پس محل
 التیاض و انتباه و اشعار و اکتناہ است کہ در حقیقت طہارت و عظمت آن نزد
 حضرت از خصوص قطعی و اخبار صحیحہ صراحتہ و بدایہ تحقیق گردیده انکسب سلسله
 مسکک کہ بر خطر و طرق آخر صراحتہ و شرر چگونہ جا دارد پس علی مرتضی سب طہارت
 اینست کہ حالت کفر نقل و رحلت فرموده اند پس لغو و بایب بدایہ و عیالنا اینست
 مستند و معتبر و دل از خصوص قطعی و تخلف از حدیث نبویہ صلعم است چه امر

بدیہی است کہ حقیقت طابند کفار اند ^{بلفظ} ^{نفس} ^{بیر} ^{فرموده} ^{است} ^و ^{نفس}
این حقائق و حقیقت کبریا صاف ارشاد میفرماید و نقلی است که صاحبین
و حضرت رسول مقبول صلعم نیز بواقع متکثره حسن ارشاد میفرماید بنیابت اعیان و نشر آخر
فرموده از بعضی آنها تحقیق علامه سیوطی رحمه فرماید ^و ^{قال} ^{است} ^و ^{نفس} ^{بیر} ^{فرموده} ^{است} ^و ^{نفس}
و از کار هم حسیا و نسیا و قال ^{انا} ^{الفکر} ^{نسیا} ^و ^{حس} ^{بیر} ^{فرموده} ^{است} ^و ^{نفس} ^{بیر} ^{فرموده} ^{است} ^و ^{نفس}
من الاملا صلاب الطیبه الى الارحام المطا هرة نصفه مہذباً فانا خیر کم نضاً و خیر کم اباً
و در آن فریاد کانت نوراً بین یدی المد تعویلاً قبل ان یخلق آدم بالحقی عام
ایستج ذلک النور و تسبیح الملائکة بتسمیہ علیہم فصلوۃ و سلام ثم لقی ذلک النور
فی صلبہ ثم و ہوا الدرة الفاخرة قال ثم لم یزل یقلبی من الاصلاب الکریمۃ و الاکرام
الظاہرة و یظم فی سلاسلہ الدرر قول حافظ العصر الی الفضل بن عجمی ^{نبی}
الہدی الخیارین ان اثنی عشر فخرهم فلیقصر المتطاول + تنقل فی صلاب قوم
تشریفوا + بہ مثل بالبدرتک المنازل + مقامات سندسیہ ما حسن
قول الحافظ ابن ناصر الدین دمشقی رحمه ^{تنقل} ^{جمہ} ^{نور} ^{عظیم} ^{ما} ^{تلازل} ^{لا} ^{فی} ^{جباہ} ^{الساجدین}
تقلب فیہم ما فخرناہ الی ان جابر خیر المسلمینا و سعد در الحافظ شمس الدین الدمشقی رحمه
حیث قال ^{حیا} ^{المد} ^{البنی} ^{یزید} ^{فضل} ^{علی} ^{فضل} ^و ^{کان} ^{بہ} ^{رؤفا} ^{فاجیا} ^{امہ} ^و ^{کذا} ^{اباہ} ^و ^{لا} ^{ما}
بہ فضلنا منیاً ضلم فالقدیر بذقیر + و ان کان الحریث جعیناً و رحم المد العلاء الذمیر
المد احیا البنی اباً و للا + یان و الام الامنیۃ آمہ + و قال المولا نافر زخی رحمه و مارال
نفسی متعللاً + من اقلب الی الطاہر اردان + الی صلب جباہ برشم الامہ + و قد صفا
والمد من اہل ایمان + و جابر ہذا فی الحریث شواہد + و مال الیہ بحکم من اہل عرفان +

فسلم فان الله جل جلاله + قد يرسل الى الاحياء في كل احيان + انذرني قيام امامي ثم يرحمني
 فرموده است غویی با بزرده و لطف با تشبیه و کیفیت دارد بوده و ان الامام
 الاشرعی المصطفی + نجاتها انشا بحکم تبيان + و حاشا له العرش برضی جنابه +
 لوالدنی المختار و زینت نیران + و قد شأ به من معجزات محمد + غوارق آیات
 آج لا عیان + حال السبع تحقیقات متعلقات با سخن فیه گوشت خاطر افرا با بزرده
 نه الواب احقاق مقصود با عنوان محمود و طرق شتوه بر روی بابیکه کشود
 که غایت الامر و شتی القال انذرني باب اینکه مدعی را با وصف اشعار از ان نقد
 لغیر حیات بالنبیات و بر این قطعیات جانی نقصن و محل تردید باین نوع
 نمودنی مستبعد و مستحب نیست که بگوید که در صورت تسلیم و اقبال این سنگ
 بر این و نه من بین و اخبارات متین تا حالا انتشار نزاع باقی بلکه متبادر
 این تصریح و تفتیح و تحقیق و تصریح بتناقض و تعارض داعی و آن اینست که
 در کتب دینی و رو و احادیث که متضمن عقوبت و تعذیب بحق البوزین که بزر
 حضرت رسول الفلین ضلیم اند و قاطعیه و بداهه متحقق پس در صورت احیای
 و قبول احادیث صحیح علماء فحول تحقق تناقض و لزوم بتعارض با احادیث
 صحیح و اخبارات حلیه متضمنه نجات و مغفرت میشود و میگردد و این معنی بالبداهه
 از قوا به علیهم قلیل مخدورات و مخطورات و غیر مسلمات است اندر نصیحت
 واجب افتاد که از جواب باصواب ارتفاع این امر عارضه لازم و شایسته
 واقع نیز نموده شعور تامدک ما سخن فیه بهیچ وجه و مجموع صایق و حسن
 بالوقت تنویر و انوار نمایان و حیایان گردد و در بعضی رتب و ارتباب بظاهر

اراد بابت ثقات و غیر ثقات باشد نماید از طبع سلیقه و ادراک قوییم که
 که اهل علم قابل از و مسلم الثبوت داشته اند و اما اگر که تحقیق نبی صمد و
 مسترقی بمقامات سینه و خارج بدرجات علیه مانده تا آنکه نقل و روایت
 ازین عالم و باصل بخند با و امی فقران و رضوان و لذات لغات چنان
 اندر منصفی و رت جائز است و ممکن است همچنین که وقوع و شبهه این تفسیر
 بعد آن گشته باشد اعمی و در و احادیث مذکوره مقدم شده در و احادیث
 احیاء اسلام از آن متأخر باشد و در و احادیث همچو نحو و منظر بیشتر و اکثر کمالا
 علی من متبع کتب الاحادیث اندر شیعیه و رت مرتفع شد تعارض و ساقط ازید
 تناقض حیث صرح العلامة سیوطی ^{رح} قال العلامة شیخ ابوالفتح محمد مستطهر
 بسید الناس فی کتب بعض اهل العلم ان ابی صلعم لم یزل اقیما فی المقامات السینه
 و صاعد بالدرجات العلیه الی ان قبض الله روحه لطافه الهیه و ازلفه حاضره
 لدیه من الکرامه حین القدوم علیه فمع الجائز ان یکون هذه درجه حیثیت
 بعد ان لم یکن من الانبیاء و الا یما ن ساخر عن تکالیف احادیث فلا تعارض
 مقامات سندیه اما میگویم که بعد احقاق و تسلیم همچنین یعنی بعد تسلیم رفع
 تناقض و ادفاع تعارض و ایجاب تطابق و توافق باز همچنین بوجه آخر محذور
 میتواند شد و آن اینکه احادیثی که مستحسن ثبت اند میضمنون صدق مشحون
 احیاء و سلام را در حقیقت آن حدیث عظیم است رحمان و غلبه قوت
 استدلال و احتجاج با ثبات مدعی و متقاربه مقصود ندارد پس میگویم که علامه
 سیوطی در تفسیر البدر سعیده و خیر الامهات و غیره از جواب این نقض جاوید

و کتب صحاح و کتب معتبره باین مضمون باین نحو فرموده است که تحقیق
 ایراد روایات لطیفه و اخبارات ضعیفه که محتوی و سطوخی فضائل جلیله و مناقب
 و شرفین مستلزم شرافت کبری میکارم شریفه باشد ضعف اسناد آنها بحدیست
 غیر و مبانی نیست بلکه اصل علم و تحقیق محدثین همچو معنی را همچو مواقع و مواضع
 تسلیم و قبول آنها اولی بالقبول و حسن بالمسموع و بشوریده اند و از عظمی و عظمی
 و معتبرات و تصدیقات انگاشته اند چه حضرات ائمه کرام بر روایت فرموده اند
 در البواب مناقب ما هو شد ضعیفا من هذا و باحقاق و اثبات آنها البواع
 لیهیات صیاف تحکفات و اخبار تا دیلات بیان فرموده اند و بطریق
 حسن و ضابطه شایسته قیل و قال تلقی بقبول و حسن بالمسموع فرموده اند و آری
 اگر در تسلیم امری جایگزین از م اختلال اصولی شرعی و انقلاب ضوابط و بنیه
 و تحلف و مبانیست قوانین حنفیه بوقوع گراید انگاه با و انکار و قیل و قال
 جا دارد و متذکرین بدان مقام که ایراد و اقیاع همچو روایات صادقات و تسلیم
 قبول همچو اخبارات سراسر با تصدیقات هر گونه و بهر نحو مشعر و مستلزم خیر کثیر
 و فضل خریل است پس چگونه اولی بالقبول و حسن بالمسموع نخواهد شد
 کما صرح الشیخ طوسی رحمه الله و ان ایراد مالین فی الفضائل و المناقب معتبر و برون
 ان ضعف اسناده فی هذا المقام متعذر و قد خرجت الائمة فی البواع المناقب
 ما هو شد ضعیفا من هذا و انما هو فیها بایراد ما لم یصل الی رتبة و لا حافی
 بالواع من التوجیه و الرضوخ لما فیہ من التبرئة و التبرئة الی رتبة و لا حافی
 اما از اینجا که این جواب خالی از اشکام و مناقب و شایسته رتبه نیست چه در نادانگی

از قبیل اقوال اعیان درک میشود و ظاهر او مقارن است با مسلمات منکر نمیتواند شد اما
اندر مضبوط بشباع خاطر منکر از جواب ستانی و کافی ننموده میشود و کس قطع
عن هذا التوجيه الا بوجهين و محققين متافرين باخبار از محبت است و انده تخفیف
ایمینی چنین است که حضرت مرزا جان بگویم محدث رحیم میفرماید که حدیث احیاء
الرحمة فی حد ذاته ضعیف است فاما التعميم فرموده است از بعض محدثین نه بطلان
و وصولی آن بدرجه صحت و وثاقت از طرق متعدد و متکثره و سبیل غلطی
بنقشانه و فرمود که علم اینچنین مستور و مکتوم ماند از متقدمین اولیای کشف
بر متاخرین و اندر تحقیق بر جمعه من شارحین باشار من فضل و همین معنی را علامه
ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیاء نمودن و ایمان آوردن و بیان
وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و من صحیح الامام القرطبی و حافظ ابن
ناصر الذین باختصار و همین نحو نجم غیبی در بلوغ غایبه المرام لقصر شیخ فرموده
قال المرزا جان البرکة مع و حدیث الاحیاء و انکان فی حد ذاته ضعیفا لکنه
صحيح بعضه بلوغه درجه الصحة لتعدد طرقه و بهذا العلم کانه کان مستورا عن
فلسفة المتأخرین و اندر تحقیق بر جمعه من شارحین باشار من فضل و همین معنی را علامه
ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیاء نمودن و ایمان آوردن و بیان
وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و من صحیح الامام القرطبی و حافظ ابن
ناصر الذین باختصار و همین نحو نجم غیبی در بلوغ غایبه المرام لقصر شیخ فرموده
قال المرزا جان البرکة مع و حدیث الاحیاء و انکان فی حد ذاته ضعیفا لکنه
صحيح بعضه بلوغه درجه الصحة لتعدد طرقه و بهذا العلم کانه کان مستورا عن

المراحم قال قد روي عن جدي ع الحسن ع ابي عبد الله عليه السلام في الصلاة والسلام
حتى آتينا به رواه البيهقي وبعثنا قال في الدرر الباقية واما الجهر الثمينة لم يحضر لاسيما
زوجته سيد احمد عبد الله المصنف في نهج وديان رسول الله صلى الله عليه وسلم على الله ذكرها
كانت من محفل الناس اجمعين في عصرهم حتى انها قالت ايات عند وفاتها نبشروا
برسالته والبي صلى الله عليه وسلم اذ قال ابن حجر عسقلاني عن ربهها ففطرت اليه وقالت
اياتنا بارك الله فيك من كلام يا ابن الذي من يومته كهام + نجاة من
الملوك الكلام + قد ارغوا في الضرب باسها + بآية من ابل سوام + ان صحح ما
انصبر فيه في المنام + فانت سجون الى الانام من عند ذي الجلال والاكرام +
تبث في الحبل وفي الاحرام + تبث لتحقق والاسلام + دين ابيك البراهمة انام
فاندر انها كعن الاجسام + ان تو ليها مع الاقوام + ثم قال كل محي ومحي
كل جديد وكل كثير لفتي وانا سميت وذكري باق وقد تركت خيرا وولدت طهرا
ثم رأت رضى الله عنها فسمع نوح ابن عليها فالظريا اخي الى هذا النقام بها
منه صرحا في التبي عن موالة الاصنام والاعتراف بدین ابراهيم وازميت
ولدا الى الانام من عند ذي الجلال والاكرام بالاسلام وكل من كان
لشركه دار كتابه الاحرام ومثبت لما بالدين بدین الملوك الكلام فكيف لا يكون
موشة ثلثة اذ مقام حضرت خات اشركية منظر الحق شيخ عبد الحق محدث
وبلوسه في ربه اتباع وانتقال اين مسكس في موده كه حديث حسبار
والدين اگر چه في انما تصفيت سمن الا بعد وطرق محدثين بضمح تحسين ان
فرموده واولي شانه اسمعني را از متقدمين مضمي وشمسة دار فضل عظم

عظیم پور باب متاخرین منکشف و مہربن فرمودہ چنانچہ حضرات علیہ الرحمہ
اسلام والہین کریمین رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم طریق ثابت فرمودہ اند
یا ہستان بر ملک ابرہہ بھی ہو بودہ یا از صحابہ فخرۃ بودہ و قتل فرمودہ و قبل
از زمان نبوت یا آنکہ دُشوہ کردہ اند خدا تعالیٰ ایشانرا بزرکت دعائی رسول
مقبول صلعم و باز ایمان آوردند انتہی و تصریح و توضیح ہر یک شق جدا گانہ
بودہ شگرت ذر و سطر سالہ گذشت اندز ہم مقام بعض از اہل علم شبہ
بہیہ نمایند کہ حدیث صریح متضمن عدم استغفار بحق ہر دو حضرت وارد گردیدہ
نہست پس معینی قطع نظر از لزوم تناقض و تعارض لامحالہ مستقر و محتاج
بجواب شافی و بیان کافی و دوائی است و آن اینکہ قال الشیخ المحض اوستی

بمقتضای تقاب و بحجاب چهره کشود و بزمانیان و عالمیان روی خود نمود
 پس طالب صادق خیر استوار لغایت تاس و اغراق و القار فکر نکند ایضا
 با جمیع حواس باطن طایر بآلها و ما علیها نماید و عروس این مضمون
 صدق منجوان را با الوف شیون محبوب و طریق مر لوطی مجمل ذهن تویم و
 طبع سلیم از حسن ایجاب و قبول جادند و از لفظن طابع و غیر افهام همچو بیام
 و الغام حرف نامقبول و صوت بی اصول بنسبند که همچو مسائل و مواضع
 جاذب منازعت نمودن ضرورتی متبع خمران و قاطبته شمر زبان است
 کف لسان و حفظ ایمان بر ضرور در همه امور طلاق و گویای فزبان و دراز
 و حرف سرائی ثمره خوب و نتیجه محمودند بدکار و بی الهیستی نه شبیه الاله
 عن بعض السلف قال من كان عفا صغر من علمه قلة علمه و من تكلم بكن
 بعلمه يدرومه فكثر منه بل الادب مطلوب و الصمت عن كثير من الاشياء حرام
 او منسوب ترك الامور اللتي تخشى عواقبها في الهدى حسن في الدنيا و في الآخرة
 بالجملة لازم بر این تحقیق بسیار تصدیق که این تحقیق است بدیع که احدی از
 حضرات کبار علمایان این زمانه باین خوشگرفت صرف همت نغمه نموده و نصیحت
 است عجیب و غریب که کسی از ارباب مأنذ و معاصر همچو باین سراپا طبعیان
 حسن عنوان قصد میرود سعی مشکور نموده و ازین قوت در آنکه و حواس بجا
 و خرد مشکل کشا همچو نخلان بلند و وقار ارجمند کاری نگرفته و احدی درین
 مستعار همچو کفارت بیات لفظ نقیان مبین نیر و اخته و همچو مبارکبادی و
 سنیة اسلام را بر سرور و چشم ایمان افز علی نورانی خسته و اندر میناب آقا

و اما چنانچه شریف عراقی و نا کامی و باده خست و شسته و حیرانی حبسیده و الی
 این معنی هر چه شایسته قدر و اسم عظیم مستور و پنهان بر آرد و قلوب و شیبان
 ناسوتیان بوده اهدا که انعام ارحم الراحمین در اکرام و فضیلتان رحمتی
 بحال این جزو صغیرت احقر عبید شایسته حال گشته که من حیث اللاحقه سبب هر چه
 معنی و خزان حق و کنوز معنوی دست برده و از خواستی همچو بحر عمیق و شناوری
 همچو آثار تدقیق با سلا متی تراکم امواج افراط و تفریط و ماسونی باده مخالف
 بنیاس و تشکیک در رفاه و تحقیر و جوار هر مشرقه تدقیق بدست آورده و حال
 بکماله حق و خلقی را بسبب برحق نشان داده و مخلصا و مخلصا و طاهر او باطن
 بدیه پیشگاه احمدی گذرانیده و در حقیقت یا و استغفار او و ابتکار او و مرصاة یا
 حضرت ابون کریم عیسی رسول الشکین صلعم نذر نموده مبدأ از فیاض صلی
 این چند بلوغ و تشریف شریف این سسی با لیلیق از مغفرت و توب و عیسی
 حسن خاتمه بر بقا بقول ثابت ایمان حین نقل ازین دار است نبیان
 و مومل سنهات و لذات اعلی جان محسن قرب و مجاورت انجولین جان
 عطا فرماید و ازین تبصره حقیقا کار حتمالی گیرد و مطبوعه کا فدا نام فرماید
 ذکر سعید اریاب باعث حسن نظام و اعظم استقام و واسطه
 اخیر حسن طبع و انصرام این تبصره حقیقا و مراتب خدام
 معنی نماند که بعد حسن اتمام این کلمه الحق و اختتام این سبب برحق چشم
 اعظم عزم و اقدام انطباقش سید شتم اما از تقالید بقا ریف ادوات

در وقت ناساها تمند و دلاورده نارا چمنده عجب نیز نگیهها و طرفه بولجی و نمود
 عاقبت الام اندیشیدم که آفریدگار این احسانی بزرگ و متنی سترگ بر هر کد امی
 نخواهد گذشت بلکه به ارفاض میرساند و سرانجام آتینی من حیث
 لا یحتسب کلمه نصیر از پیشگاه خود خواهد ساخت حمد استوایا و شکر امتکاثر الله که
 بر طبق تمینات قلبی بروفق ملتفات معنوی شبانه مقصود رونود و غنی برود
 سعید و یومی شریف شکل بدی الالانج رونود و از قرآن سعیدین صغری کبریا
 نیت محمود و بایته مطبوع جلوه شهود گرفت و دستگاه ندارم که بشرحی از بهت یاد و رفیع
 و حوصله وسیع طرفین و محاسن شریفه و شرف جلیله جانبین پر داند
 یکی اخیر کثیر گویم و دیگری را بر مطیر خوانم و اگر یکی روشن تر از آفتاب ارفض
 دیگری عالم کامیاب و اگر یکی بفضیل و برکت موصوف دیگری بکریم بنفسه و
 معروف و اگر یکی خیر جاریه است دیگری از باقیات صالحه است و اگر یکی آفتاب
 نیروز است دیگری ماه چهارم و می شب و دجورات و اگر یکی نور العین ثقلین است
 دیگری قرآن السعیدین گویند است اعنی جناب مستطاب خلایق آبا میدگاه
 شیخ و ثواب سبحان موهبت محیط مکت کلدسته محاسن مجد و عدل منهل شرف
 انصافی منبع فضائل و مکارم کبریا یادگار زمانه فرید و یگانه دستگیر خوش
 صاحب فکر صایب و ذهن ثاقب منتزاع حصول تار بیا ذاکرم رکن عظم کما
 افخم معظم محترم اعنی منشی محمد فخر الدین صاحب مدخله جنوبین قدیم دیلی اودام
 اقباله و اجلاله ماطلع القرآن فی البواوعی و اللهران که نام نامی و شمس گاه
 نکیه کلام حاصل عام و اذکار خیرین زبان زد کافه انام قریب و بعید از دست

و دریا و دلی زمین ممنون و مشکور و ایا قاصی و ادا الی الحسن ملازمش بسرور و موفور
 قائل از انواع لطائف معبود و حالش سرایان نور علی نور و جهور کبار کافه انام
 در و معانیان اعلی مقام بر محمودیت و ستودگیش اجماع نموده و بالهم و علمایان
 و زمان زبانان سرز صفا و تسلیم بر او امر و نواهی ششگون ساخته و جناب
 شهادت انشای نبیالی نقیبات مغافرت مآب قطب سماء سعادت مرکز
 دایره همت سید حسن علی حسنا بهیکه در چهار و بی مرار که جهان از گرانمندی همت
 غربت و عسرت بجهت کرامت همتش آسوده و فلک هوا و آسمان از نور و دریا
 فتح میبخش جبهه و آنچه که کریمان را سرور و اولی العزمان را زید و قضا و قدر مهین
 باین سیرده ظاهر بخوان این سخنان بلند کلمات ارجمند را بهیچیزایه طلاق
 و زیادت میل نمایند و از قبیل قیل و قال تدانین و افراط و میثاق و توبه
 و نظم و نظم نمایند که بر کریم النفس و قدسیت هر دو و مدح همین بر این قاطع
 دلیل لامع و ساطع نادمی با علی نداشت که از حسن سابقه توفیق آبدی همچو
 سعادت اسیردپی و فضل عظیم ازلی و خیر کثیر دینی و دنیوی و معاد و صوری
 و معنوی مالی و مالی بلا لیب و دشواری محیط حال گشته که خلقی را از او
 و علوی همی بکلیه بحق صدای عام در داده و عالمی از حق پرستی و خویش
 و نیک نهادی بسلسله بر حق انتباه و انشوار بخشیده و حسن و استغله و سبب
 هیچ جنین باقیات صالحات و عظم حسنات گشته که تعلیق و ملوکین نادر
 هر دو و مدوح تا یوم بعث و نشور ادعیات و اقیات محمود العاقبت تحیات
 و اکیات حسن آخرت و در زبان از دل جان خواهند و شخت و روحانیا

قدس صبح و مسافت خوش اقبال و کون تہیت و مبارک باد و بی نام نامی
 و ہم گرامی ہر دو ممدوح خواهند نواخت چہ در حقیقت بطن حسن بصرام و
 سر انجام این سہر و المجدون نور العیون نامہ کفارت مسیات و برات تری
 در جات از باز گاہ محمدی و پیشگاہ احمدی بدست آورده مبارک فیاض حق
 بلند یکی مطالب ارجمند دیگر بی عطا فرماید آمین یا رب العالمین سحرش سید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریر از جناب مولانا رئیس المحققین بقیۃ السلف
 الصالحین مولانا محمد کریم اللہ صاحب مدظلہ
 متوطن تہدیم دہلی متصل حوض چمن

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ کہ این تہذیبات و لغو طات قدسیات بالوفد مخصوص
 تطہیرات و امادیت مکرمات و برائین و حصول خفیات سرایا قصد یقیناً
 کہ کایہ اش جزو جان اسلام و ہر حملہ اس نور بعین ایمان جہت جلوہ
 تحقیق و پیرایہ بصر گزافہ و بطلان برحق و عالمی حکمت بحق انتہاء و شہاد
 یافتہ بل قالہ الکافرون ہذا شیء عجیب ان ہذا الا خلق جدید و ما ہوا الا
 بشارۃ للقریب و البعید اولی الالبصار سلف و اولی الالکاب خلف و ما ہوا
 چنین جامعیت و کمالیت بذروہ سہما تحقیق و اوج اقصی تدقیق سہرا پایہ

بقصد این بازرب طریق حقیق و عظم مسالک سدید عروج فرموده تا ما به سبزه
 نبشورات طیبات و معارف قدسیات و خزان مخفیات و کوزر معنویات
 و تحقیقات سراپا نقد بقیات و اشرف تالیفات کسی از حضرات و ارباب کرم خبر داد
 و این عفو و لایحیل نقشه حیرت یمنزل را باین نحو شگرفت و طریقی عجیب و غریب
 از غیب عظم نستند کم کشود و بیل اعظم علماء ایام و اجار کبار کا فیه انام
 بتصریح همچو سائل عالی مقام ناطقه و در اگر گنگ ساخته و بحسن نظام و انظار
 حیرتی پاکشیده و در گو گو زندگانی فانی را بنبر نموده حمد امتکافرا و شکر
 متابعانید که مؤلف این جلد و نزاع سنین شهر و قیل و قال قرون
 و دهور را باین بهین و عنوان متین مفصل نموده و از جوابات ادله و براین
 لاجواب شهاب ثاقب بمنکران و طالیان و ملبوط شدیدی نجاتان متعصبان
 زده و سرایمانی شایسته مقصود و بحال با کمال مطلوب با قاصی و اعلائی و
 اسافل ذادانی رو نموده و از اقا و بنحیجه اساتذم و سلف حمده اسایند
 طیبه اکابر خلت احقاق مدعی ساخته نمی بحقیقت این اخبارات تعاسبیر
 اکابر قدیمه بهین معنی مستفاد میشود و بهین تحقیق مثبت و تحقیق میگرد و با بحیله
 راست اسبق که این عجلاله نافه حرز جهان هر دو سر است و احمق که موسوم
 به تبصه حقماست یا نور سیست که از عالم قدس همچو کوکب در بی قلب
 مؤلف نافه و از سکه تاسی و از شرعی تا افلاک منور و معطر و
 مغنبر و اسنر یا فیضیه است و بیت جوامع کلام که در قلوب عرشیان و
 قرشیان و یسبان چشمان نشو و نما رکامه و حیات تازه و نصرات

بنی سید الشهدا بنشیده مبداء قیاض محبت اوسل الشهدا کائنات است و هم

نشان محمد

مکمل بلطف محمد کریم
ایده هست

آفاق تشریف شریف قبولیت و مقبولیت
و خلعت افاضه منقعت و افادت عطا فرماید
آیین سحر مته سپیدنا محمدن الامین فقط

کلمات طیبات بطور تقریظ از جناب فیض
کاشف قلوب علوم معقول و منقول عارف بر
قول فروع و اصول حضرت مولانا محمد
بندید الدینخان مد ظله خلف الصدق
حضرت مولانا الفضل اولانا حضرت
مولانا شمسید الدینخان مغفور متوکلین
قدیم شهر و حیدر

سبب علامت طبع و طبعانی صنعت و تقاضای و تفریق بال و انتشا حال انشا
بلا حظه این ساله لتفصیل و با معان نظر نه افتاد اما بسته حجت از
متعدد و مختلفه از بد و کلام تا اختتام نظر انداختیم دریا فیم که میما ممکن

مولف رساله تحفین طبع و تلاش فی تحفیم کبار برده
 مدارج تحقیق و تدقیق را علی مایلیق بحاله بموجب
 اذعان و ایتقان کامله خود چنان بیایه نبوت
 رسانیده که اهل القیام در سخن فی ایمان را
 محال حرف زد و در حق و سقیم خود ابد شد
 و الله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب فقط

بنیان مختصر

محمد سید الدین ابن
 محمد سید الدین خان

کلمات بدائع باغبان است فصیح و عنوان طبع از حسن نتائج
 طبع قاهر و فکر نقاد جناب سیادت انتساب صاحب کرامت
 و ذهن ثاقب عالم علوم حکمیة عرف فنون بدیع حکیم
 سید احسان علی صنادام غفایشه وکیل دربار مملکت محرمه گولیا

بالوف رحمتی استخوان و صنوف عذیب البیان فی اگر هزار سال خوش گشت
 و همه دانی و ناز که خیالی زور استیلا لایله و میا دمی ابد اعمی و هم مطالب
 اختر اعمی ممدوح سرایکیم و بدیع و واقعی و ستایش نفس الامریه اولی و آخر
 نوری و غافقانی بود و دیوان دیوان قصاید مشنوی مشنوی میانه خنم

چهار است که مقرر در بیان عقل و کمال معرفت و دعوی بود و از آنرا است نامش و اگر مقرر در دعوی نبوت باشد
ان مجزیه است و گاهی از عوام سنین و اصل صلاح نیز جزئی از این باب ظهور یابد از آن معنویت گویند و حقیقت سخن
و طلاست و تشبیه از خوارق عادت بود چه آن بود اخلاص عقل و حسابی که هر که مباشرت آن حساب کند محکم
جزایان عادت بر آن مترتب گردد و چنانچه ترتیب متغایر علاج طیب و طارح عادت است که نه عین بود و نه دلیل
در حدیث الانبیاء و بی تردید نبی مرید زیر که انبیا معصوم اند از معاصی و مأمون اند از غول و غرور
خاتم و و کرم اند و محمد و سادهد ملک و نامور اند پیشین احکام و ارشاد نام بعد از انصاف یکبار لای که ادبها
دارند و با محکمات صلیت نبی از دلی عتیق و مقطوع مبارست و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است عذر به اهل علم و ادب
گفته اند که الولاية افضل من النبوة ترجیح و تفضیل ولایت بر نبوت تفضیل دلی بر نبی چه ولایت نسبت فرسبی
است و نسبت خاصیت از جناب قدس و بر نبوت ابناء و اخبار بخلاف آن افاضت کمالات بلایشان و لا بدان نسبت
شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود و از دلی که صحت نسبت
اولی است و پس رد وجود آن این سخن بر سر هم خلاف مقصود است اطلاق آن جایز نباشد و تقایل آن نیز علوم
غیب که نسبت اگر مراد به آن ترجیح و تفضیل دلی بر نبی است باطل و واجب از آنست هر که گفته باشد
ولا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الاصل والنهی بنده تا مطلق است بجای آنکه
که تکالیف شرعی از وی سقوط پذیر و چنانکه کمال الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت میسر شود
صدقانی قلبش حاصل شد و انبیاش راجع گشت امر شرع از وی ساقط گردد و در رد و کار فعالی باز نکاتش
نگردد و این سخن کفر و ضلالت است از حدیث جزایان می گویند هر گاه که محبت غالب گردد و قلب صفا یابد و ایمان راسخ
گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد و نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عذر کردن
و ترشیت اوست تعالی اگر خواند نگردد و با سقوط تکلیف صورت ندارد و بالاخر از انبیا صلوات الله و علیهم
محبت و ایمان کثرت و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریح
احکام است پس ترک آن از ایشان لاین نیست و این قدر نفهمند که معنی تشریح چیست تشریح برای آنست تا مردم
بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل بکنند تا صحت تعظیم باطل گردد و پس معنی
تشریح عین ایجاب است و مقوطه تکلیف بآن منافات دارد و **النصوص محل خواها**
آیات و احادیث را بر نظر تفسیر باید گذاشت و دلی ضرورت تاویل نگردد و تحقیق این مقام و بشرط تاویل

و سوار و ستم خوان آن ارکان با تصرف من الکفر الزند که از صفات امام است که ستم است مایه طلب الحسنة
و الله المومن والحدول عظمای معان: یدعیها اهل الباطن الحاد منزه
باطنیه و طاعده که عید که از قرآن و حدیث معانی ظاهر مراد نیست مراد اهلان رموز و اشارات باطنی است که هیچ
کس بدان نمی رسد مگر مسلم و معلوم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و بی کمال نمرد و این سخن زندقه و الحاد
است اگر صنی ظاهر مراد نیست چندان نماز و روزه و طاعات و عبادات و شریایع و احکام از کجاست ثابت شده
و بجای غیر معلوم گشت و اگر هیچ کس را راه وصول به حق نیست پس انزال کتب و بیان شریایع چیست و مسلم
ایمان بیگویند بالا تر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خود را بگوید و ایشان خود معانی ظاهر را و می گویند
و بطور ابرائی عمل میکنند و بظاهر آن امر میفرمودند و بحقیقت معصوم و این طاعده انطال دانست و درین است
خدا هم گفته و انعم و این تحقیق را تا باب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است و با صریح آن قرآن
و عز و یاد اشارات نیست که با ظاهر اشارات ندارد و مثلاً فرعون و موسی از خارج هستند و تنهایی و وفای کبریا
آیست و درج یافته ثابست و با وجود آن اگر آثار اشادی بقضیه روحی نفس نشان دادند و صورتی دارند و آنکه
گویند اینجا موسی است و ز فرعون مراد همان روح نفس است فقط داخل تعلیک است بواسطه موسی علیه السلام
که در آن دایره نفس بر او ادب و درونش خود را بکشد و بجا برهنه بیاید و با وجود آن اشارات
با خارج که بن عاصفاط آن از نظر مقام قدس قرب و محبت معنی تعالی را که اینجا دایره نفس است و موسی
و در تعلیق کبری یاده تر و نامقبول تر ازین نباشد پس ال الله العاقبه و فی دعاء الاحیاء و الاموات
و صدقتم عنهم نفع لهم در دعای زندگان مرز و دارا و عادیث و ناوودین بابی است و نام
چنانچه نیز ازین باب است در حدیث آمده است که بر جنازه که کسی از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلبند
بجانبش است حدیث عباده و صنی الله عز و جل فرستاده که در حضرت پیر که نقل صفات و این باب چه باشد
فرموده است و اول تشییع از بهترین بعدوات و فاضلترین خیرات پس بعد از آن تشییع نماید و گفت خدا را
سعد و در حدیث دیگر آمده است که العاثره البلاء و الصدقة تطفی غضب الرب و عا و بلا کند و صدقه نفس خشم را
سر کند صنی از امیایا و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و تعلم جان بر فردی بگذرد تا جلال و عز و
و شرف آن فردی بر غیر از این نفس عالم تعلیم و تعلیم ظاهر شود که جیب و نیز ثابت شود که غضب حفظه در درین و غبار
بجمله خود و الله المومن و الله محبت الدعوات و فاضلی الحاجات من سبانه و دعا بزم و نقل

خوبتر بدل هستند و عباد و برآورده حاجتهای بندگان است و دعا اگر بصورت خیر و حضور قلب و اخضر و از آبیه
بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را از شرط و موانع است و کد شش اید بصورت طلب و اکل
علاال است و اشده موانع است بطا و استحال یعنی گوید بسیار و عا کر دم هیچ مستجاب و با وجود و نه هم شلاط
و وجود موانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و با لجه و عا عبادت است الد عا خ العبادت هیچیک
عبادات و اوقات مخصوصه با سبب خاص واجب بود و عا نیز در وقت نزول ملا و وجود عا لازم گردد و
فرمان باری تعالی است ادعونی استجبکم ای منی دست از دعا کردن بدارد با حاجت بار و دست جدا
سبب دعا بندگان زبانت و دبال از کرم می نشودشان و ذوالجلال به مثلاً نزارعی در حضرت سلطان بیاید
و اسب نازی طلبد و سلطان و بدل ان کا در راحت عطا فرماید این در صورت منع است و در برخی اجابت
بطریق حسن و انفع چه آن سبب نازی سر کردن او را می شکند منعش از ان عین صلحت و محض طبع است
اگر نه خدا کا و زراعت در حق وی بهتر از اسب نازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضل دنیا بیه
و شمرات نفس که از درگاه قرب دور اند از و بعد از آب آخرت کشد هم ازین باب است کسی که فهم عن الله و حسن الظن
الله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باب شد از اینجا است که گفته اند العطا من الخلق عزه الله
امته احسان و دعا کا مستجاب نیست و ما دعا الکافرین الا فی ضلالی مگر در امور دنیوی و دعا مظلوم
مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم و بحول الصلوات خلف کل در و فاجبر
جماعت در نماز و دست نباید داد بجهید با نام حق متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت که با
سببه از سنن مکرده است حضرت صلی الله علیه و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که آنحضرت را تا مکید در الزام جماعه
و اجتماع و ایالات بود در جهاد دیگر نبود و نعم اگر مردی صالح و تقی برای امامت بیدار شود و بهتر و ابر که باشد
نماز جماعت باید گزارد و هر چند که فاسق بود بشدت علی کرضن وی سخن بفرماید و در علم با حکام و ارکان نماز و در اینجا
ابعد که از قرآن یاد داشته باشد و تری المسح علی الخفین فی الخضر و الصفی
اعتقاد صحیح موزه از علامات سننت و جماعت داشته اند در حضرت یک شبانه در و در سفر سه شبانه در و گفته
اند که علامت سننت و جماعت سه چیز است اول الشیخین و الحبیبین و المسح علی الخفین ابوبکر و عمر و عثمان
و حسن و علی و عثمان را محبت داشتن و در اینجا موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سننت جماعت
که اهل جماعت بدان فایز نیستند و امام حسن مفسری گوید یثقتا و تن از صحابه را و ما فتم که همه شیخ فضیلت

و اما چه هستند و از امیر المؤمنین علی مرتضی صلی الله علیه و آله و سلم در کلام آمده و چه از آن پیروی می کنند فرموده است
 و از عقیم و یک شب و روز و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه اصل الله علیه و سلم در جای دیگر فرموده است
 که اگر دین در تربیت نفیس عقل بر روی با بیان موزه هیچ اولی بودی و میکنی در دین بر حکم شمع است
 و شمع بر روی موزه آمده است و دیگر بدانکه اگر چه فریب در شستن با بهاست و شمع کردن بر موزه
 رخصت است و دین جز از آن است که باید بود و در محل بهشت اگر اختیار هم بر رخصت افتد بصلحت است و بهر
 باشد و استحلال و عصیة صغیرة کانت اولیة و استخفا
 عیها کفر گناه را صغیر باشد یا کبیر و حلال باشد یا حرام و سبک داشتن کفر است اگر بقلب شهوت
 و حکم بفریب با نیکبای آن سبک گردد و دین باید که آن گناه داند و بتقصیر خود میزند آید و سبک بدین شستن صغیر و آن
 نوع بود که آنرا هیچ نداند و صلاستوجب عقوبت نمیدارد و اولافا هر است که صغیر و سبکتر از کبیر است و تا هم در
 کتب از دست و الاستهیل علی الشراجه و الاستهیل به کفر
 است و از حرمیت و امانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است و الاستهیل بالکفر
 کفر است اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق نزل کند بی آنکه معنی و مراد او را در دین اعتقاد بدان کند کافر شود چه
 در نزل کتب است و هرگاه استخفاف بصیفت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی باشد هر چند نداند
 که آن کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و نزد حق تعالی اگر کفر بود آن نداند معذور است
 اما بطریق خطا و بهر سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نمود اجماعا و لا یجزم بسکف
 المسلمان مستطیع که زایل الحقیقت است و زانم حتمی است نه و نه باین می گوید اگر کفر
 بر زبانش آید اختیار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگر چه دیگر بشهر زبانش مثل طلاق و عتاق و حج و شرا و استراحت
 باین دارند فرق نیست که کفر در ذات امر است و موجب اعدام است و زوال عقل مضر آن خوانند
 بود و بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است هر نوعی که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شایعی بر دینی از
 و ضیف کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن به یافعی بن محمد الخلیف
 کاهن که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن و راست گوشتن او را کفر است در حدیث آمده است که هرگز
 کاهن را ندو گفتند و در تصدیق کند تحقیق کافر کرد و بدین که محمد آورده است لب الله علیه و سلم و کاهنان در
 حرب بسیار بود و در کوفه می مسلم غیب میکردند و جن کشیدگان خبر می یافتند و می رسانیدند و در حکم کاهن است

اگر هست در خلود نادر است و دخول نارساست عذاب
 نیست پس خلود آن نیز مستلزم خلود این نباشد و حال آنکه
 چندین جا در قرآن مجید واقع شده است و در سوره مائده میفرماید *
 وَ قَدْ فُتِيَ الْعَذَابُ أُولَئِكَ فِي الْحَقِّ خَالِدُونَ * و در سوره فرقان میگوید * وَ
 يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا * پس بای کنایت در فیه راجع بعد از است
 و در سوره آل عمران تنزیل است * وَ ذُرْقَاهُ عَذَابُ الْخُلْدِ *
 و در سوره زمر * إِنَّ الْجَهَنَّمَ فِي عَذَابٍ مُّتَسَاوِينَ خَالِدُونَ *
 و الله اعلم و بالجماع نصیحت آن است که در مقتضات و
 احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین
 باید بود خصوصاً در ماده اتفاق اجماع و در آداب و اخلاق تابع
 مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان است و توجیه
 و تطبیق کلام ایشان با کلام علماء مجتهدین باید نمود و ریاضات
 و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار کرد اگر استبداد کامل
 است و نیست صادق و مجاهد دقوی آنچه از احوال و مواجید و
 انوار کشف و یقین است خود بهر تو خواهد انداخت و از نفوذ
 و تکلف و تقلید و رین باسب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود
 و الله الموفق و فقهنا الله و ایاکم لما یحب و یوصی شیخ این

جبرکلی شمس در کتاب رواج ذکر کرده است که چنانچه است و
 محمد بن ادریس آیت اللهی قول وی سحابه * فذلهم یلک بعدهم
 ایما نهم لمار اذ اناسما اجماع کرده اند بر کسر فرعون و بر قندیر
 تنزل شک نیست و در اعتقاد اجماع بر آنکه ایمان باشد ما علم
 ایمان بر رسول وی صحیح و معتبر باشد پس بر قندیر قتل
 صحت ایمان فرعون باشد تعالی ایمان وی موسی علیه السلام
 وجود یافته و درین آیت بدان تصریح کرده پس این ایمان
 وی صحیح مگر اگر کسی بگوید شاهدان لا اله الا الله البدی
 است به اسلام و موسی مگرد و تا مگوید و ان محمد رسول الله
 و اگر گوید که سحر و فرعون پیر قهرص مایان موسی علیه السلام
 بگرد و ما خود آن ایمان ایشان متحول افتاد حواشی آیت
 که موسی که سحر و قهرص مایان بگرد و ما که گفته اند * امسار رب
 العالمین رب موسی و هارون * در ضمن اوصاف رب موسی
 و هارون ایمان موسی پیدا شود یافت خلاف قول فرعون که گفت
 * ان لدی امت رب و و اسر الیل * یا آنکه ایمان سحر و ایمان سحر و سحر
 موسی است و ایمان سحر و رسول عین ایمان بر رسول است
 پس ایشان هر یک ایمان موسی آورده و خلاف آن آورده اند که

در مقام وی اسلام ایمان بموسى مذکور نشد و نه به صریح
 نه با شارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه بموسى
 با وجود آنکه بر سیول اوست اشارت شد بآنکه موسى هرگز
 بموسى کافر است و اگر گویند که از بعضى صوفیه نقل کرده اند
 که ایمان نبرد معاینه حداب نافع است پس اوجا حى اجماع
 بر کفر فرعون جائز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تاسم
 صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که در قول ایشان
 اعتماد و تمویل باشد و محمدا لیهت ایشان منع انتقاد اجماع کثیر
 بر ما دار نیست و دور قول ما بانتقاد اجماع امت است بر کفر
 فرعون ضرر نکند زیرا که میگوییم که حکم ما یکفر فرعون نه تاها از
 جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم
 اعتبار ایمان اوست بآنکه تعالی بجهت عدم ایمان فرعون و محمدا
 موسی علیه السلام اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان انظر ارا لى
 قائل شده و بایمان فرعون یافته است جوابش آنکه این
 سخن از محمدا لیهت بن عربی مسلم و مقهور نیست و عصمت
 از خطا مخصوص انبیاست و آیت قرآن و حدیث صحیح
 صریح اند در بطلان ایمان باس و بعد از وجود آیت و حدیث

التماس تا دبل کس نشان کرد و تفسیر ایه از صحابه و تابعین
 و مجتهدین که بعد از ایشانند یا موافقت حدیث و اجماع کفایت
 میکند بر معتز و ناد چون ثابت و واضح گشت که ایمان باس صحیح
 نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست با وجود
 آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان
 فرعون باقی است این جهت عدم ایمان آدمی و نودون و این
 نیز خیمه کلام شیخ این چهار است در کتاب زوایر باختصار و تخیص
و الله اعلم و هو الیهادی و الکیمره لا یتروح الی عجله الموتی
 من الایمان * چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق حق
 است و عمل به توحید و اخلاص حقیقت ایمان نیست الا در ایمان
 کامل که ایمان باشد لازم آمد که ایمان بی عمل باشد و لکن
 بصفت نقصان و نقصان شری را از حقیقتش خارج نکرد و اگر
 بایم از کمالش برآورد پس از کتاب گناه کیبر آمده مو من را
 از ایمان کامل برآورد و نه از اصل ایمان گناه بکاری و بد که داری
 بد را کافر نگردد و اندک باقی و عاصی ماند و پس مو من
 و تقسیم بود و طبع و غیر این بر دار و آن مو من کامل بود و عاصی و
 بد که دارد و آن مو من ناقص باشد و اطلاق اسم مو من و بد و

خطاب مسلمانان و اجرای احکام مسلمانان بر فاسق و عاصی در کتاب
 و سنت بسیار آمده است و صحابه رسول * رضوان الله علیهم
 اجمعین * بر جنازه فاسقین و گناهکاران نماز میکردند و در
 مقابر مسلمانان دفنشان مینمودند و ایشانرا دعا و استغفار
 میکردند پس معلوم شد که فاسقین و گناهکاران خارج از
 دایره اسلام نیستند و گناه و تقصیر آنهاست که بکفر و ضلالت
 بکیره آنست که گناه بدون آن بدلیل یقین معلوم شد
 باشد و بر خصوص آن وحیدی وارد شد و چنانچه خون ناحق کردن
 و زنا کردن و لو اظمت کردن و زن یا ربایا که در جهالت عقده
 مردی در آمده باشد و بشنام برزنا کردن و از جناب کافران
 اگر زیاده از دو و چند مسلمانان نباشد گریختن و سحر کردن
 و مال یتیم بنه حق خوردن و پدر و مادر مسلمانان را بنه حق ریختن
 و در حرم مکه آنچه از ارتکاب آن در آن مکان شریعت منع
 آمده است ارتکاب کردن و در بواخوردن و دزدی کردن
 و خمر و هر چه مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن
 و گواهی بد و دروغ دادن و بیعت ز گواهی پوشیدن و روزه
 با در رمضان باعذر شرعی خوردن و نماز ناکند از آن و نماز بی وقت

کردن و زکوات مال نهادن و سوگند دروغ خوردن و قلع رحم
 کردن و در کبلی و وزن خبیثت کردن و باستانان ناحق
 محاربه کردن و دست محاربه کردن و تال بر شوت گرفتن و
 ستمت نزد سلطان کردن و امر بد و نهی نیکر باد و قدرت
 بر آن ترک وادن و قرآن را بعد از تمام فراموش کردن و بلاء ادب را
 بانش سوختن و نهن را با بفرمانی مرز کردن و مرد را بر زان ظلم
 کردن و میان زن و مرغ جنگ و جدائی با همگدن و اهل علم
 و حمای قرآن را امانت کردن و از مغفرت خدا نا امید بودن
 و از عذاب ایوا بپن شدن این جماع مولانا جلال الدین دوانی
 از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و
 بعضی علما زاده تران نیز ذکر کرده اند و ضابطه آنست که هر چه
 در شرع بر آن و حدی و ارد بشود و بیفتد ملوم گشته
 گناه کبیره است و گناه و صغیره آنکه نه آنچنین باشد
 و کار و مار صغیره چندان صغیر است که در چا احتساب از آن دشوار
 است و در عیب مختار و تقوی نیز معتبر نیست اگر افراد
 و اسرار داشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است
 و مرتکب گناه کبیره هر چند به نقصان دین و ضعف ایمان

ایمان موصوف است و لیکن با وجود آن مومن است و از
 و ابردا سلام خارج نه و خوارج بر تکب کبیره بارک صنعیر را
 کافر گویند و اطلاق این مذهب بوعنوع بیومست و نزد معتزله
 فاسق نه مومن است و نه کافر و این اول مساله است
 که در دین مسلمانان بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شده
 و ایستادن نیز اول فرق اند که رخنه در بنای مسلمانان انداختند
 و بر اده متابعت عقل و هوا افتند و ظواهر نصوص را تغییر
 و تادیان کردند حذله الله و این مذاهبی باطل و راهی سنجید
 است حق سبحانه تعالی تمامه بندگان خود را و و قسم شناخته
 است و فرموده * وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَهِنَّكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ
 مُؤْمِنٌ * قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق
 و ایمان بمحمد * صلی الله علیه و سلم * شناخته که در
 جنب قوت و نور انبیت وی جمیع گناهان و معاصی مشتمل اند
 بهیچانکه حساست با کفر مو و نکند سیاست بر ایمان بنبر
 غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را مگر آنکه بطریق
 استعمال و استخفاف بود یعنی حرام را حلال و اندو گناه را
 سبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق

و لیکن اگر حرام و احرام و امد و گناه را گناه اعتقاد کند. لیکن محکم
 شریعت و خلعت شریعت بپوشد و کافر ننگر و دوزخ را که این
 منافات ندارد و مانتی قلبی که حقیقت ایمان است دل
 وی ایمان آورده و مسلمان شده است و لیکن جوارح و
 اعضاء او همان دل صبر و نه خصوصاً وقت که مقارن باشد
 با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و با وجود این صبر در بناید بود
 که شومی گناه عظمائی قاتل و تازیانی ایمان را اچنان برد که
 نام و نشان ازان بگذارد و دل را سیاه گرداند و فسادت آورد
 و یک درجه از کفر نزد یک پایزد و اگر عادت شود و دوام
 یابد و پیشانی که در ورطه کفر نیفتد و در خرامت که چون گناه
 ازنده صادر گردد و نظیر سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال
 اصل باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحه دل را انهام
 در گیرد و اگر همچنین ظلمت منافی میسر آید که شود و متواتر گردد
 و خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سودای دل در رود و بگو
 قبول ایمان استماع سخن حق را حای نماید و ختم و طبع درین که گویند
 این است **كَلَامُ اللَّهِ عَلَى قُلُوبِهِمْ * وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى**
قُلُوبِهِمْ * وَحَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ * اشارة بدان است پس

مستحبست اگر چه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف
آن است که رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت در
وقوف بر حد ضروریست آن بیش از سه چیز نیست لقمه
که بسد جوع کند و غرق که ستر عورت شود و مکانی که از سرما
و گرمای بوی بنا گیرد و تجاوز از حد ضرورت بتوسعیه در مباحات
کشود و توسعه در مباحات بوقوع در مشبهات و مکروهات
آرد و وقوع در مکروهات بار نکاه است محرّمات و مانند اینها سرحد
و ابر اسلام بنجام عهد از آن طرف دیگر دار کفر است
نیز ذی الله من ذی الک * و بالبحیه را در ترقی و تنزل بجناب
کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و اجبات و سنن
و نوافل و استقامت و ثانی ضرورت مباح مکروه و حرام کفر
حقیقت کار و سلامت جال در میان خوف و رجاست *

والله الهادی * و اهل الکبایر من المؤمنین لا یخلدون فی
النار و ان ما تر امن غیر توبه * چون بند بار نکاب کبیره
کافر نگردد و بیایات و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش
و زنج مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که گناهکاران
و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه باز عالم

روند و چند گاه که قادر حکیم جل شانه خواهد ایستاد و در دوزخ
 بداند و دپاک گرداند و باز شان سه بهشت در آرد و دنیا بدو
 از انجا بیرون نیایند و امام کبیر ترمذی در نوادر الاصول و در حدیثی
 که از ابو هریره آورده است گفته که مگشت پنی از عمامه
 و در دوزخ ساعی پیشش نشاند و پنی روزی و پنی ماهی و پنی
 مالی و بیشتر و در آخر ترس بدست مگشت عصاة و در نار مقداره و دنیا
 و در که بهشت هزار سال است * نَجَوْ ذِيَالَهُ مِنْ ذَلِكَ *
 و این حاتم : این شایان مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی
 نیز آورده اند * وَاللّٰهُ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ
ذَلِكَ اِنْ يَّشَاءُ * حق سبحانه و تعالی فرموده است که شرک
 را یعنی کفر را هرگز نبخشد باقی در مشیت اوست از صغائر
 و کبائر تا توبه و بی توبه هر که خواهد بخشید و هر که خواهد بگیرد *
يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يَرِى * پس حاصل کلام آن
 آمد که در میان دو قسم آند مومن و کافر مومن دو قسم است
 مطیع و عاصی و عاصی نیز بر دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر منحل
 است و در نار اجزاء مطیع و تائب منحل اند در جنت بالاتفاق
 و عاصی و غیر مشیت پرور کار تعالی است اگر خواهد بقدر مشیت

حدابش کند و بدو زخ فرستد بازش اخرج کند و به بهشتش
 در آرد و اگر خواهد عفویش کند بشفاعت یابی شفاعت ولی
 سابقه حداب بجنیتش فرستد * یعنی بمن یشاء و یغفران یشاء *
 این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناه کاران بسیار است
 یک حدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نزدیک آن
 این حدیث است که اله تعالی بنده را در حقیرتش ایستاده
 کند و او را بر نامه اعمالش واقف گرداند پس ببیند که در آن
 جزئیات چیزی نیست و بر پشت نامه که بجانب خالق بود
 همه جنات نوشته شده اند دیگران از وی جز و دست جنات
 نخواهند و بیائش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید
 وی سبحانه تعالی که ای بنده من در دنیا گناهان ترا پوشیدم و امروز
 امزدیم و پکار به بهشت رو که تا ابد جای تو است و این
 همه بحکم اوست تعالی عقاب بر او ریخته خالی نیست که گوید چرا
 کفر نه بخشید و چرا یکی را به بخشید و دیگری را بگیرد * یفعل الله ما
 یشاء و بحکم مایرین * پس ظاهر شد که حکم او چنان است که
 در وجه خلاف نرود و در وجهی تواند که خلاف کند این محض کرم
 ادمیت عادت کریمان این است اگر وعده انعام و احسان کنند

البته و ذکند که الیکزیم اذا و حل و قاه و اگر بفرموده اب بهتر مانند
 بود نیارینه بعضی بر این اند که خلافت در و حده و و حیداد قطمانز در
 و الا که اب اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک جو ابش آنست
 که بشرینه اقتضای کرم و اخبار و حیدر شد طمشت مقتدر بود اگر چه
 تصریح بدان نکرده باشد و خبر و حدتها متغیبا باشد و آیات و احادیث
 که در اینجا تصریح بمشیت و وقوع یافته امیت نیز قرینه آن تواند بود
 ما خود را در از خار و حیدر استحقاق عذاب است نه وقوع بالعلل
 یا مراد بدان انشای و حیدر است نه حقیقت اخبار پس کذب
 و تدلیل الزم نیاید فاذهم والله المرفق و هو اعلم و یسوز العقابها
 علی الصغیر چون ما و رای کثیر از گنامان در مشیت بروردگار
 ما و منه ذنر گناه است مواحد و عذاب بران نیز جایز باشد و الله
 تعالی ارسل رسلا من البشر الی الی بشر مبشرین و منذرین
 و مبیدین الناس ما یتحتاجون الیه من امر الدنیا و الدین
 بر پروردگار تعالی بیج حیر و احب نباشد نه بمعنی آنکه در فعلی
 از افعال مباد مغطر گردد و زیر اکوی فاعل مختار است نه چه
 کند با رادت و اختیار کند نه بفرورت و اضطرار و نه بمعنی
 اینکه عذاب حکم کند بر جو اب ان بر دی زیر اکوی محکوم است

نه حاکم الا انکه وی تعالی بفضل و کرم و رافت و رحمت خود چیزی
 چند را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش
 و معاد ایشان باشند مثل رزق و ادون بندگان و هدایت
 ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضایع
 شده و این در حقیقت نه وجوب است بلکه اجرای سنت
 و عادت است که بفضل عمیم خود بیکسو و چون عامه خلق را
 استعداد و قابلیت استغنا از جناب اقدس بواسطه
 الحوق و اتصال بملکوت اعلی نبودن فیض از او میان را برگزیده
 و عالم ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدء و ساد ایشان
 در آن باشد بیا موجب و بسوی خلق فرستاد و دعوت ایشان کنند
 و بدینست نمایند و آنچه در دنیا آخرت بدان محتاج اند از عالم
 همان شان بیا بفرستد و نیز وی تعالی بهشتی آفریده و دوزخی
 و بهشت را اجالی نیکوکاران ساخت و دوزخ را محال بدکاران و معرفت
 کارها که به بهشت رساند و از دوزخ باز دارد بجزند و عقاب ممکن نمود
 پس انبیا را بر انانیت تا ان کارها را بخلق تعلیم کنند و بدان
 دلالت نمایند تا دیگر خلق را بجهنم و عذاری نمایند چنانچه فرموده
 لَعَلَّكُمْ يَكُونُ لِلنَّاسِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ * وَقَوْلُ تَعَالَى * وَمَا

ارسلناك الارحمة للعالمين و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم
 ارضی و سماوی و کمالات معنوی و معنی نوباطت جهرات ادبیا خلق رسیده
 است مداد منیع علم حردی اسمانی نیست و تمامه عالمها است تسلط
 و استتاج علوم از ابدان نمایند و از ان بر چشمه آب خورند و تواند
 که قیاس و اجتماع و ریاضات و محاسبات چیزی چند بر این
 بیشتر آیند و از ان شرح و تفسیر کند و تفریر و تحریر نمایند سب
 محالست و مبیانست بهیچ علوم بشر ایلع ان تواند بود که چون
 سنت الهی و حکمت باله و دی بر سطح شرایع و تدبیل ادبیا
 رفته است گر دهن بر شریعت ادلی و دیس سابق مانند و بر اه
 بهت است پیغمبر لاحق نه رفتند و فرقه دیگر به تخریف و تصحیف
 چیز از ان افزوده تعبیرات دادند و جماعه دیگر نیز با شد که بحکم
 عقل و الفصول و ادغام و خیالات با ظاه جماعه از بیانات و
 اباطیل بر روی کار آورده الواجب قبل و قال باز کرده باشند
 و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمحرد ریاضت و استدلال بی آنکه
 مواد و مبادی آن منتهی به علم و تلقی از شرایع و اساتید که
 نند علوم و روایه اخبار را نبیانند ایجا و علوم کرده اند و رعایت نه
 است طریق تحقیق عالم تمام احتیاجی بهم و استنباط است چنانچه

چنانچه در حدیث آمده است * انما العلم بالتعلم والعلم
 بالتعمد * ایشانست میکنند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق
 تعام و تدبیر و تخلق است * و اید هم الله بالمعجزات
 الباهرة والایات الساطعة المحمّدة للیقین * چون مرد دعوی
 را برائی باید و مردعی را دلیلی انبیا * صلوات الله علیهم اجمعین
 * که دعوی رسالت و سفارت میکنند میان پروردگار
 و خلقت او بران صدق ایشان معجزات است و منجزه هجارت
 است از طارق حادثی که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوی و بی ظاهری گردد
 و غروی از ایشان مثل آن عاجز آید خارق حادث یعنی حکیم مطلق تمامه
 امور را با باب و ابواب ساخته است و سنت الهی
 بران رفته که آن امر را بی آن سبب ایجاد نکند این معنی حادث
 است و گاهی بقدرت خود غرق این حادث کند و انرا بی سبب
 بر دست رسول خود پیدا آورد تا و لیل بود بر رسالت وی و
 معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق حادث
 پروردگار تعالی از بند ممکن نباشد و الاست بمعجزه بر صدق نبی
 یقینی است و نزد مشاهیر معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول
 پذیرد و تفصیل در تصدیق بی طاقت و بی پیمانه گردد و محال

انکار بروی نمک آید این خامیت نفس است و خامیت
 اوست و چون دعوی بلند بود بر آن نیز بر اندازه آید
 معجزه از عالم قهر و قدرت است که در خانه و سطوت آن
 های بنایت بجای خود نماند و حنان اختیار از دست رود و نجافت
 و لایس بجایه نشاید که کنه آن چند است که در مشت خیال و باد
 و افتاد و ولید ابرام خصم و اسکات وی بدان در خامیت
 و شواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بند و چنانکه از
 دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن
 کافر ماند کفر او جز به است حناد و سابقه اشتقاق از لی نیاست.

«وَأُولَ الْأَنْبِيَاءِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» * اول پیغمبران آدم است علیه الصلوة
 والسلام و آخر ایشان محمد رسول الله علیه و سلم
 لقوله تعالى * وَلَكِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ وَخَاتِمَ النَّبِيِّينَ * چون
 مقصود از بحث آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 با کمال دین و شنبه مکارم اخلاق بود بعد از حصول
 این مقصود بر وجه انهم و اکین بعد از وی احتیاج به
 پیغمبر دیگر نیاست و بوجود حلال و حرامی او که حاکمان و حافظان

ملت اویند کفایت بود * و الاولی ان لایحییق علی ده شمس * باید
 که در تسمیه انبیاء صلوات الله علیهم اقتضای بر عد و معین نگند
 اگر چه در بعض احادیث وقوع یافته که تمامه انبیاء یک کس
 و است و چهار هزار اند زیرا که در قرآن مجید مبشر ماید *
 مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْكَ * میفرماید
 قصه بعضی انبیاء را بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو خبر ده ایم
 و احوال ایشان را با تو میگویم و تواند که این خبر
 در یک وقتی باشد بعد از آن گفته باشد اگر چه در نص
 کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است
 و الله اعلم و دیگر بدانکه در ثبوت ذوالقرنین اختلاف است
 بعضی بر آنند که وی یسئیر است و اکثر بر آنند که پادشاهی
 مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین
 علی رضی الله عنه نیز یسئیر است و بعضی او را از
 ملایکه دارند این سخن در رعایت بعد است و در نام وی پیروز
 اختلاف است مشهور است که نام وی اسکندر است
 و عبد الله و مرزبان و مرزبان و هر مس و غیر آن نیز گفته اند
 و این اسکندر این فیاقوس رومی است و مصاحب

خضر است که غالب بشمار حیات گرد دنیاوت و اسکندر
 یونانی دیگر است که مدح صاحب سلطو را و لاد یونان
 من یادش من روح است * کذا اقیل والله اعلم و در القریین
 بقول اکثر در میان اراکینم حسیل الله بود و تقوی بعد از
 موسی عم و بقول اس حرم الحق که اراکینم علمای حدیث و
 تفسیر است بعد از عیسی حرم بود گفته اند چهار کس مالک
 تمام دنیا و مشرق تا مغرب بوده اند و مسلمان یکی همان
 بود یکر و القریین بود و کافر مرد و در بحث نصر که بعد از مرد و
 و بحکم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در
 تسبیح اسکندر و در القریین اقوال است قول دهم
 من مد است که وی مالک و قرن بود یعنی دو جانب زمین
 که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک
 و قول حسن نصری آنست که وی دو کیش و بیگانه است
 اراکینم او را و القریین گفتند و منی گفته اند که در مروی و شاح
 بود مثل شاههای گاو و بقولی ۱۰ سی و قرن پادشاهی کرد و مروی
 از امیرالمؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه آنست که در
 چهار در دو جانب مروی و حرم رسید از ایشان و القریین

گفتند و از بن کواه که انرا صاحب علی بر تاشی بود پرسیدند که
 ذوالقرنین پنجمبر بود گفت لامردی صنایع بود که بر جانب راست
 مروی در طاعت خدا از حی رسید و بمرد حق تعالی او را باز
 زنده گردانید پس بجانب چپ و بی زحمت رسید و بمرد باز
 زنده شد از ان باز نام او ذوالقرنین میگفتند و بعضی گویند
 که وی در خواب دید که بافتاب رسید و دو قرن یعنی دو
 جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم خود بیان گفت
 نامش ذوالقرنین کردند و الله اعلم و در نبوت ایشان
 که گویند این اخت ایوب علیه السلام و بقولی این خاکدوی بود
 نیز اختلاف است صحیح ان است که وی حکیم دلی بود و بقولی
 پنجمبر بود آورده اند که وی هزار پیشتر را احمد است کرده
 و تلمیذ نمود و بود و از این عباس منقول است که لقمان بنی
 نبی و ناکب نبود و پند بسیار بود که گویند بجز ایند حق تعالی
 او را برگزید و حکمت و قوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر
 وی کرده و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وی نبی است
 سمر و محو سب از ابصار و تار و ز قیامت باقی است از رحمت
 پرست آب چماق را و بعضی بر اینند که دنی و دلی است

لولا قول تا که وی مالک است ما ظن است و وی بقول
 چهارمیرا اهل علم و صلاح زند است و وی سمیرد تا قرآن
 مرداشته نشود و دعا و عطا اس حشر در شرح صحیح بخاری گفته حق آنست که
 وی نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و سلطانانی در شرح
 بخاری ذکر کرده است که حصر هج خا و کمر صادق کسرتا
 و سکون ضاد نام او مایل اس نامکان است و بعضی گویند که وی
 پسر فرعون است و این قول نهایت عریب است و نادر
 و بعضی گویند که اس مالک است که مراد را لیا س بود و بعضی گویند که
 پسر صابی آدم جایه السلام است * و الله اعلم * و ما لجماعه اتفاق
 مشایخ صوفیه و بقول چهارمیر ظاهرا حصر در حیات است و جماعه
 از محدثین مثل امام بخاری ابن المبارک و حرلی و اس حوری
 انکار حیات او میکنند انتهی و تمسک مسکرا ان تآن حدیث
 است که آن حشر است قریب زمان رحلت خود فرمود که اجمع
 جانماری که روی زمین است بعد از صد سال ماقی نماید و این را
 تاویل آنست و ملاقات او مراد بقاء الله را بشهرت رسیده است
 و وی آنحضرت را ملاقات کرده و شریف اصحاب
 بعد از خود است آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و بقول

انحضرت * لو كان النضر خيد الزار نى * پیش از ملاقات
 بود و بنای این ملازمت بر عرف و هاست است و وی نقاب
 احادیث از آن حضرت کرده است که بعضی مشایخ آنرا از وی
 شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و ساراد و جبر و جواد ام
 موسی و نام او یوحنا است علیهم السلام نیز قوی آمده است
 و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردان است و
 در نفس قرآن مجید میفرماید * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا
 بُدِّحِيَ إِلَيْهِمْ * اگر چه نبوت وحی یا ذکر با انبیایان
 مذکور است واقع شده باشد اما را انجا جرم نبوت و توان کردن و مراد
 از وحی احاطه و انهام است چنانچه فرموده است * وَادَّحَىٰ
 رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ * و ذکر با انبیایان جهت تشریف و اکرام
 است و الله اعلم * و کلام کانوا مبلغین عن الله صادقین
 معصومین خیر معزولین * انبیایان صلوة الله و سلامه علیهم
 هر چه گویند راست گویند و هر چیز که دهند از جانب خداوند
 و هر امر و نهی که کنند فرمان وی تعالی کنند و از گناهان معصوم
 باشند چون بحکم مجزیه و دعوی رسالت ثابت شد لابد
 بر همه رسول گوید از مرسل گوید * مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ

و اگر در دوع گویند حکمت ارسال ماضی گردد و اگر خود سرمانی
 حق کسب و معیت و زدم مردم نصرت گیرند و امر بصحت
 و ارشاد تمثیل نماید و عصمت ایشان از دوع و از کائنات
 مطابق است یعنی عهد او سهوا و از صغائر عهد او نزد بعض
 صد در کبیرا سهوا و صغیرا عهد امانت باشد مگر آنچه موجب
 نصرت و دال بر خست باشد مثل مرقه النعمه و قطعیه حد
 و مختار در جمهور اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند
 از کبائر عهد او سهوا و این الین است بظمت منب و علو
 مرتبت ایشان صلوة الله علیهم اجمعین * کذا ذکر بعض
 فقهاء المسجد ثین من اهل المدیة فی شرح العصیده
 الامالیة و اما وقوع سهو و نسیان را ایشان در آنچه متعلق
 بر مالیت و اموال احکام امت حایر نیست و در غیر این سهو
 در افعال حایر است چنانچه در مائت سهو و معاصی شده
 است و آنچه از خطا و رلا تار حضرت امیر مرفول است
 بعضی از انها صحیح نیست و بعضی که صحیح است اما محال و
 تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا انعمید
 بناید بود و اینها مرفول نشوند و مرتبه موت و رسالت که حق تعالی

تعالی بفضل و کرم خود بحشید است از ایشان باز نگیرد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود انبیاء و ائمه موت نبوده و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار و چند بار اند بعد از آن ارواح را بابدان ایشان اعادت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کاملتر از حیات شهودی که آن معدوم است و پس منج شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از رف عزل و خوف غایت در دنیا ایمن نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفتند مؤمنانند و ولی چنانچه در حالت منام مثلا و در استعانت و استمداد از خود فقها را تسخیر است ایشان گویند که زیارت قبور و زیارت غیرائی علیهم السلام از برای عبرت و اعتبار و تذکر موت بود و یا از برای ایصال نفع و استغفار برای مومی باشد چنانچه فعلی است حضرت در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ صوفیه قدس الله انوارهم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم برزخ دائم و باقی است و توسل و استمداد بار و اح تقدیر ایشان ثابت و مؤثر و امام حجت الاسلام محمد غزالی گوید که هر که در حیانت و بی بوی توهمان و تیرک

چون بعد از نوشتن خبر توان هست دایم سخن موافق دلیل
 است چه بقای روح بعد از موت دلالت احادیث و اجماع بها
 ثابت است و مقرب در حیات و بعد از ممات روح نیست
 نه بدن و مقترب حقیقی حق تعالی است و ولایت حمارت از
 دامن اسود بقامت دایم است بعد از موت اتم تا کمال است
 و فردا را ماب کش حیف و تحقیق مقابله روح را بر ما روح مزور موجب
 انگیختن اساطیر الهیات انوار و امثال شود و در رکیه مقامه
 مراتب برآید و اولیای الدان مکتبه نماییه میسر بود که در آن دور
 نمایند و ابداد دارشاد طالبان کسبه و مکران را در پیل ویران بر
 انکار آن نیست یکی از مشایخ گفته است که چهار کس از
 اولیای ایدم که در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان
 در حالت حیات یا بیشتر از آن همه شیخ معروف کرخی
 و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو دیگر را اولیای پیر شمرده و
 شرح این سخن بسطی طلبید اگر خدا خواهد است در رساله
 دیگر بتفصیل ذکر آن نشر ایستادند لیسوا از آن در کتاب
 جدب القلوب الی و یا را لیسوا که بیان احوال مدینه منوره
 میکند نیز من کور شده است و الله اعلم و افصل الانبیاء محمد

صلوات الله علیه و سلام نبوت نبوت ان حضرت بمعجزات
 برده آیات ساطعه اوست که بتواتر منقول شده و هر چه بشمیری را
 بمنزله محمد و من بود از یک جنس یارو جنس و آن حضرت را
 بمعجزات از هر جنس بود و فراد ان بود و از اینجا ظاهر شود که
 او را در جمیع اعزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت
 تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیای سابق
 مودع بود در ذات شریف او یاز یارتهای موجود بود * آنچه
 ثوبان آمده دارند تو تنها داری * چنانچه فرمود * اناسیج و لدا هم
 و لا فخر * دله آدم و هانی آدم در عرف بمعنی نوع انسان
 آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث * ادم و من
 دو ذلت ابوالی * در مقصود ظاهر تر و صریح تر است و فضیلت
 بعد از ان حضرت ابراهیم خلیل الله زامت و بعد از وی
 موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولو العزم اند
 که بزرگترین و قاضی ترین رسلان اند و صبر بخاطر ایشان
 در راه حق از همه بیشتر است و اعظم بمعجزات نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم قرآن مجید است که از صفات الهی و کلام قدیم
 اوست عز و جلالی است بر مرد و زن و هر دو اعجاز و معجزات

دیگر ظاهر شده اند و گذشته الانقل متواتر که در حکم مشاهد
 است از آنها مافی است و اذ صبح را همین دینا است بر صدق
 آن حضرت و قرابت قرآن این آیت است که بر ما بر
 روی تمام انصاف و با جمعی قریش که انصاف نصیحی عرب و الاحصام
 و بی و اشد اعدای سید المرسلین بودند بر خوانند * و آن گفتم
 فَنَحْنُ اَرْبَابُهُمْ اَمْ لَمْ يُعَلِّمْ عَبْدُكَ مَا تَوَالِسُ وِرْثُ مِثْلِهِ * ظاهر
 از جنس لطاف و کلام ایشان بود و با لگ و دعوی ایشان در
 بهادری و ما اذنت صفاک بر میرفت و لهذا معتزله آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم * از جنس آن شده که اکثر معجزات
 پیغمبران از حدس آن بود که ظاهر و نه حاصل اهل زمان بدان
 بود چنانکه سحر در زمان موسی و اسد در زمان عیسی عم و بر
 و حدان عیسی و آیات نعمان و انبیا معارضه غایت عرض
 و نهایت آنها گشته داشتند چرا یکی از ایشان سورۃ با آیتی
 میل لسان نیافرد و کار از پیش نیاید اول بحث خود همین
 بلا و اختیاج به جنگ و جدل و محاربه و قتال بود قدرت تکرار که
 همین حرف و الفاظ و همین کلمات که زمان زد خاص و عام و
 بیشتر و کثیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت شد که کلام چند بر همین

توانست بست و گنای مثل قرآن تالیف تو انداد و اعجاز
ازین نمیکنند و نقل است که چون سوره اقرء باسم ربك
که اول آیات قرآنی است نزول یافت آن حضرت فرمود
تا بر حادث فصحای عرب که در باب سخن نقیب و قفاقر
داشتند اثر انیز بر در کجبه بیاو یختند و یگر هر که انظر بر وی
می افتاد و در متابعت کلام و طرز سخن می نگریست حیران
می گشت و اعتراف میکرد که این کلام سخن آدمیان نمی ماند
و اتیان مثل آن از قدرت بشر بعید است قومی از معتزله
گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود
و لیکن قدرت با مره الهی صرف نیست ایشان از معارضه
آن میکرد و میری بر دمان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن
بگردند و از آن دادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز
حاصل است چه صرف نیست ایشان با وجود قدرت و حاصل
معارضت نیز اعجاز است و لیکن قائل این سخن بگوئای
که دو سخن بتو هم و زعم خود گفت هرزه میگوید و ستستی
مینند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن در قدرت
ایشان بود حق آن است که هیچ کس را از ناموی انبیا

در دست بر ایوان مثل قرآن تأییدت آید چه شد مگر امر ای
 وین و هم چنان فضل و بلاغت از طایفه رفتن قرآن خود بیانات
 باشد بگویند بهشت نوید و قل لیدن اجتماع الایمین والیحین علی ان
 یاقرب مثل هذا القرآن لا یاقرب بحدیله و لو کان بعضهم لبعض
 ظاهراً و دیگر سخن چیست و اگر نتایج سیر و صفات سنی و شامی
 بر پیغمبر اخلاق عظیمه و صلی الله علیه و سلم بکنند یقین معلوم
 شود که در خود مزایای نبوت و نبی از هر ثابا آیت است و حسن و قمار
 انیت صلی الله علیه و سلم * چشمه * هر جا و جمال آبر
 ناز و دیگر است * هر نفس که بکمالی تر از دما و دیگر است *
 عجایب حسن را این سخن نیست در حیا ج * هر غمزه از چشم
 بر آواز دیگر است * و هو مبعوث الی كافة المخلوقین
 و صلی الله علیه و سلم * مبعوث است بکافه جن و انس
 و لهذا در رسولان الثقلین خوانند و آید جن بحضرت و بی
 ایمان آ و در آن ایشان و قرآن است بیند و بر قوم خود با
 برافتن و دعوت کردن مخصوص قرآن مجید است و نزد اکرم
 هم نبوت بجانب جن و انس مخصوص است حضرت است
 صلی الله علیه و سلم شریف جمال الدین سیوطی گفته که بتکلیف

نیست که جن مکلف اند و در اعمم ناعجزند و تکلیف نباشد مگر بسماع
 از پیغمبر یا از صادقی که از وی روایت کند با اتفاق بر آنکه
 از جنس جن پیغمبری مبعوث شده و در قرآن مجید قبل از جبرئیل
 میگذرد میگفتند انما سمعنا کتبا بانزال من بعد موسی یهدی
 الی الحق والی ضراط مستقیم ظاهر این آیهست که چنانکه آنست که
 ایشان مؤمن بشریعت موسی و مهدی یهدی است وی بود پس آنچه
 مخصوص با حضرت باشد آن بود که اینانی دیگر را در جنوت و
 خطاب بحن مشاqqه نموده چنانکه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 بلکه ایشان بسماع کتاب الهی و اطلاق بر احکام شریعت وی
 عمل می کرده باشند * قال الصیوطی هذا ما ذهب الیه
 الضحاک وهو الظاهر انتهی * و بقول شاذ از بعضی علما بحث
 و رسالت آنحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق
 وی مبعوث است بتمامه اجرای عالم و جمیع اقسام موجودات
 از جمادات و نباتات و حیوانات و مری و مکمل ذرایر موجودات
 و سایر مگوینا است و الاسلام اخبار و سجده اشجار
 بر وی و نباتات حیوانات بر رسالتش چیست غیر آنکه
 جن و انس را خون مرید و مختار از یزد و اندکتر و مصیبت از

ایشان سر بر دروازای انعام و ایمان و اطاعت
 نیاید چنانکه ارباب عالم و دلالت نفس قرآن * و ما ارسلناک
 الا رحمة للعالمین * همراست چه یادون درین صیغه بر
حقیقتش نیست چنانکه در رب العالمین * و معراجیه فی
الیقظة لشخصه الی السجاء ثم الی ما شاء الله تعالی حق *
 امتحان ایمان در تحدیق تنبیه معراج است که در ساعت
 لطیف و مداری تحسین شریف تا آسمان و عرش صلیب ملک مالای
 عرش تاحد لامکان آن حکایات و خصوصیات پد کور در احادیث صحیح
 واقع شد و تحقیق این است معرفت عالم آله و روحانیات شود
 که از مصیبت جهمت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب
 گشت و شهود اربابان کرده اند و ایمان است که بمبصر
 شدن این چیرلی و قوف بر حقیقت و کبیت ان و ردل
 شنند و تردد و حاکان بدان راه نیاید و اگر بر درک آن
 حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعی بخشند ان خود مالی دیگر
 است و اربابان درگاه اهل معرفت و مشرکان از
 طاعت بشریت دانند و عالم محبت و تسلیم و ایمان
 کجاست صف نمود و تکلف تا بل است اینها سخن شنیدن

شنیدن و ایمان آوردن توانان است ابو بکر رضی الله عنه
 مدین از آن روز لقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد و
 بی توقف و تامل ایمان آورد و چندین از سیدالایمان و وزیرین و
 واقعه در شکاف افتادند و بر ادا رتداد رفتند و ایمان آوردند
 وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه و طالب دلیل و نیز ازین
 باب بود اگر چه انوار معجزات و آیات مبایع بود وی بطالع
 پیش نیامد و توفی نمود چون آنحضرت * صلی الله علیه و سلم *
 از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی بر سیدند با بعضی
 اصحاب جواب یکسفت حقیقت داد و باد یگران سخن در
 پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن
 کرد و ازینجا معلوم میشود که هر کس قایل خطاب حقیقت
 و کشف اسرار نیست سخن یکی است و لیکن تفاوت است
 در لفظ و عبارت است و حق آنست که وی * صلی الله
 علیه و سلم * پروردگار خود را پنجم سردید جمه و صحابه بزرین اند
 و الادیان بنیده دل در جمیع احوال بود خصوصیت بکالت معراج
 ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر داشتن بدل است * و الله اعلم
 و امته خیر الامم * است محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم

بهترین امتهاست همچنانکه وی بهتر و بهتر و بیشتر از دست عدل و
 الله علیه و علیه هم اجمعین در قرآن مجید میفرماید * که قسم
 حیرانم آفریدم لِلنَّاسِ * و در حدیث آمده است که مدت عمر
 نقی شمس است زمان نفا اعمار امام سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب
 دارد و ماد خود آن ثوابتان بیشتر از ایشان دهند
 در قصه حال شمس است با یهود و نصاری که آن دارد که مردی
 سه اجیر گرفت یکی را بر همانی که از صبح تا نصف چهار که قیراطی
 نقی کرد و دیگر بر آن نصف چهار تا وقت عصر میفرماید
 قرار داد و دیگر بر آن وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد
 چون شام در آمد و وقت اجرت دادن شد بان دو ظایفه اول
 یکان یکان قیراطی داد و بان دیگر دو قیراط پس آن دو گروه
 بحث آمدند و نزاع کردند که آخر این تعادلت چیست مگر
 عمل ما بیشتر اجرت ما چرا کمتر گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار
 داد بودم و ادم ناقصی فصلی من است هر که خواهم مادم
 اول اشارت بحال یهود است و ثانی نصاری و ثالث تائید
 امت مرحومه و در نصایب و کثرت ثواب این امت
 مقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و بحقیقت آنچه

از حاد و معارف و حقائق و وقایع و عجایب و غرائب از
 افراد این امت بظهور آمده است از پنج امتی بظهور نیامده
 و هذا ظاهر * و شریعتی که اهل الشرایع و دینیه ناسخ الادیان
 * شریعت محمدی کامل تر و جامع تر شریعتهای ماضیه
 است و دین ناسخ جمیع ادیان است چون وی
 صلی الله علیه و سلم خاتم انبیاء آخر رساں بود لا جرم بعد از وی دینی
 ویشتر یعنی دیگر نباشد و گمان دیگر مترقب نبود * بعثت
 لا اتمم مکارم الاخلاق * اشارت بدانت شریعت موسی
 علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل انفس و
 تحريم طيبات و منع غنائم و تعجیل عقوبات ناظر در اوست
 و موسی علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و
 غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچکس را تاب نظر
 بر طاعت مبارک وی نبود و عیسی علیه السلام بنایت منظر
 لطف و رفیق و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل
 و احسان بود که اصلا در وی و بای و قتالی نبود و بلکه قتال
 بر ایشان حرام بود و کلامی از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش
 این است که هر که بر یک رخصاره تو طپا بزند تو رخصاره

دیگر پیش دی سر و هر که بگویشد حامد تو دشت زده تو رادی
 خود را بوی بخش و هر که مانویک نبیل سبجزر کند تا دو مثل مادی
 مرود و پشمر ما * صلی الله علیه و سلم * انتم مظاهر کمال و جامع
 صفت جمال و حال و لطف و هر بود هم قوت و صلاست و
 عدل دشت موسی عم داشت و هم لبس و لطف و لعل
 و رایت عیسوی فرموده است * انا الصخره القبول *
 و هر من بایشده و حده با شدم و در حین حده کشنده کمال صامت
 این است * ست * محمد * انما کبیر دل بری و حال بخش *
 تا ک آید آ این و حده و چو لب است * قوله تعالی * وَیَعْلَمُ
 لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْفَحْشَاءَ بِزِیَارَتِ مُحَمَّدٍ
 وَتَوْسَعِ طَرِیْقَتِ اوست و حقیقت حال بعد از تنوع سیر و شغل
 و سیرت احوال آن حضرت و وضع شرائع و احکام می *
 صلی الله علیه و سلم * منکاشف گردد و دالله انوار عینی و اصحابه
 حصار الامه * و اصحاب پشمر * رضوان الله علیه هم اجمعین
 فاصاتر و مهنر بهتر از مافی امت اند که ایشان را پروردگار تعالی
 برای صحت و نصرت و اعانت رسول خود برگزیده و احبتر
 نمود و تقویت این دین تویم و اقامت این امت عظمی

بایشان کرد و قال الله تعالی و کانوا احرق بهماء اهلهم و کان الله
 و کُلُّ شَیْءٍ عِلْمًا * چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان
 واقع شده است که بنظر در این جزم کرده شود که ایشان
 افضل و اکثر ثواب اند از سایر امت فرموده است که اگر
 یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه خدا اتفاق کند نه نیم
 پیمان نه جو که یکی از ایشان کند بر ابری نگیرد و حدیث بخیر القرون
 قرنی * نیز از دلائل این مدح است و غیر آن دلائل بسیار
 است و خود که ام دلیل واضح تر از این که بیواسطه جمال
 معظمی را * صلی الله علیه و سلم * دیده و با وی صحبت
 داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بیواسطه با مر
 هبی الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده
 و صحابی صومنی بود که آن حضرت را در حال ایمان دیده
 و از دیبا با ایمان رفته اگر چه خود یک نظر دیده باشد و بعضی
 شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی بان حضرت ممتد بود
 و در جهاد و غزوات در خدمت وی حاضر شده و اقل آن
 شش ماه داشته اند چه انرا که یک نظر دیده و یک ساعت در مجامع
 نبشته در عرف مصاحب نگویند و گویند خیریت و انضای بی

که مذکور شد مخصوصاً باین جماعت از اصحاب است نه عام و
مختار نزد جمهور آنست که این انقیابیت از آنکه بکنظر بر جمال
میدانی انداخته نیز شامل است و بحقیقت بکنظر بر جمال وی
دیدن و یک ساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی
شدن و چیزی نماید و کاری کشاید که دیگر از آنجا است
از بینات نه نماید و نکشاید و در انقیابیت اصحاب نیست
و جمیع است کسی که سخن کرد و ابو عمرو بن عبد البر است که از
پیشایرانهای حدیث است و وی بخوبی کرده که تواند بعد از ایشان
کسی نیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و بدیست * مثل
امتی که مثل البطر لایدر بحار له خیر ام اخیره * استلال
کرده و نیز در حدیث آمده که هر مبینند بار رسول الله هیچ یکی از ما که
ایمان بود آورده ایم و همراه تو جهاد کرد و بهتر باشد فرمود *
لنعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن ایمان آورند بهتر
از شما باشند و این مسعود رضی الله عنه فرموده است
که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است
ایمان قاضیتر از این نباشد که در غیبت بوی ایمان آرد
و بعضی مفسران * یومینون یا الغیث * را هم بدین معنی تفسیر

کند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که
 تمسک بدین سنت مثل گرفتن انکار سوزان باشد بدست
 هر که در آن زمان تمسک به سنت بود اجر وی مقدار اجر
 پنجاه کس باشد هر چند یار سول الله پنجاه کس از ایشان
 یار ما فرموده اند بلکه از شما و امثال این احادیث دیگر نیز
 آمده است و لیکن تحقیق و مختار ما نیست که جمیع علما بر آنند و
 مراد باین خبرست که پسیناثر اثبات کرده اند از درجه خاص
 است که ایمان بنییب باشد و لیکن فضل کل صحابه را است
 و فضل جزئی با فضل کل منافات ندارد و ما نا که خلافت ابن عبد البر
 در صحابه به معنی عام است که یک نظر در آن اکتفا کرده اند
 نه بمعنی خاص که صحابان و ائمه شیعان و ائمه اثنی عشرت اند
 و با وجود آن پنج فضلی و پنج مرتبه و پنج گرامتی بفضایست نظیر
 بر جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم نرسد اگر چه او یار الله
 را صحبت مزدنی با آنحضرت حاصل است و الله اعلم * و
 الله لما لا ربعة افضل الا صحاب * چهار یار با صفا که خانهای
 راستدین و جانشین مصطفی اند و صلی الله علیه و سلم و
 رضی الله عنهم قضا ترین اصحاب و نزدیک ترین احباب

ابی طالب و عباس این عهد المصطفی و دیگران از اصحاب مثل
 طلحه و زبیر و مقداد بن الاسود که از اعیان و اکابر صحابه بودند
 در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد از آن وقت
 دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد و بی
 در آمدند و میراد موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز خود
 طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این
 علی ابن ابی طالب است و من ماورایه بیعت خود را ام نمیکارم
 اختیار او بدست اوست و شمار اینرا اختیار بدست شماست
 اگر دیگر بر اعرسین اولی دانید و مضامحت بینید اول کسی که
 مادی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بود گشتند
 غیر ترا اولی ندانیم ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بر امر
 دین بایستش کرد دیگر که تواندنت پس اینراخت انشاست
 بامر امامت نماز کرد که انحضرت صلی الله علیه و سلم روز
 آخر از حیات او را فرمود جز آنکه ما را آن گران آمد که ما او را
 اهل بیت پیغمبر و ارباب مشاورت و اجتهاد بنامیم
 بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون میدانیم که اولی و
 احق با امامت توئی پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی

اللہ عنہم مادی ملایند بر رؤس اشهاد بیعت کردند و اجماع
 منع شد و تاخیر ایشان در بیعت بحقیقت تاوان و احتیاج و تخری
 صواب قارح در انقام و اجماع نباشد و بعضی گویند که بسبب
 تاخیر و عدم حضور علی مرتضیٰ کرم الله وجهه در وقت بیعت
 اشتغال بتجذیر و تکلیف ایشان حضرت بود و بعد از آن بسبب
 حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و جمیع
 قرآن مشغول شد و از اینها بعد از مدت توقف و تردد بهم
 گردید حتی که گفته اند که تا شش ماه بود بعد از فوت قاطب را بر
 رسی اللہ عنہا بیعت کرد و صحیح است که این قدر بود و در
 آخرها روزی از دیگر بود و اللہ اعلم و بالسماء علی مرتضیٰ دایم
 مطیع و سامع و ممثل امرا و بکر صدیق بود و در نماز فرس
 و جمع و عید ائمه ابوی میگردید و عروہ نئی حبیفه که سیلند کد اب
 در آن خاکست شد مادی بود و جاریه را از غنائم آن
 غزوه تسری برگرفت اگر عرا حکم امام حق نمی بود تعریف
 و در غنائم جابر نمی بود و هیچ عاقلی را دادر و که علی مرتضیٰ که
 شیر خدا و امام ادلیا و مرکر دایره حق بود و قرآن مادی بود
 و دی پا قرآن چنانچه در حدیث آمده است که * القرآن

مع علی و علی مع القرآن * مدت عمر در نماز و جمیع طاعات
 بدنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه داند که حق بجانب
 اوست و از رسول خدا نصی و در شان خود شنیده باشد بطاعت
 حق نه بر آید و سکوت و زرد مدت عمر خود زیون و اسیر
 اهل باطل و ارباب باطل بود و آخر با صوابیه که بناحق با وی در
 نزاع بود و بر اه خلاف وی میرفت چرا جنگ کرد و بخت
 بر آمد و از دی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سو گند
 بخم ای که پید اکنده نفس و رویانده و ائمه است که اگر پیغمبر خدا
 با من عهد کرده باشد و امری فرموده و بر من عزایم روی من نبود
 نگذارم ابن ابی قحافه را که بر ادنی پایه منبر مصطفی صلی الله
 علیه و سلم بر آید لیکن چون آنحضرت بنا و خود حضور من و
 معرفت موضع من ابویکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز
 کند و مرا بحال نزاع در آن نبود چون آنحضرت او را در امر
 دین با اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا و دلی باشد و شیعه گویند که
 این از جهت تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند
 اگر بنظر انصاف و در نگارند حسین عیب و صریح منقصت است
 یعنی طایفه مرتضی که طالب حق نکر و و بسکوت و زرد و بطاعت

حق را نخواست از آن بود که از اعدای ترسید تا در پراکنشند
و پراکشتن نکنند این چه سخن است به مثل علی مرتضی با آن
کمال ایمان و یقین که * لَوْ كَشَفَ الظُّلُمَاءُ اِزْدَدْتُ يَقِينًا *
از اینهمه برتر نباشد که خایفه بعد از سن توفی و این بشا رت
چیز این معنی ندارد که متکفل تمسک است و اجرای احکام دین
بعد از من تو خواهی بود و دیگری وی از مردم ترست و و اند که
اگر من طلب خلافت کنم گشته شوم دنیا بر ترقیه و خوف و در جانی
بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این چا
ند چنین است علی مرتضی با آن شجاعت و ضلالت و زوین
و توکل بر تکیه که وی داشت و قاطعه بنت رسول الله صلی
الله علیه و سلم * با آن عظمت و علو منصب زود وی
و حسن و همین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق نزد وی
و عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله با آن رفعت
مکمل تابع وی و زبیر بن عوف رسول با کمال شجاعت و شهامت
که داشت با وی و بنو اشیم با آن شوکت و عزت و شجاعت
برادران وی و دیگر ضعیف و زبونی چه معنی دارد و در ذابست
کرده اند که عباس در بدایت توفیق با حق گشت و دست بر آورده که

با تو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که حمیر رسول با این عمو وی
 بیعت کرد و هیچ کس را مجال خلافت با تو نماند و ابوسفیان
 اموی گفت چه شد شمار ای پسران عبد مناف که راضی
 شدید که شبی بر شما و الی گرو دار ذل بیعت من قریش
 اشارت به ابوبکر صدیق کرد که از نبی بنم بود اگر شهادت عمو
 کنید من پیاده و سوار چند آن جمع کنم که تمام وادی پر گردد و
 و ما از روزگار ایشان بر آرم پس علی مرتضی او را منع
 کرد و زجر فرمود که یاعد و اهل اسلام این چه سخن است
 که تو میگوئی میخواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقییه را بر
 منمیر این جائز میدانند بلکه واجب و میگویند که اظهار کفر
 از انبیا صلوٰۃ الله علیهم در مقام خوف و تقیه جائز
 باشد حتی که گویند که آن حضرت علی مرتضی را با ما بیعت
 در نفس خود تعیین کرده بود و لیکن مانع از اظهار خوف و تقیه
 شد هرگاه امثال این احتمالات شنیعه را در جناب رسید
 آل رسالت صلی الله علیه و سلم راه دهند دیگر کسی
 بایشان چه گوید ؟ قبحهم الله ما اجهلهم و افسد
 اعتقاد هم ؟ اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر ظهور حق کجا باشد

مستنکر از قوم نوح و مستردتر از مردود و ظالم تر از دروغ
 که خواهد بود ماد خود آن لوح و ابراهیم و موسی * علیهم السلام
 اظهار حق کردند و یکر تکیه چه می دارد پس ثابت شد
 که صحابه رسول * صلی الله علیه و سلم * همه اجماع کرده بر خلافت
 این مکر و سرچند صحابه بآنکه سایر طایفه محتوم از این امت مرحومه
 به دور از این اجماع کس حق باشد و ثابت بود به یقین اگر چه
 هر یک از افراد این بحکم * لکن محتمل یحطی و یصیب احتمال
 خطا دارد و یکی اجماع و اتفاق ایشان را حاصینی است
 که هر حق و صواب بود و احتمال خطا ندارد بحکم نفس قرآن
 * لَنْ يَكُونَ بِكَ شَهِيدًا عَلَى الْعَالَمِينَ * و قوله تعالى * و يَتَّبِعْ عِيسَى
 بِسَبِيلِ الْوَسِيلَةِ الْآيَةِ * و حدیث نوی * ان یجتمع امتی
 علی الصلوة * همه ایشان کتد و اتفاق نمایند حق بود و اگر
 ردای بودی که تمامه صحابه یا ما کثر ایشان در خلافت و
 اختیار بیعت ابو بکر عهد انرا خطا و فتنه و ارتکاب ظلم گردند
 و خلاف حکم پیغمبر و زیدند و حق عریض پوشیدند و اینه
 منحنی و نتائج آن در تمامه دین و امت سرابست می که در
 تاریخ طایفه و در هیچ کس به حق * ثوق باشد و اصول قرآن و تشریفات

باینسان ایشان ثابت شده است و ایشان خود بزرگوار
 فاسق و ظالم و فاجر و سائر حق بودند هیچ قبا حتی و شناختی
 بالاتر ازین نباشد لغو ذب الله من الجهالة والضلالة والغبنارة و امام
 فخر از وی در بعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است و
 گفته که بحکم قرآن مجید که فرموده است ^{وَهُوَ} لَا يَخْطِئُكُمْ ^{وَهُوَ} سَلِيمٌ ^{وَهُوَ} بَانَ وَ
 جموده و هم لایستعجزون * معلوم می شود که نمائنده ایمان
 حاکمتر از افاضی بود و هر چه با مودجهای دیگر گفت که در خانه های
 خود بخیزید تا لشکر ایمان بی شعور و نادانسته پایمال تان
 نکنند پسین نمایه تجویز نکرد که از جنودش ایمان که اصحاب پیغمبر اند
 پایمال گردان مودجهها و ظلم بر ایشان دید و دانسته بود که این
 ایشان یعنی را فضیلت میگویند که اصحاب سید المرسلین
 عمد احق علی را پایمال ساختند و ظلم ضریح بر اهل بیت پیغمبر
 کردند و این قدر دانسته اند که از صحابه رسول اتفاق بر ظلم
 درست نباشد و با الجملة هیچ دلیلی به تحقیق به از اجماع صحابه
 که جان و عقد دین و مالست بدست ایشان بود و احکام شریعت
 و سنت بایشان سپرد شده است نباشد هیچ الزامی قبولی تر
 از اطاعت و انقیاد علی بر رضی بواجب بود و از احکام دین و

دنیا نخواهد بود و بحقیقت امر و لیان که در فعل و کمال عالی مرتبتی است
 * کرم الله وجهه * برهان صحت حالات او بیکر مد یق
 است یعنی بان فعل و کمال و هدایت و حقانیت و تائید بدین
 متابعت او کرد و بادی بیعت نمود و بالاتر از این دلیل و برهان چه
 خواهد بود آفر همان چکا بست آمد که نقل کرده اند که از امیرالمومنین
 علی پر سیدند که سبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه
 منتظم و مانتسم و بی خلاف آمد و در عهد خلافت شما اینهمه بهرج
 و مرج بطهور و مسبد فرمود و ناصر و معین و مقوی و سدید ایشان
 ما بودیم و ما ضر و معین ما شما اید دیگر چه حال باشد و بحقیقت
 قطرت سلیمه میخول است بر قول آن که اجماع و اتفاق
 اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم جز مرصوات نبود
 و بر انکار آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و مادی
 انس و جان معوض بکاد و خائقی باشد از وی پسین ده و وارده اش
 از اصحاب بر هدایت و رحق بوده و راه راست یافته باشد
 و بیکر تمام اصحاب و پیروان او که مدت عمر در صحبت او بوده
 و ضابط و کمالیت اکثساب نموده بر ماطل و ظلم و ضلالت
 باشد ندیدند و بعد از وی در کاری که مدار اند نظام تمامه مهمام دین او

دین نیست بر آن بوده، همه خطا کرد و هر نظام در نهایت رفته آخر
 این منقبت بسید کائنات و دین اقوام وی سرایت می کند پس
 به یقین معلوم شد که خلافت ابوبکر صدیق صدق و صواب بوده
 نهایت تنزل و تساهل درین مقام آنست که فرقه زیدیه که
 که ایشان را ابدال فرقه شیعه می گویند بر آنند که خلافت بعد از
 پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * حق علی بود و یگین در نصب
 ابوبکر فصاحت بوزیر که تیغ علی مرتضی هنوز از خون دشمنان
 وین خشک نشده بود و نقاراد و عداوتها در دلها متمکن گشته
 اگر ویرا * کرم الله وجهه * خلیفه می ساختند شاید که باعث
 هرج و مرج و عدم انتظام مهام دین و ملت می شد و در نصب
 ابوبکر تسکین نافر دقت و فساد بود و مبنی و مدار این مذاهب
 بر انضمامیت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است
 و علمای سنت را در هر دو جاسخن است می گویند که واجب
 نیست که خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن
 او از قریش و عالم بحال و حرام و مصالح و مهام دین اسلام
 و ورع و عدالت و شهادت و کفایت و راهبیت ابراست
 و استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابوبکر

بـشهادت قتل امار و سیروی * رضی اللہ عنہ * مدعا طوع
 به است و بعضی علما اُبیات خلافت ابی بکر رضی عنہ را
 گویند که پیغمبر * صلی اللہ علیہ و سلم * تائیدش کرده است
 بر خلافت وی و مختار نزد اهل تحقیق آنست که در اینجانب
 یعنی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت * علی رضی اللہ عنہما
 نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعای
 نص بر مذهب خود کرده است و از انصوص خصم جواب داده
 زیرا که اگر نص بر خلافت علی می بود مخالفت باصحاب مران نص
 را و عقد اجتماع بر خلافت نص صورت نمی بست و سکوت دی کرم الله
 وجهه از اظهار آن نص و سکوت از حق و ترک طالب خلافت امکان
 نمیداشت چنانچه سابق تحریر یافت و اگر نص بر خلافت ابوبکر
 وجود میداشت تقاوت مباحرین و انصار که * منما امیر و
 منکم امیر * درست نبود و بدو بدل آخر اجابت نمی شد
 چنانچه در فیه نسب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند
 تواند که این تقاوت و مخالفت از برای تحقیق حجت و نصیبش
 نص بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان
 پس منزل ابوبکر از ان مقام و تخیروی علی را و سایر اصحاب را

در بیعت چه معنی دارد و چه در امر و اجابت منصوص تخییر و تواضع
 کتبایش ندارد و نیز نقل کرده اند که ابو بکر صدیق و حضرت عمر بن
 الخطاب و ابو عبیده بن الجراح که پیغمبر خدا را امین است
 خوانده است بگرفت و بانصار گفت که امامت حق قریش است
 و هر قریش کسی را نرسد که دعوی امامت کند شهادتین دو کس
 هر کرا خواهد اختیار کند اگر نصی درین باب از پیغمبر بودی
 اختیار غم و ابو عبیده در سبب نبودی پس حق آنست که
 نصب خلافت با جهاد کجگاه و اجماع ایشان بود و اجماع را
 سبندی باید و نص ثانی غیر قطعی در سند نیست آن کافی است چنانکه در
 علم اصول گفته مقرر شده است و دلایل جانین و نزاع و جدال و
 قبیل و قال ایشان در کتب مبدع و طائفر است و چون آن خارج
 از وضع رساله بود و ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تألیف
 کتابی دیگر افتاد و الله الموفق و چون خلافت ابو بکر باجماع
 ثابت و امثال امر او بر کافیه مسلمانان لازم گشت و وی
 در وقت رحلت خود تقوی بنی امیه را ترغیب کرد و او را جایزه
 ساخت و عهدنامه بنام او بنویشت و مردم را بمتابعت امر که در آن
 نامه است امر کرد و تمام صحابه با وی بیعت کردند و علی

مرتضی نپذیرفت نمود و فرمود: «یا یحیی بن علی» و آن کس
 حاضر خلافت عمر بنیز باجماع به ثبوت یافت و عمر و وقت
 شهادت خود امر خلافت را میان شش کس عثمان و علی مرتضی
 و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و
 الله عنهم پیشتر گذاشت و ایشان خود پس برای عبد الرحمن
 این هدیه کرد و دوی عثمان را اختیار کرد پس علی مرتضی و تمام
 صحابه با عثمان بیعت کردند و منتهای امر وی شدند و در ادغام
 دین و دنیا در امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان نیز باجماع
 ثبوت یافت و بعد از دوی علی مرتضی رضی خود مدعی بود و اکتل
 و انسل اهل رمار خود بود پس وی کرم الله وجهه باجماع
 اهل حق و محقه خلیفه برحق و امام مطلق شد و تراعی و رعایای که از
 مخالفان در زمان خلافت وی بودند آمدند و استخفاف خلافت
 و حق امامت بود بلکه منتهای آن یعنی و خروج و خطا در اجتهاد
 که تعجیل مدق و بت قتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه
 اقتضای ناغای از بیع متربیب یافت است یعنی انسل
 اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از انصاف
 اکثریت ثواب است عبد الله تعالی و تحریرش چنانکه بعضی

ملا کرده اند انست که قول ما قائلان قاضیتر است از غیر خود
 زیاد است و در حجتان آن فلان را طایفه نسبت بآن غیر و این را حجتان
 تواند که جمیع وجه در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور
 کنند و موازنه نمایند آن فلان را حج آید و کامل بود یا در مجموع
 فضایلست و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود که
 در مفضل صفتی از صفات کمال باشد که بر فاضل نبود و تواند
 که آن را حجتان از وجهی خاص در صفتی مخصوص بود و محل خلاف
 در بین مسأله از حجتان باین وجه خاص است یعنی کثرت
 ثواب عند الله بود و وجه دیگر مثل زیادت علم و شرف نسبت
 و تقویت مائتات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن
 اند آنچه عقلا ابرار در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جوهر
 نفس و لازم دمی بود و این منافات ندارد بر حجتان آن غیر
 در اخاد فضائل دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع
 و اسباب کثرت ثواب ماثور و فضائل بود که منافع و نایج آن
 بدین احوال را جمع و متعدی گردد و مثل سببیت ایمان و نصرت
 دین و تقویت ایمان و امداد به ایمان و کثرت خیرات و
 صیوات و مبرات و هدایت ناص و امثال آن و میگویند که این

صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چنانکه کتب جبر معلوم
 شده است که وی رضی الله عنه از آنکه که ایسان آورد
 کار وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر
 و سعد بن ابی وقاص و عثمان ابن مظعون که از اکابر صحابه و
 رؤسای مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دالحم در
 دفع سنازعت کفار و اعلائی اعلام دین بود چه در حالت حیات
 اخلاص و چه بعد از ممات وی صلی الله علیه و سلم در معراج بخاری
 آورده است که وی رضی الله عنه در مبادی ایام نبوت که
 اظهار شعاثر دین و شسرائع کسب را بجال نبود و سجدی
 بر در خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میکرد و قرآن میخواند
 و ناد اطفال و جوانان قریش گرد می آمدند و قرآن
 می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع در تقریر آن کنیم و
 هر چه از اقوال علما در آنجا آمده است نقل نمایم بدانکه جمیع
 اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و بر وی
 از امام مالک و غیر وی توقف است میان عثمان و طلحه رضی الله
 عنه و سایر مالک رج بر سیدند که افضل است بعد از پیغمبر
 کبیر است گفت ابوبکر هم هر گشتند علی و عثمان را چه گوئی گفت

مقدمه میان دین از آنها که مادر یافته ایم هیچ یکی را نیافته ایم که
تذییل یکی بر دیگری میگردانند و ازین دو وجهی امام الحرمین
نیز توفیق است میان این دو و مقبول از ابو بکر بن خزیمه
تذییل علی مرتضی است بر عثمان و در خواهر الاصول می گوید
که مقبول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مختار ابن
خریمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابوعمر بن الصلاح نیز
ذکور است که در مذاهب اهل کوفه تقدیم علی است بر
عثمان و سبب آن ثوری نیز بهمین قائل است و از علمای حدیث
آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحاق ابن خزیمه
است و امام محی الدین نوادی در شرح صحیح مسلم میگوید
که بعضی اهل سنت و جماعت از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان
رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است بر علی
و هم امام نووی رحمه الله علیه در اصول حدیث میگوید که
افضل اصحاب علی الاطلاق ابو بکر است بعد از ان عمر باجماع
اهل سنت و خطابی که از علمای سنت است از اهل کوفه
تقدیم علی بر عثمان نقل کرده ابو بکر بن خزیمه نیز بر آن زفته
است و خطابی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از

معاف بقتله بسم علی و عثمان گرفته اند و سببان نوری از ایشان است
 و بعضی گفته اند که وی در آخر از ان رجوع کرده است و الله اعلم
 بهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که
 هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابو بکر و عمر و تفضیل ایشانشان
 اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست در علی و عثمان است و ما لمجموعه
 قرار داد و در شاخ اهل سنت بر آن است که در تفضیل ابو بکر
 و عمر بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان خلافت نبوت
 و لیکن بعضی از فقهای محدثین در شرح تفسیر اُمّ الیه نقل کرده اند
 که انضامیت حقایق اربعه مخصوص است بنوعی ای و اولاد پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم * و ابن عبد البر که از مشایخ علماء حدیث
 است در استنباط ذکر می کند که سلف اختلاف کرده اند
 در تفضیل ابو بکر و علی می گوید که مروی از سامان و ابو ذر و مقداد
 و حنابل و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی
 مرقض اولی اکبری است که اسلام آورده و لیکن از حدیث
 خود ابو طالب کتمان نموده و گفته که این جماعه از صحابه علی
 و افضیل و هند بر سر که خیر او است این کلام اس حد البر است
 و لیکن می گویند که این مقابله از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست

نیست زیرا که روایت شاذه که مخالف قول جمهور است معتبر نباشد و جمهور را نه درین باب اجماع نقل می کنند و بر تقدیر تسلیم این روایت وی از ان جماعت اصحاب که تفخیل علی مرتضی نقل کرده و امثال آن روایت چنانچه خطابی از بعضی مشائخ حدیث نقل می کند که می گفتند * ابریکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر * و امام تاج الدین سبکی که از اعظم علمای شافعیه است در طبقات کبریا از بعضی متاخرین نقل کرده است که ایشان تفخیل ختین می کنند از جهت ثبوت جریت بایضه رسول الله * صلی الله علیه و سلم * و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب خصائص از امام غایم الدین عراقی نقل کرده است که قاضی و برادر وی ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلفای اربعه و از امام مالک آورده اند که گفت * ما افضل علی بضوئه من النبی صلی الله علیه و سلم احدا * فرمود من هیچ یکی را بر آنکه جگر پاره روح است تفخیل نه نهم این تفخیل نسبت بدیگر نیست نه بایشان می گویند که این همه روایات ضرر بمقصود ندارند و منافعی در جای مایه چنانچه تحریر کرده اند اثبات افضلیت بوجه خاص است و آن بر مضمون است

و وجه دیگر منافات ندارد این سبایل که ذکر کرده شد راجع
 بکثرت نوا و نفع اهل اسلام نیست بلکه مرید ششمر ف
 سب ذکر است تا هر ذات است چه شک است که در
 ادله، سیمسر * صلی الله علیه و سلم * که اعزای او به ششمری
 و ششانی است که روایت شیخین نیست بپنجکس را در احکا
 دیمجال توقف و انکار نخواهد بود و ما خود این نوا و ششمر اکسر
 و نفع ایشان در اسلام و اهل آل اعظم را در است تا که
 قول خطائی که بعضی مشایخ خود نقل کرده است بیک در توان یافت
 که چه مقصود دارد و خبر است چاست و انصابت که یا م
 است که گفته است که * او مکر حیر من علمی و قلبی افضل
 من امی مکر * اگر مراد جبریت او مکر او و جبریت است
 و انصابت علی او وجه دیگر پس این سخن است سرون
 او را اثر خلاف و خارج از محل نزاع. اگر مراد از جبریت کثرت
 نوا است * از انصابت وجه دیگر مثل شرف ذات و کرامت
 است و امثال این پس منافات متصور ندارد اگر عرض
 دیگر و مرادی دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال
 چیست * و الله اعلم اکون سخن در این ماده که سبانه ترتیب

از قیاس و یقینی است که بر آن قاطع بر آن گذشته چنانچه
 ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن امارات و قرائن
 است که بر حجتان و اولویت رساند بعضی بر آنند که قطعی است
 و مختار و از اکثر محققین است که ظنی است امام الحرمین
 را از شاد بعد اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگوید
 اکنون چه میگویند بعضی از صحابه را تفصیل میدهد بعضی دیگر
 یا از مسئله تفصیل و تفصیل آن ساکویت و اعراض میکنند
 جوابش میگوید که بنای مسئله تفصیل بر آنست که امامت
 منقول با وجود قاضی جائز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت
 بر آنند که امام افضل باید لیکن اگر نصب وی موجب سوران
 هرج و مرج و ایجاب فتنه و فساد گردد و نصب منقول بر
 تقدیر اهل بیت و استحقاق او امامت را با استجماع صفات
 و شرائط آن از قریشیت و عالم بحال و حرام و مباح
 میباید و دین اسلام و درع و حرالت و شهادت و کفایت جائز
 باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل
 قطعی نیست و جز اخبار احاد که در غیر این ابامست کبری که سخن
 مادر آنست یعنی امامت نماز که امامت صغیر است گویند و او

شده است نیست مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 یومکم اقرأکم یعنی باید که امام در بار کسی شود که قرآن
 خوانده و تر و تعلم فقه دانسته و تر باشد و این خود تقطع نمی برساند
 پس صحیح آنست که در امامت و خلافت افضلیت مشروط
 نیست پس امامت و لیل افضلیت نتواند بود و مردود ما ذیلین
 دیگر است که قاطع بود و دلالت کند بر تحصیل نفسی ائمه
 بر نفس به عقل را باید که حقیقت آن را با نیست و
 احادیثی که در مسائل ایشان وارد و پیادته معارض ادب
 هر توقف و سکوت سببی نباشد و لیکس غالب بر طس جمعی است
 که او مکرر اسلی جلاله آن است بعد از رسول * صلی الله علیه و سلم
 بعد از وی عمر و طلح و زکریا و عثمان متعارض است و میگوید
 که از علی مرتضی غیر رواست کرده اند که فرموده است بهترین
 مردم بعد از رسول جلیه السلام ابو بکر و عمر است و در این
 خدا ما تراست مانکه بهتر است این ترجمه کلام امام الحسن مجتبی
 است در ارشاد و می گوید که این قولی است که ما برای خود
 اختیار کرده ایم و از راه تقلید مجتبی نموده بر حق و اسحق
 رفته ایم انستنی و مصی ارفقه های محمدنیز از اهل مدینه در تخریم

فقیه امامیه نقل می کند که شیخ احمد زر روقی که از اعاظم علما و
 فقهاء و مشائخ منسوب است در شرح عقیده حجت الاسلام
 می گوید که ظاهر اذعان است در آنکه این تفضیل قطعی است
 باطن میل اشعری بادل است و مختار باقلانی مانی و نیز این
 تفضیل در ظاهر و باطن است متبادر ظاهر فقط اینجا پذیرد و قبول
 است اشتهی و قاضی عقیده در موافقت بعد از ایزاد تفضیل فضائل
 علی مرتضی که شیعه بدان استدلال بر افضلیت وی * کرم الله
 وجهه کرده اند و جواب از آن بجهل افضلیت بر کثرت ثواب
 می گوید بدانکه مسئله افضلیت از آن قبیل است که در وی
 جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت
 بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست
 و مستند آن جز نقل تواند بود و این مسئله نیست که متعلق
 بهل باشد تا بمجروحین و بر آن باب اکتفا تواند کرد بلکه این
 مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در وی جزم
 و یقین است خصوص مذکوره از طرفین با وجود تعارض دلالت
 آنها قطعی نه و نهایت آنکه دلالت آنها بر اختصاص اسباب
 کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب

زیادت ثواب قطعا نبود و چه امر و ثواب بفضل خداست و
 واجب است به هیچ نه وی سبحانه تعالی اگر خواهد غیر مطیع را
 ثواب دهد که مطایع را ندهد چنانچه ماست و در بیان عقائد معلوم شد
 و ثبوت امامت اگر چه قطعی است و لکن از اینجا قطع
 پانفصیلت لازم نیاید الاغالب فتن چه امامت مفضول با وجود
 قاضی نژداهل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن
 قطعی نیست لکن ما مشائخ صاف را چنان بافتیم که میگویند
 افضل ابو بکر است ثم هر ششم عثمان ثم علی و حسن غن مابر
 ایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی
 بر آن نمی داشتند حکم بدان نمی کرد و ندو اتفاق بر آن نمی نمودند
 و مادرین مسئله اتباع ایشان میبگیریم و بر او قنای ایشان
 میروسیم و تحقیقت امر را بعالم الهی تفویض مینماییم و آمدی که
 از اعظم علمای اصول فقه و کلام است میگویند که مراد بتنبیل
 اختصاص یکی از دو شخص افتد بفشای و مفتی که در دیگری نباشد
 خواه اصل نفیست و صفت چنانکه عالم قاضی است از
 جاهل بصفت عالم که در وی موجود است و در جاهل نه و خواه
 نه چنانکه و کمال آن نفیست و اصل نفیست بیشتر که بود

چنانکه یکی را عالم گویند از دیگری که صفت عالم در وی زیادت
 و کمائی دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل عالم در هر دو مشترک
 است و باین معنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد و هر فضائی که در
 یکی از ایشان اثبات کند دیگری شریک در آن باشد اگر
 شریک نباشد فضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابل آن افتد و
 بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت بجهت زیادت
 شرف و فصاحت را هیچ ترا از صد فضیلت آید چنانچه یک
 گوهر بقیمت زیاده تر از صد هزار درهم بود پس تواند که
 صاحب آن فضیلت را نزد الله تعالی ابروی و ثوابی بود که
 از باب فضائل کثرت را نبود پس جزم با فضیلت بمعنی کثرت
 ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام موافق و شرح
 اوست استی و مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نشیه
 نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما ساعت را
 بر این یافتیم و ظاهر آنست که ایشانرا اگر دلیلی بر آن نمی بود
 حکم بد آن نمی کردند و ما خود دلائل جا بنین به امتیاز و فضیلت
 و این مسئله را از آن نیافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد
 و توقف در وی محال به چیزی از واجبات گذرد و اینست

و جریبان کلام محقق دوانی در شرح عقائد عصفیه نیز برین
نهج است و شیخ این جبرمکی در مواضعی مخرجه که در روشیجه یاد که
وجود داشت طرق کرده و داد نشد و تعنت داده است
می گوید که ابو الحسن است عمری تصریح بد آن کرده که تفضیل
ابو بکر بر سائر صحابه قطعی است و قاضی ابو بکر باقلانی می گوید
که ظنی است و مختار امام الحرمین و ارشاد نیز همین است
و صاحب مقدم در شرح صحیح میباید نیز جرمم. بظنیت آن کرده
و ابن عبد البر در استیعاب از حدیث الرزاق نقل کرده است
که مهر گفته است که اگر مردی عمر افضل از ابو بکر
است منبش نمیکنم و اگر علی را قاضیتر از ابو بکر و عمر گوید
نیز مادی در شق نکنم و اگر تفضیل شیخین معترفند و با ایشان
محبت دارد و داد مدح و ثنای ایشان بدانچه ایشان اهل
و مستحق آنند دهد پس عبد الرزاق می گوید که این صحیح
از مهر بکیح نقل کرده ام و او را نیز خوش آمد و تحسین کرد
شیخ این جبرمکی می گوید که ما محظ و مبنای این جرمم منع و درستی
چیز آن نیست که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که
ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسیکه دعوی اجماع نکند و گوش

گوشت بر دایات شاذه که جانیست خلاف نقل کرده شده پند
 ظاهر است ولیکن بر تقدیر و غوی اجماع بر افضلیت مذکور
 چنانچه را حیح و مختار هم نیست حکم بطیبت ان درست نباشد
 به اجماع از دلائل قطعیه است چوایش از نیست که
 در جام اصول فقه مقرر و مبهرین شده است که اجماع دلیل
 قطعی است ولیکن نه به جمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن
 قسم است که در اینجا خلاف اصلاً نبوده و آنکه در وی خلافتی بود
 اگر چه باشد از نادیده باشد منطقی بود و از قطعیت بر آید هر چند آن
 خلافت بجهت شد و دوز و در شش معتد به نبوده و از اجماع
 اجماع نباید ولیکن در اینجا خط در وی از مرتبه قطعیست بی تأسیری
 نبوده و آنکه اجماع که در اینجا است بر همین افضلیت ظنی است
 و اهل اجماع سیر قطع بدان نگردیده اند چنانچه از عبارات
 ائم و اشارات ایشان مفهوم می گردد پس صحت ظنیست
 درین مسئله قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع
 و مستندش بجزان نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد
 که خلافست بدین ترتیب است ظاهراً است که فضیلت
 نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب

امام مجتهد باقر و ابیست میباید که حلی مرتضی مرتضی الحسینی را که
 بر دای پیچیده و ادناده بود نگذشت و نایستاد و فرمود ای پیچکوس را
 نکام محبوب تر نزد من که پروردگار تعالی را بنامه اعمال دی
 ملاقات کنم الا این مرد پیچیده بردار و دار قطنی را بایست
 میباید که ابو حنیفه که حلی مرتضی را ایصال اہت اعتقاد میکرد
 چہا حق را در باوشت کہ محالقت دی میبکنند پس بمخالفت ایشان
 بسخت مجتهدان شد و پیشتر حضرت امیر وقت بس
 آن حضرت دست است او را اگر فتنه بخانه و در و در سپید
 یا ای حنیفه بسخت حری و د لگیری بود چنانست ای حقیقت خان
 را در حوض مکر و فرمود یا ای حنیفه خیرا هم ترا کہ بهتر است این اہت کہ است
 گفت بگو فرمود بهترین این است ابو بکر است ثم عمر پس
 ابو حنیفه گفت عہد کردم خدای را کہ این حدیث را پوشیدہ ندارم
 کہ از حضرت مرتضی بمشاهده شنیدم و ہم لذابی حنیفه روایت
 کردہ اند کہ گفت شنیدم حلی مرتضی رض را کہ بالای میسر
 بود میگفت بهترین اہت بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 ابو بکر است ثم عمر و امثال این اختیار و اہت را در رعایت شیوع
 و استہار آمدہ ہایکہ بسرتہا تر رسیدہ است و شیعہ گوید

که این و هر چه ازین باب از اینمه اهل بیت آمده است از
جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابو بکر و عمر را که گفته اند از
جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر این چنین
اظهار نمایند دیگر ایشان را جای همانند و سلامت از حال ایشان
بر خیزد و صمیم قلب و مکیون ضمیر ایشان بر خلاف آن بیاد و
این سخن در قایت بعد از کاکت است و ازینجه لازم آید که علی
هر کسی که شیر خدا و امر کثره اثره حق بود چنان و ذلیل و مقهور و مغلوب
باشد و از اظهار حق و لزوم باطن عاجز و خائف است * الله لقیب او
و لا یخافون المؤمنة لا یهم صفت او و علی مع القرآن و القرآن
مع علی * منقید او دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود
و بشهرت رسیده و اتقوا اثر آمده است که وی کرام الله وجهه
در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالاة
نداشت و از ایام شافعی رضی الله عنه پرسیدند که
علت نفرت خالق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه باشد
گفت آنکه وی در اظهار حق بروی هیچکس نمیدید و از هیچ
اجدی مبالاة نداشت و بداهت نمی گرد و شافعی گفت
نیز که وی زاهد بود و زاهد را بدیاد اهل ان مبالاتی نیاست

و عالم بود و عالم را مد است نبود و شجاع بود و شجاع را تم من
 از کس نبود و شریف بود و شریف را هر دای کس
 نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر او ان خلافت
 صورت ایمان را در دوی کرم الله وجهه در خلوت ما خاص
 اصحاب و اتباع خود میگفت و در زمان خلافت و عبادت شوکت
 و بنیاد امر بر پالای منبر بر سر ملا می فرمود و این ما تقیه جمع نشود و از
 امام محمد ماقدری صلی الله علیه و آله و عین ابائله و اولاده الکرام
 پرسیدند که ابو بکر و عمر را چه میگوئی فرمود سخت دوست دارم من
 ایشان را گفته مردم جهان کیان بر ندید که تواینها را از روی
 خوف و تقیه میگوئی و متقدم باطن تو خلافت این است فرمود که
 خوف از احیاء باشد نه از ایوات بعد از ان بدست و نکو هوش
 پیشام من عید الهاکس مروان در آمد که امیر وقت و سلطان
 عهد بود یعنی اگر ما را در مدح و تنای ابو بکر خوف و تقیه در
 نظر باشد چرا بدست و تقیه بحال پیشام من عید الهاکس کنیم که
 بالفعل ابر سبطت و حکومت بدست تصرف و اختیار
 اوست و هر گاه که حال امام محمد ماقدری صلی الله علیه و آله و ع
 این بود حال دوی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت

و شدت باس و کثرت عدالت کل الکل است قیاس توان کرد
 و اگر خوف و قیقه بودی با منادی و بنی مروان که میان قریش و را
 با حمایت و اسلام در نهایت کثرت و شدت بودند
 با بنات و خوارج میکرد و انجا خود داد ضرب و قتال و اظهار حق
 و تأیید دین برو. حمی نمود که بالاتر از ان مقصود نباشید و این نبود
 مگر از جهت آنکه تا امر دین از دایره حق و اعدال خارج نیلاند
 و وی کرم الله وجهه ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغییر
 یافت و کار دین بدست بیگم زد و ابطال را و اوجبه
 دید و بسا بودی که بعضی از شیعه خود را بر حجت علوی و اقرار باط
 و تقریبات دین شان اخراج می کرد و تا عبد الله بن سبا را این
 فرستاد و شرط کرد که ذی کربا و ی در یک شهر ساکن است نمایند
 و این شباهت بودی بود که بر دست و می اظهار اسلام نکرد و بسبب
 حکایت می کرد و نیز از طائفه از روافض بود که در ایشان اعلی
 مرتضی اعلی التوهمیت می کردند و او را خیمائی می پرستیدند
 و کرم الله وجهه ایشان را از پیشش خود برانید و بر آن
 داد و اخراج کرد و چندین خطبته و افصول را از علی مرتضی در
 مدح و ثنای ابوبکر و عمر نقاش کرده اند که بعد از اظهار خبر این طایفه

را مجال دم زدن نمود و اگر علمای سنت و جماعت در افضالیت
 ابوبکر و عمر مانده در قطعیت آن بهمان اکتفا نمایند و استدلالات
 کتبه کافیه و وافیه بود و از حسن ادائی که بعضی از اهل تشیع که
 از جاده انصاف و اعتدال میروند نبوده اند کرده اند است
 که عبدالمزلق که از اهل روایت و مشاییر علمای حدیث است
 گفته است که من قنطاریان شیخین می کنم محبت تقییل علی
 ایشان را و اگر علی تقییل بشن بر خود می کرد من نیز نمیکردم
 گمانی عظیم ترازیس نمود که من علی را از دست دبارم و مخالفت
 وی کم این تمام ترجمه کلام شیخ این حجر بود اگر مدیده انصاف
 نمکرد و آنکه که در هیچ کتابی سخن باین تفصیل کمتر از کور شده
 باشد و الله اعلم بالصواب * فبقی العشرة النبوية بعد از
 خلفای اربعه و سلسله باقی عشره را است و عشره و مشهوره نام این ده
 صحابی است که پیغمبر خدا * علی الله علیه و سلم * ایشان را
 بشارت به بهشت داده و فرموده * ادور بکرم فی الجنة و
 عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة
 فی الجنة و زبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی
 الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و عید بن زید فی

زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة * و این
 ده تن خیار است و افاضل صحابه و اکابر قریش و قد و مهاجرین
 و اقرار ب مصطفی اند صلی الله علیه و سلم مر ایشان را هو ابق
 و ما در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی بودن
 ایشان قطعی است و لیکن این قطعیت مخصوص بایشان نیست
 بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه
 و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و جبریل و عمار بن یاسر
 مثله برض و شهرت این ده باین لقب: بجهت وقوع بشارت
 ایشان است و حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقائد
 بجهت اهتمام بشان ایشان است و در نزد سب اهل
 زیخ که در شان این اکابر تقصیر کنند و بر او ادب روند و عوام
 خلق بندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بندان مخصوص
 باین عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح
 است و بعضی از طالب طمان عربیت خوان که نیم کامی از
 از جهله عوام فراتر اند گویند که دیگران را نیز بشارت
 است و لیکن بشارت این عشره قطعی است و از آن
 دیگران فانی و غیر بالغ بر حد بشارت این عشره در وقت

و شهرت و توان و منشای این زعمم عدم مانع احاد و یثد
تقصیر در خدمت این عالم شریف است بجا و زائد عمهم
و ما این بحث را هم درین رود و محاور کتابی مستعمل
به * تحقیق الاشارات فی تعمیم البشارة * به تمصیل و تحقیق
بیان نموده اسامی اهل بشارت را از آنجودر کتب احادیث
و در نظر آورده ذکر کرده ایم و حق آنست که بشارت خلفای
اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور
است و اصل محمد توانر معنوی و بشارت باقی عشره نیز بعد
شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر اماناد با تفاوت مراتب این
و حکم در غیر مشرین آن است که گویند مومنان از اهل جنت
اند و کافران از اهل ناری عرم و قطع در خصوص کسی بحجت
یا نثار و تمام تحقیق آن را کتاب مذکور باید جست * و ما الله
الغوفیق * ماهر بدر * بعد از عشره مشرعه و میلست مرا اهل واقع بدر
را است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور
عزیزت اسام و ابجا و حد و پروردگار عر اسعه بر رسول مختار
خود کرده بود کشته و اهدای دین از منادید قریش مثل
حیبه و شیبیه و ابوجهل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم

اجماعین * در آن غزوہ بحکمینم رفتہ و پنج ہزار ملائکہ مدعو مبین
 بنصرت موسمان و در آنجا غزا کردہ و عشرہ مبشرہ ہم از اہل
 بدر اند الا حسان رضی اللہ عنہ کہ بہت تمربض و قیہ بہت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ مطہرہ ماندہ بود و آنحضرت
 او را نیز از اہل بدر شمرده در قسمت غنائم ان شریک ساخت
 اہل بدر سیدہ و سیزدہ تن اند و ہمہ اہل بہشت اند
 "طعمہ در شان ایشان واقع شدہ است کہ * ان اللہ قد اطلع
 علیہم اہل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت انکم * و در
 جای دیگر فرمودہ * لن یدخل اللہ النار رجل شہد بدر و السجدة
 و ذرہ بہشت آیدہ است کہ آن ملائکہ کہ در غزوہ بدر حاضر
 بودند فضل و عزتی در درگاہ خداوندی دارند کہ دیگران را
 نیست * فاحد * ہمہ از اہل بدر فضیلت مراہل غزوہ احد
 را است کہ در حال چہارم واقع شدہ و ابتلائی و شدتی باہل
 اسلام و سیدہ و دندان مبارک محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 در آنجا مجروح شد و خیال نکنند کہ دندان مبارک شریف بہ تمام
 از پنج براندہ و افتاب و بویہ بود نہ بلکہ گوشہ دندان و پارہ از وی شکستہ
 بود و سید الشہداء امیر مومنین عبدالمطلب از شہداء ای احد است

و گفتادش از صحابه که ام در اینجا بشرکت شما دست رسیده اند
و عشره مبشره نیز داخل اهل اهل اند و هر گروه مشرکان و هر گروه
احد ابوسفیان اموی بود که بعد از نزول او در سوگنده خوب و جماع
زن و ادیان بدن بر خود عظام ساخته بود تا انتقام خود را از سید المرسلین
* صلی الله علیه و سلم * و اصحاب وی بگیرد و اسام نام ابوسفیان
و معاویه بن ابی صفیان بقبولی مشهور در عام فتح مکه است
* فاهل بیعة الرضوان * یعنی رضوان نام آن بیعت
است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه * رسول الله صلی الله علیه و سلم *
و سلم * بودند چنانچه در قرآن مجید میفرماید * لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ
عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَسَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ * و در حدیث
آمده است که * لا یدخل النار احدی با یعضی تحت الشجرة
ایشان نیز هشتبانه قطعی و این ترتیب مذکور در انصاریست
مجمع علیه است که ابو منصور نیمه قتل کرده و بعد ازین مذکورین
ما از صحابه نیز بحسب فضائل و ماری که ایشان راست در
درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از علما تصریحی بدان
منظور نمیگردد * و الله اعلم * و بعد از مجایبه فضل و کرامت معلم
و تقوی است که * اُنْ اَکْرَمَکُمْ هُنْدُ اللَّهِ تَقِیْکُمْ وَ بَعْدُ رَاوِلَا وَ اصْحَابُ

را نیز به ترتیب فضل آبا اَبات فضیلت کنند الا ولاد فاطمه که
از امر فاطمه اند * رَضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین
وفاطمه سیدة النساء اهل الجنة والحسن والحسين سید
شباب اهل الجنة * ما این سید را علامه در عقائد ذکر کردیم
از جهت قطعیت وی بر رِغم این نادانان که قطعیت
ایشان را مستبعد را مخصوص بشاره بشاره دارند و همچنین که علامه
بر رِغم رَفْضِ اِهتمام ایشان حشوه کرده بیه تخصیص ذکر کرده اند اگر
چیز بر رِغم ناصبیه اِهتمام بذكر این سید تنبیه که ذکر فضائل اهل بیت
نبوت کنند نیز مناصب باشد و این حدیث دلالت دارد
بر فضل فاطمه زهرا رض بر تمامه نِسای مومنان که عنوان نِسای
اهل الجنة شامل ایشان است حتی از مریم نسبت عمران و عایشه و
حدیث دیگر * کذا ذکره العسکری * و در بعضی احادیث تفضیل فاطمه
زهرا مطاق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن
و در بعضی احادیث مریم را رَضی اللہ عنہا از عموم نسا که
زهرا را رَضی اللہ عنہا بر ایشان تفضیل داده است استثناء
کرده و این احتمال مساوی است و عکس نیز دارد و در جای
دیگر فرموده که افضل نسا فاطمه و عایشه و مریم و

آسبیده است و ظاهر این حدیث مساد است با توقف است
 و در حدیث دیگر آمده است که فاطمه درین امت مثلن مریم
 است در قوم خود یعنی فاضلتر از چرخود و تواند که اختلاف
 این اجزاء محبت تدرج اطلاع انحضرت بود صلی الله علیه و سلم
 در نسبت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر موم فصل قوی
 در تمام نسای عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علما حائشه
 فصل نهند بر فاطمه از بهشت انکه وی با پیغمبر در بهشت
 باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اثریت
 باشد از مقام علی و یکس در احادیث واقع شده است که با فاطمه
 خطاب کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مکان و
 یک مقام خواهیم بود و نیز میگوید که حائشه مجتهد بود و در زمان
 حلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد می کرد و گویند که حائشه بعد
 از خدیجه افضل نسای عالم است و بیو طی و در فتادی می
 گوید در نیکاسه مذکور است اصح مذاهب انکه فاطمه
 رصبی الله عنهما افضل است از حائشه و بعضی بمسادات یافته
 و بعضی در توقف مانده و بسیاری از علما حنیفیه و بعضی از
 شافعیه بتوقف مائل اند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت

* فاطمة بضعة من النبي * فاطمه بگرم باره پیغمبر است *
 و لا افضل علی بضعة من النبي احدا * من بر بگرم باره پیغمبر
 هیچکس را فضیلت نه نهیم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار
 ماودین است ان است که فاطمه افضل است و بعد از وی
 مادرش خدیجه بعد از ان عایشه رضی الله عنهن اجمعین
 و پیغمبر میگوید که افضل نسایم و فاطمه است و افضل
 امهات المومنین خدیجه و عایشه است و در خصائص خیضری
 حکایت کرده است که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و جماعه
 از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی
 احادیث آمده است که افضل و اکمل نسای عالم مریم
 بنت عمران و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و سلم و آسیه
 امراة فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ آسیه
 امراة فرعون بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی
 می فرماید که در اینجا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا از
 عایشه ضد بقه رضی الله عنهم و مرا و به نادر حدیث
 * فضل عائشة علی النساء کفضل الشریط علی غیره من
 الطعام * که دلیل افضلیت عایشه است غیر نسای اربعه

مذکور باشد * جمعی این ادله را انتهى قال العبد الضعیف
اصلاح الله حاله که حق آن بیناید که وجوه نفیست مختلف است
و لیکن از احادیث چنان معلوم می شود که قاضی صاحب اولاد
بود نزد آنحضرت و بعد از جدیده عایشه احب از و ارج و گزند
وجوه نفیست و محبت مختلف دارند مثل کل شود باینکه در بعضی

احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از حضرت
زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم عایشه بودند و از مردان
پدرش و جای دیگر آمده که محبوب ترین نسبا قاضی و محبوب ترین
مردان حلی بود باینکه بعضی از ما گفته اند اگر چه سخنش اتمست
در عایشه شد و از که عایشه قاضی تر است از هر که غیر او است
حتی از پدرش که ابو بکر صدیق باشد پس اگر چه عیبست مختلف
اعتبار کنند این سخن معنی ندارد و نیز افضلیت بمعنی کثرت
ثواب حقیقت نال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف
ذات و طهارت خلقت و پاکی جوهر و سجدگی و قاطعه و حسن
و حسنین و دیگر اهل بیت نزد * و الله اعلم * و الخلافة
بعده رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاثون سنة ثم بعدها
ملك و اسارة * و در حدیث آمده است * الخلافة بعدی

بودی ثلثون سنة ثم یصدیر بعد هـا مملکا حضورضا * می فرماید که
 خلافت پس از من سی سال است و بعد از سی سال
 خلافت نباشد بلکه ملکی گزیده بود که از نیش وی کمتر کسی
 بسلامت ماند و تمامی سی سال بشهادت امیر المومنین علی
 مرتضیٰ شد و تحقیق آن است که شش ماه از سی سال باقی
 بود که امام مسلمین حسن ابن علی بن ابی طالب در وی خلیفه
 بود و تمامی خلافت بموخت او شد پس معاویه و هر که بعد اوست
 بخلیفه نباشد بلکه مابوک و امرا و پادشاهان اند و آنکه امرای عباسیه
 را خلیفه گویند بجاز و اعتبار ظاهر است و محقق حنفیه شیخ
 کمال الدین ابن امام در مسایره میگوید که تمامه اهل حق اتفاق دارند
 بر آنکه معاویه از مابوک است نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را
 خلافت است که وی بعد از وفات امیر المومنین حضرت علی امام
 شد یا نه بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند شد مراد ایشان آنست
 که امام شدن وی بعد از امام حسن است امر را بوی
 انتهی * و نکف عن ذکر الصحابة الا بخیر * روش اهل
 سنت و جماعت آن است که صحابه رسول را بحریر یاد
 نکنند و لعن و سب و شتم و احترام کن و آنکه بزرایشان نکنند

و بنايشان را اموال و ادب و دنا از جهت نگاهداشت نسبت
 محبت انحصرت صلى الله عليه وسلم و در ثنائان و
 مناقب ايشان در آیات و احادیث عموما مثل * ^{مستحب}
 رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ الْآيَةُ * و مثل رضى الله عنهم
 و رضوا عنه و اصحابى كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم
 و اكرموا اصحابى فانهم حياءكم واللله الله فى اصحابى
 الله الله فى اصحابى لا تتخذوهم غرضا من بعدى فمن
 احبهم فاحببى و احبهم و من ابغضهم فابغضى ابغضهم و من
 اذاهم فقد اذانى و من اذانى فقد اذى الله و من اذى الله
 فهو شك ان يا حدة و آنچه از بعض ايشان در مشايخ است
 و محارمات تفسير در حفظ حقوق اهل بيت نبوى و رعایت
 ادب با ايشان نقل کند بعد از تسليم محبت ان اجبار
 از ان اغماض کند و تقاضى و رزق و گفته ما گفته و شنیده نا شنیده
 انکارند زيرا که محبت ايشان ما پس منصر صلى الله عليه وسلم
 يقينى است و نعمتهاى ديگر نظرى ظن با يقين معارضه گردد
 و يقينى نظرى متروک نشود و با لجمه كسيره دار اسلام و
 محنت ناسا و بد و مرد و بن عاص و منيره بن شبيب و اشباه و امثال

ایشان است هر که بر راه اتباع مشایخ سنت و جماعت
 رود گوئی بان را از سب و لعن ایشان بر بدو اگر چه بحسب
 تصور بعضی امور که قدر بیشتر که از آن بسپرد تو اثر رسیده است و
 از باب سیر و تواریح نقل کنند باطن را و حشمتی و خاطر را
 که درونی دست دهد با وجود آن ملاحت در اغماض و کف لبیان
 است در آثار آمده است که در غزو و تحفین شخص را
 از جانب معاویه نزد امیر اسیر آوردند یکی از حاضران بر حال
 حری ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدانم که وی مسلمان
 بود و مسلمان خوش بود حیف که احوال وی این چنین شد حضرت
 علی فرمود که چاکوی که وی هنوز مسلمان است و بالجماعه سب
 و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود کثیر است
 چنانچه قذف حضرت عایشه بزنا * معاذ الله من ذلک * که
 طهارت ذیل وی از آن مخصوص قرانی ثابت شده و الابدحت
 و فسق بود و علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه
 و امثال وی نفی و خروج است بر امام بر حق و خلافه مطلق که
 علی را شکی باشد چنانچه در حدیث عماره یا عمر بسپرد شهرت
 و تو اثر رسیده است * قَتَلَكَ الْفِتْنَةُ الْيَاغِيَّةُ تَدْوَاهُم

ر الى الجحيم ويدعوك الى النار اثبات آن می کند و آن موجب
 کفر و مستوجب لعنت نگرند و ادوات یاسجکی در طایفه معتهدین
 و علف صالحین لعن بر ایشان مفعول نشد و است و در اصل
 عادت و شبیه اهل سنت ترک سب لعن است که المومن
 لم یس بلعان لعنت بر خصوص شخصی اگر چه کافر بود جائز نه در مذبح
 و آنی که عاقبت کار ذی باطن و سعادت بود مگر آنکه به یقین مسلم
 شود که سوت وی بر کفر و مشقات است تا آنکه بعضی در
 یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه تجاوز و افراط و در میان
 وی موالات وی رود و گویند که وی بعد از آنکه با اتفاق مسلمانان
 امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب شد و نعوذ
 بها لله من هذا القول و من هذا الاعتقاد که وی ماد خود امام
 حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد جمعی
 از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب همه مکر و خارج
 از اطاعت وی بودند نم جماعه از مدینه مطهره بشام نزد وی
 اگر تا جبرار رفتند و او جایزه ای سنی و مائده ای بانی نزد ایشان
 نهاده بعد از آن که حال قیامت مال او را دیدند مدینه باز آمدند
 و طاع بیعت وی کردند و گفتند که وی مدینه و شارب البحر

و تارک صاوات و زانی و فاسق و مستحل محارم است
 و بعضی دیگر گویند که وی امر قتل آنحضرت نکرده بدان راضی
 نبود و بعد از قتل وی و اهل بیت وی سرور و مستبشر نشده
 و این سخن نیز مردود و باطلست چه عداوت آن بنی سعادت
 با اهل بیت نبوی * صلی الله علیه و سلم * و استبشار وی
 قتل ایشان و ازاله و امانت او را ایشان را بدرد نمیرساند
 معنوی رسیده است و انکار آن تکلف و مکابره است و بعضی
 دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس
 مؤمن بناحق گناه کبیره است نه کفر و لغت مخصوص کافر است
 ولایت شمری که از باب این اقاویل با حدیث نبوی که ناطق اند
 با آنکه بغض و عداوت و اید او امانت با ظمه و اولاد او موجب
 بغض و اید او امانت رسول الله است چه می گویند و آن سبب
 کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است با شک بموجب
 آیه * اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذِنُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا
 وَ الْآخِرَةِ وَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا * و بعضی دیگر گویند که
 خاتم نبوی معلوم نیست شاید که او بعد از آنکه کتاب آن کفر
 در مصیبت تو به کرده باشد در نفس آخر بر تو به زفته باشد و صلی امام

محمد عرالی در اجزاء العاوم باین حکایت است و حسن ارطامی
 ساع و اعلام است مثل امام احمد حنبل و امثال او روی بهمت
 کرده اند و اس حوری که کمال شدت و حدیث در حفظ سنت و
 شریعت دارد در کتاب خود لحن و براهین نقل کرده است
 و بعضی معجز کرده و بعضی متوقف مانده اند و ما بجهاد بی
 بهتوس ترین مردم است نزد مکارای که این مدحت بی سعادت
 درین است کرده هیچکس نگذرد و درین ایام حسین و آل است
 اهل بیت لشکر تخریب مدینه مظهره و قتل اهل ابجا فرستاده
 و نفی از صحابه و تابعین را امر قتل کرده و نفی از تخریب مدینه
 امر بالحد و حرم مکه مطهره و قتل حداسه من رسید کرده و هم
 در اشای این حالت اردیای خود هم شتافته دیگر احتمال نود و
 رجوع او را عداد داده اند و تعالی دلهای ما را و تمامه مسلمانان
 را از محنت و موالات دی و اعموان و اعدای وی و هر که با اهل
 ست صوی مدیده و بدادیشه و حق ایشان را پامال
 کرده و یا ایشان را از محنت و صدق عقیدت بیست و خود
 نگاه دارد و مارا و دوستان ما را از مردها مجبان ایشان محشور
 اگر داد و در دیار آخرت بر دایم کپش ایشان و اراده تحریف

الانبی و اله الا مجاد و بیمنه و کر مه و هو قرینیه
 مجتهد امین * و المجتهد یشطی و یصیب * مذہب مختار ان
 است که مجتهد گاهی خطانیز کند و وی در خطای که کند معذور است
 بلکه با جور چه انحرور و سعه وی بود از بدل مجبور و کفر و افاضه
 ثواب بدست حق تعالی است و در حدیث آمده است
 ان اخطات فلك حصنة وان اصبحت فلك حصنتان * و بعضی
 گویند که هر مجتهد مصیبه است و حق در شان وی همانست که موای
 آنچه را داد است و این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام
 فقهیه است چاره اولی و اصری بغالب ظن و رین باب کافیت
 و جزم و یقین در کار نه و الاذراعت و آیات مسائل کلامیه حق یکی است
 چه ان خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و نفس الامر جز
 یکی نباشد و شراکات اجتهاد و احکام ان و تقاید غیر مجتهد را
 و التزام ان و رجوع از ان در محل خود مستطور است *
 و لا تکفر احدکم من اهل القبلة * اهل قبله را یعنی انها که نماز
 بکانب قبله مسلمانان کنند و کتاب و سنت تمسک نمایند و تألف
 بشتهای متین کنند کافر نباید گفت اگر چه از بعضی کلمات ایشان
 کفر لازم آید و لیکن ادا که التزام ان نکنند یا لزوم در غایت

ظهور نبود تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال
 مسلمانان باید کرد و مبادرت بتمکین و تعاضل نکرد و در حدیث
 آمده است که هر که دیگر را کافر گوید اگر وی در نفس الا مرکز
 شود قاتل بالنعی کافر گردد و حکم لعن نیز باینچنین آمده است
 اگر انکس مستحق لعنت نبود لعن او بقاتل باید گردید پس
احتیاط در ترک لعن و تکفیر باشد * هو الله اعلم و رسله البشیر
افصل من رسل الملائكة و عامة البشر اصل من عامة
الملائكة و رسل الملائكة افضل من عامة البشر * خواص
 بشر که انبیاء و رسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که منجربان
 و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که مراد بدان خیرانیانند از اولیا
 و اقبیا فاضلتر اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر از عوام بشر و
 در اینجا اجماع است که اصلا حادی در این نیست و دلیل مراتبیت
 بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملائکه را بسجود
 آدم و سجود اعظم و اظهار انواع خدمت است و مقتضای حکمت
 امر از نبی است بخدمت اعلی و چون انشای آدم ثابت شد
 انشای تمام انبیاء به نبوت پیوست لعدم القائل بالفصل
 و این سخن از ایشان بنیابت غریب است حکمتهای

علمتهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که چیست نعمتهای او را
 او دانست هیچی اعلی را امر کند بخدست ادنی تا کمال قدرت خود
 ظاهر کند * يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد * تا آنکه مدح و
 اهل سنت و جماعت رعایت حکمت نیز جروی تعالی واجب
 نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بر معتزله که قائل
 اند بافضلیت ملائکه و دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات است
 و تحصیل کمالات باحاطت و عموماً این اشق و اصعب است و
 و در درجات ثواب و خیریت جزا اتم و ادخل اگر مراد بافضلیت
 کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزاهت
 و تجرد از حلقه جسمانی و کدورات هیولانی ماطر در جانب
 افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق بر آن رفته اند
 که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت
 صوابت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از
 جهت قرب بمبدأ و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال
 انسان و ترقی او در آن است که بقرب ملائکه برسد و
 بهما کوث اعلی ملحق گردد و باز اگر بجا معیب انسان و مظهریت
 او بر اسما و صفات الهی را و استخلاف الهی تعالی را و را

نظر افته اینکاس را جمع آمد و گفته آمد که دلایل متعارف
 است و مسئله طای است و یقین را بدان را نیست
 واللہ اعلم و ما وجود آن احتیاج نماید کرد که سید رسول محمد
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلہم سید کائنات واصل مخلوقات
 است * من الحسن والانس والاعمال لکۃ ودا که نصیبان
 دانند ما آنکه جماعتی تقریر می یادت مد است حدود اهل بیت
 و جماعت است و نیز معتبرند و بعضی اشعاره ما آنکه اصل آمد
 از مشر و مقول از امام اعظم ابو حنیفه کوفی درین مسئله
 توفیق و ترویج است از جهت تعارض ادله و گوید که و بی
 اول قائل بود ما نهایت ملک ارشاد و در آن هزاران
 و جوع کرده ما نیست شر آمد و مقول از قاضی ابو مکر بادانی
 نیز توفیق است و در حقیقت جمل باین کیفیت قاجور ایمان
 و کمال آن است و از امام تاج الدین سبکی که از مشایخ
 ائمه شافعی است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی
 مدت عمر می گذرد و در حالش نصیبان اینها را آنکه خطور
 نکند امیدوارم که روز قیامت از آن موال بکند استی و ظاهر
 در است که مسئله نصیبان بود هر جا که باشد همباین حکم داشته باشد

زمان کلام بر اختلاف بر حیثیات و نقد و جهات است
 واللہ اعلم * و کرامات الاولیاء حق * ولی عبارت
 است از شخصی که بزرگ معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب
 مناص و اعراض از آنها که در لذات و شهوات مباد
 موصوفت باشد اگر از وی خارق عادت بی وجود اید و او باشد و این
 در حقیقت است معجزه نبی است که این ولی از امت او است
 مثلاً معجزات آن حضرت * صلی اللہ علیہ و سلم * انواع است
 بعضی از آنها پیش از بعثت وقوع یافته و آن را ارمیاضات
 گویند و بعض بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد از
 رحلت وی از تابان وی که او لیای امت باشند و وجود
 می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و
 صحت دین دی میکند و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای
 امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد
 و انکار را در اینجا مجال نباشد خصوصاً از بعضی اعاظم اولیای
 غوث الثقلین شیخ محی الدین عجم المقداد ریحانی و امثال
 ایشان امام عباد یافعی * رَحِمَہُ اللہ علیہ گفته است
 یکرا ما تہ بلغت حد القراقرم معلوم بالاتفاق ما بلغت

مقتله من احد من شيوخ الافاق * وگفتند گوید که کرامت
 ولی از حد من منحزات نمی باشد مثل مشق نمرود مام حرد
 سبجد و شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صد و یک است یا دلی -
 نقد و اعتبار بود و البته فی مقام است دعوی ولایت و کرامت
 بود حق است که هر چه از سی طریق سخنر صادر گردد حادث بود که
 اردلی طریق کرامت هجده بود و تحبیب و نقد عدم اختیار صحیح
 نیست هم با اختیار بود هم بی اختیار و گاهی او بعضی از ما نمایی که
 قدم صدق ایشان در مقام ولایت را بحد و ناست است
 مدعوی صدق نبیر مقرر - لگردد و در حقیقت این دعوی را جامع
 بدعوی صدق سی و صحت بیوت اداست * قالوا و اما الشیخ
 المحی الدین عبد القادر کتیر الدعوی بحق لموی حق *
 و آنچه مانی است دعوی بیوت است از اهل ای دین مستحق
 است ولایت گردد و دود و خود کرامت نزل و ولایت بیست
 دلی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و داصل ولایت
 است مقامت بر دین است که * الاستعانة فوق الکرامة
 و حکمت در اظهار او در این است که هر گاه و تکمیل به
 او است تا در حد و اجتهاد باشد که حکمت و جلاک تر گردد و

و در انتهای رای نیز نیست مریدان و از اله تردد و اندکار ایشان
 بود و جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون بایمان و عمل
 صالح نیست آن را کبر و استهراج گویند و اگر بایمان و عمل
 صالح و کمال معرفت و تقوی بود آن را کرامت نامند اگر مقرون
 بدعوی نبوت بود آن معجزه است و گاهی از عوام بومنین
 و اهل عمل صالح نیز چیزی ازین باب ظاهر میاید انرا معونیت
 گویند و بحقیقت سحر و طلسمات و شمعده از خوارق عادت نبود
 چه آن بعد اختل عمل و اسباب بود که هر که میباشد آن
 اسباب کند بحکم جریان جادوت بدان مترتب گردد و چنانچه ترتیب
 ششمار علاج طیب حاذق و خارق جادوت آنست که نه این
 چنین بود * ولا یبلغ ولی درجه الانبیاء * هیچ ولی برجه
 نبی نرسد زیرا که انبیا صوم اند از مناصی و با سون اند از عزل
 و خوف خاسته و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک و ماسور اند
 بتلیخ احکام و ارشاد انام بعد از انصاف بکمالی که ادبیا
 دارند و بالجملة افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است
 و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است * صرح به العلماء
 انکه گفته اند که * الاولایة افضل من النبوة * ترجیح و تفضیل

و ایست که در صورت تبدیل و کلی رسی و لایس
 ست قرب مع الله است و استقامت از حنا اندوس
 دی و موت اینها احبار خان و ادوست و کمالات برایشان
 و لایه که ان است تزییف تر و فاضلتر ازین است بود
 و نمی جامع و شامل هر دو نیست است پس فاضلتر بود از دلی
 که صاحب است اولی است و سس و ما خود ان ایضا میگویند
 موهم خلاف مقصود است اطلاق ان حائز باشد و قابل ان سیر
 معلوم است که کیفیت اگر مراد از ان ترجیح و تفهیل دلی تر
 سن است ماطل و واحد الود است هر که گفته باشد
 و لا یصل العبد الی حیث یعقظ عنه الامر و الفی سید
 تعادل است بخان برسد که تکالیف مشهویه از وی سقوط
 بد برد چنانچه اهل الحاد و امامت گویند که چون سده سبب
 محبت رسیده و صفائی فاش حاصل شده و ایمانش را صح
 گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی
 ببارتجت کماثرش در روح هر سست دهد اسب مکه و این
 سخن کبر و صلاحت است پس این امر حدایحیران چه میگویند
 هر گاه که محبت غالب آمدیم غالب صافی شد و ایمان را سخی

گشت بآبد که خدمت و طاعت بیشتر و کامیتر گردد و نیز
آنکه نقصان پذیرد و ماقط شود گرفتار آن و عذاب کردن
و ریشیت اوست تعالی اگر خواهد نگیرد و اگر خواهد بگریزد
اما سقوط تکلیف صورت ندارد بالاتر از اینها * صلوات
الله و سلامه علیههم اجمعین * در محبت و ایمان کیست
و حاصل آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا
گویند که فعل انبیا بر پای وضع و تشریع احکام است پس
چون که این از ایشان لا ینق تباشه و این قدر نفهمند که معنی تشریع
محبت تشریع برای این است که تا مردم بدان عمل کنند و بر ادا
ایشان را قوت بخشند مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع
با آنها نگردد و پس معنی تشریع عین اینجاست آمد و سقوط
تکلیف بآن منافات دارد * و الخصوص یحمل علی ظاهرها
* آیات و احادیث را بر ظاهرش نباید گذشت و
بیشتر و رت تا و یل نیاید کرد و تحقیق این مقام و شتر این
تا و یل و جواز و عدم جواز آن از کتاب التفرقه بین الکفر
و الزندقه که از منقذات امام حجه الاسلام است باید طالب داشت
* و العذر لیهما الی معان یلزم عیها اهل الباطن العباد *

فرقۀ باطنیه و ملاحه گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهری مراد
 نیست مراد از آن رموز و اشارات باطنی است که هیچکس
 بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که میر دست
 حق تعالی تعالیم وی حاصل نگردد و این شخص زنده و الحاد است
 اگر معانی ظاهری مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعت و
 عبادات از شریایع و احکام از کجاست شده و به چه چیز
 معلوم گشته و اگر هیچکس را راه و مولی بدان نیست پس
 انزال کتب و بیان شریایع چیست و معلم که ایشان
 میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و ائمه و ی که خواهد بود و
 ایشان خود معانی ظاهری را اراده می نمودند و بطریق ایشان امر
 میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحه ابطال شریعت
 و انفساد دین است * حذله‌م و لعنهم * و اهل تحقیق از
 این باب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهری است
 قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات است که مافوق
 مناقات نیز از مثلاً فرعون و موسی و در خارج هستند و قضایا
 و وقایع که میان ایشان لم قوع یافت ثابت است و
 با وجود آن اگر آن را اشارتی بتفسیر روح و نفیس مناد دارند

آرند صورتی دارند آنکه گویند اینجانه موسی است و نه
 فرعون بر آید همان روح و نفس است فقط فما خلع نعلیه * امر
 است بموسی علیه السلام که در آمدن دای مقدم بر او ادب
 رود و نعلین خود را بکشد و پای برهنه بیاید و با وجود آن با شایسته
 است باخراج کونین و اسقاط آن از نظر در مقام مقدم بر قرب
 و محبت صلی تعالی علیه آنکه اینجانه دای مقدم است و نه موسی و نه
نعمان کفری یا وه ترجبا معقول تر اند نبا شد * و گهی دعاء
 الاحیاء الاموات و صدقه فقهم عنهم نفع لهم * و در دعائی
 نوزندگان مرده ها را او صدقه دادن به نیست ثواب ایشان
 نفع عظیم است مرده ها را و احادیث و آثار درین باب
 بسیار است و نماز جنازه نیز از این باب است و در حدیث
 آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند
 و شفاعت طلبند البته مغفور است سعد بن عباد را * رضی الله
 عنه * مادرش فوت کرد از حضرت پرسید که افضل صدقات
 درین باب چه باشد فرمود دادن آب مرثه نگان را بهترین
 صدقات و فاوالتترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه
 چاهای کند و گفت * هذا لام سعدی * و در حدیث دیگر آمده

است که * الدعا عیون الداع و الصلوة قطنی عصمت
 الرب * دعا و دعا کنه و صدق آتش چشم الهی را
 سرد گرداند * معنی اراخیاء این است در دیاوار غرت
 و سیر در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بفرست
 نگردد تا جهنم را در حداب اراخیاء آن قریبتر گزیند
 از بحال علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که جیسیت و ستر
 ناست شود که الحسب عیون الداع و سیر و در مقابر محمود بود
 والله الموفق و الله محیب الدعوات و قاصی الحاجات
 حق سبحانه تعالی ماکرم و فصل خویش قبول کند و دعا و بر او دعا
 حاصل ای زندگان است اگر بصدق توجه و حضور قلب و تصرع و
 زاری بود البته مستجاب است یا در دیاوار اعرات
 و استخاست و حاد اشراف و مواع است داد که شرائط
 حضور قلب و اکل حال است - اشد مواع است استیذان و استیصال
 یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و ما وجود عدم شرائط
 و وجود مواع فصل دیگر در رحمت پروردگار تعالی ما قیسیت و
 ما لسماء و ما مع خدات است که الدعا مع المعاداة و استیصال که
 معاد است در اوقات محال و ما سبب خاص و احسان

که تا نیر در وقت نزول بلا و وجود عذاب لازم کرد و مشروع و مستحب
باشد و فرمان تباری تعالی است * اذْعَوْنِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ * مشغولی
بنای اخیری است از دعا کردن در این بابا اجابت بار و ایست چه کار *
پس دعاها کان زیانست و وبال * از کرم می نشودشان ذوالجلال *
مثلاً میزادعی در حضرت سلطان بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان
در پیل این کاو ز راحت بوی عطا فرماید این در صورت منع
است و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه ان اسپ
تازی سر و گردن او داهی شکند منعمش از ان عین مصلحت
و محبت لطف است اگر به فهمد گا و ز را عفت و رزق وی بهتر از
اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فصول
و نیای و شهنوات نفس که از درگاه قرب دور اند و بهذات
اخیرت کشده ام ازین باب است و کنیکه فهم عین است و
حسن الظن بایه حاصل و وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد
از این پنجاست که گفته اند العطاء من الخلق حرمان و المنع من الله
احسان * و دعای کافر مستجاب نبود * و مادعاء الکافرین الا فی
ضلال مکرور او رد نیوی و دعای مظلوم مستجاب است اگر چه
کافر بود * و الله اعلم و یجوز الصلوة خلف کل یر و فاجر

* جماعت در نماز از دست نیاید داد و مقید بایام مبتدی و متورع
 نباید بود و بجهت آن قضایات جماعت که بی شبهه از جنس
 موکده و اغشیرت است صلیح الله علیه و سلم ترک نباید کرد
 و آنقدر که آن حضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع و ایتماف
 بود در جای دیگر بودیم اگر مردی صالح و مبتدی برای اقامت پیدا
 شود بهتر و الا بهر که باشد باز جماعت باید گذارد و هر چند که فاسق بود بشرطیکه
 فسق و نجور وی منجر بکفر نگردد و عام با حکام و اهلک آن نماز و قدر ما بخور به
الصلوات از قرآن یاد داشته باشد و فرجی المصیح علی الخفیین فی العجیر
 و السقر اعتقاد صحیح موزه از ملا یات به سنت و جماعت داشته اند
 و در چند یک شب از روز در به قمر است شبانه روز گفته اند که به است
 سنت و جماعت سه چیز است * تفصیل الشیخین و محبة
 الخفیین و المصیح علی الخفیین * ابو بکر و عمر و الفضل داشتن
 و علی و عثمان را محبت داشتن و نماز مسرع موزه را اعتقاد کردن
 این سه چیز نشانه اهل سنت و جماعت است که اهل بدعت بدان
 قائل نیستند و ایام حسن بصری گوید به خداوندی از صحابه را در یادش
 که به مسیح خفیین را دانید ایشانند و آن امیر المؤمنین علی کرم الله
 وجهه از آن پرسیدند فرمود ما را نیز شب و روز و مقیم

برای یک شب و روز بود اینچنین شنیدیم از پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم و در جای دیگر فرموده است که اگر دین و
 شریعت بقیاس عقل بودی پایان بوزه بمسح اولی بودی
 و لیکن مدّار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر روی
 بوزه آمده است دیگر اینکه اگر چه عزیمت در شستن
 با پیشانیست و مسح کردن بر بوزه در حضرت است و لیکن
 جواز آن را معتقد نباید بود و در محل نهجت اگر اختیار مهم بود

در نهجت آفتد بمباحث قریب تر باشد * و انتم ملال المعصیة
 صغیره کانت او کبیره و استخفافها کفر * گناه را صغیره باشد
 یا کبیره حلال و استن و سبک داشتن کفر است اگر چه
 بعبارت شریعت و حکم شرعیست بارتکاب آن مبتلا گردد و
 لیکن باید که آن را گناه داند و بتعصیر خود معتترف آید و سبک
 پنداشتن صغیره بدان نوع بود که اینرا هیچ نداند و اصلاً
 مستوجب عقوبت نه پندارد و الا ظاهر است که صغیره و سبک
 بر از کبیره است و اشم و ی کمتر از دست * و الاستهزاء

علی الشریعة و الاستهانة بها کفر * و استهزاء و سخریت
 و امانت شریعت کفر است چه ان علامت تکذیب و

انکار است * والهرل نالکفر کفر * و اگر کلمه کفر بطریق
 هرل کلمه یعنی لی انکه معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کلمه کافر شود
 چه هرل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف موجبیت
 کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد هر چند مداند
 که آن کلمه کفر است زیرا که حمل دوین باب عدل شود و هر دو
 معنی علما اگر کفر بودن آن مداند و راست و این مرتبه به بسفت
 که تعدیل بدان غیر آنکه اما اگر بطریق حتمی و محتمل و بسفت
 کسانی در مانعش آید کفر شود و جماعاً * ولا یستکم بکفر
 السکران * مست ظالم که را ائین العقل است در عام
 اختیارش دست و دویان میگوید اگر کلمه کفر بر زبانش
 آید اعتبار دارد حکم کفر مادم کرد و اگر چه دیگران فاشش
 مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار را حایر دارند صحبت
 و عدو تو بیخ و می و اسامی مشی که در حالت مستی آورد و در
 حاضر بود فرق است که کفر در وقت امری مذموم و واجب
 الاصل است و در وقت عقلی عدوان تواید بود بخلاف اسلام
 که مطلق و معروف است و هر دو عدا که باشد اثبات آن واجب
 بود و در شافعی و مردابی از او حقیقه کفر سکران کفر است

و تصدیق الکاهن بمایشیر به عن الشیخ کفر کاهن
 که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن و راست گو
 دانستن او را کفر است و در حدیث آمده است که هر که
 پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند به تحقیق کافر گردد و
 بدین که محمد آورده است صلی الله علیه و سلم و کاهنان در عرب
 بسیار بودند که دعوی علم غیب می کردند و چون دشمنان
 خبر با ایشان میرسانیدند و منجم در حکم کاهن است هر که تصدیق
 منجم کند و گفته او را یقین و اندر خبر کافر است و با اجماع تأثیر
 کون کب و الحرام طوی و در خلعت اوضاع و احوال آنها را در حرارت
 و برودت و احوال و امتناک و انضج امار و فواکه و امثال آن
 بقاوم است قطعا و در سعادت و امثال آن اگر نیز هست
 و در شرم است منهی است و اگر در شرائع دیگر فرضا و رست بود
 و درین شرم است غرام سوخ بود اینقدر در امتناع از این
 کافیت فمسال الله العاقبة والیناس من الله کفر یا اسدی
 از رحمت خدا کفر است و لا یبأس من روح الله الا القوم
 الکافرون است ایمان هر چند گناه کند و بر او عصیت رود و از
 رحمت الهی شرم تا امید نباید بود که بتوبه بخشند و اگر توبه نمی کند

شاید که فعلی و کرم از گناهان او دزدان گذرد و تو الا من من الله کفره
 ایمن بودن از عذاب بی تنبائی نیز کفر است لایمانی بکرم الله
 الا انعم الخاصرون * مکر در لغت پوشیدن و قریب برادران بود
 مکر خدا آن است که بنده را در مصیبت گذارد و از آفت ناز و نعمت
 بر روی او بکشد تا منور شود و خائن گردد یا گاه بگیزد و دشمنان خاک
 گمان نوازند و الا ایمان بيمين الخوف و الرجاء گفته اند که امید واهی
 همچنان است که گویشت و ذکر یکایمین در بهشت خواهد رفت و بس
 امید دارد که آنکس من باشم و نه کسی کاری نخندی که اگر بداند که جز
 یک تن بد و نوح و نرود و بنرسد که آن یک تن من باشم فیما *
 آنها که خواص در ذکر ایم اند * داشتند زبان عالم تسلیم اند * و امید متشو
 که رحمت حق عام است * منور و متشو که خاصگان در بیم اند * و نیز گفته اند
 که در خالت حیات خوف غالب باید و چون وقت رحمت برسد
 رجایش باید غلبت و مساوت ایستد و در تخریب جا که گفته اند *
 الا ایمان بيمين الخوف و الرجاء و مزی بدین معنی تواند بود یا اشارت
 است باین خوف تر رجاء اعلی و ان الله شدید العقاب و ان الله
 غفور رحیم * الله التعلی که ختم رسال بر ریا و سفارت و رحمت اما
 ملکت غیبی * قوت الزمالة دعون الله و تو فیقه *